



هو

این نسخه شریفه میزان الملوک بود در روز چهارشنبه ۱۲ شهر شوال المکرم من شهور سنه ۱۳۲۵ در دار الخلافه طهران از عالیجاه حاجی ... به مبلغ ... دینار ابتیاع نمودم ...

هذا رساله بسم الله الرحمن الرحیم میزان الملوک

والحمد لله رب العالمین بالربوبیة الظاهرة * الرحمن الرحیم بالرحمانیة الباهرة *
مالک یوم الدین بالمالکیة العزیزة القاهرة * وصلى الله على محمد سید المرسلین
بالمحمدیة المحموده والسیادة الفاخرة وعلى اهل بیته وعترته الطیبین الطاهرین
سادات الدنیا وملوک الآخرة وبعد حقیر الفاقد الفاطمی المعتاق جعفر ابن عبد
الحق بعرض اهل مودت و وفاق میرساند که این مختصریست بی تصلف و با مختصر عبارت
بی تکلف در بیان میزان مملکت داری ملوک و اهل خلافت و صراط مستقیم
در سلوک و عمل عدالت که بطلب و التماس جناب مستطاب الغاب محمد تقی میرزا
بقلم و زبان تحریر و برقم ذی بیان تقریر میباید و همین طلب و التماس
آن جناب شاهد و دلیل بر وجوب اجابة و فرض طاعة او شده است

1

چونکه حرکت جوارح و زبان او در طلب و التماس بیان معنی عدالت
و اظهار مراتب و اطوار آن اثر و دلیل میباشد بر کمون ملکه عدالت در ذات
و بطون او فرد زدوده آه بد در پی حیاتست که ماراانشی در دل نهانست
و وجود ملکه عدالت در آن کس موجب اجابت و فرض طاعة او میگردد
و زیراکه هر صاحب عدالتی در زمان قدر عدالت او مفترض الطاعه
میباشد بجهت انکه محبوبیت و رضاء خدا منوط بامر و نهی او و طاعت او
خداوند تبارک و تعالی میباشد چنانکه هر صاحب سوط و جور و ظلمی
نیز مفترض الطاعه میباشد ولیکن از جهة مبغوضیت و مخذولیت او و عدم رضاء
خداوند بامر و نهی او و چونکه خداوند او را بخود واگذارده و مخذول
نموده است باید که اهل سعادت اطاعة خداوند نیز او را بخود واگذارند
و طاعة او را اکراها و تقیة و خذلانا نمایند و این عین معنی اطاعت خداوند
میباشد و از اینجاست که در حدیث مطلقا وارد شده است که الطاعة
الله فی طاعة السلاطین یعنی فرمان برداری خداوند در
فرمان برداری سلطان میباشد خواه اگر آن سلطان عادل باشد
یا ظالم و جابر ولیکن در مابین جهة وجوب اطاعة او در دو صورت

فرق و بون بعید لیست چنانکه دانسته شد و این مختصر مبوب
بده باب نموده می شود باب اول در بیان معنی عدالت
و بیان حقیقت و بدایة آن باب دویم در بیان معنی خلافت
از جانب خداوند عز و علا که معنی نهایت عدالت است باب سیم
در بیان حقیقت کیفیت سلطنت ملوک و ارباب امر و فرمان باب چهارم
در بیان کیفیت سلوک ملوک با هر طایفهٔ از رعایا باب پنجم
در بیان کیفیت سلوک وزرا و نوابان و اصحاب قلم و دیوان
باب ششم در بیان کیفیت سلوک علما و مفتیان و اهل وعظ
و قاضیان باب هفتم در بیان کیفیت سلوک ارباب نعم و دولت
باب هشتم در بیان کیفیت سلوک دهاقین و رئیسان ~~قاضیان~~
و اهل زراعت و ده نشینان باب نهم در بیان کیفیت سلوک اهل تجارت
و تجارة باب دهم در بیان کیفیت سلوک اهل حرف و صناعت
و از این بیان و این تفصیل معلوم میشود که این مختصر ملقب بعشرهٔ
کامله است و نام نهاده شد بمیزان الملوک و الطوائف و صراط المستقیم
فی سلوک الخلائف بسم الله الرحمن الرحیم باب اول در بیان معنی

عدالت

۲

تمهید اول

عدالت و حقیقت و بدایت آنست و در آن سه تمهید است تمهید اول
بدانکه عدل عدالت بمعنی راستی و درستی و اجتناب نمودن از فرو کجی
و دوری از افراط و تفریط و نادرستی است و بعبارت دیگر مثل
و مساوی بودن و همسان داشتن هر چیز است یعنی هیچ طرف آن
افراط و تفریط و زیاده و نقصان نباشد و از این سبب است که هر یک
از دو طرف حمل و بار حیوان را عدل گویند بکسر عین یعنی دو چیز که مساوی
و همسان و هم وزن یکدیگر میباشد و کسر عین آن بجهة فرق در
مابین آن و چیزهای دیگر است که تساوی آنها در غیر جنس میباشد
مثل او عدل ذلک صیاما و الا هیچ فرق در کسر و فتح میباشد
و هر دو بمعنی تساوی است و از این جهت است که عدل و عدالت بلفظ وسط
و صراط مستقیم و انصاف نیز بیان نموده می شود و خداوند فرموده است
وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا بائمه اطهار صلوات الله
علیهم نموده است و فرموده است که گردانیدیم ما شما را جماعت
و طایفه وسطی یعنی صاحبان عدل و عدالت و حدیث مشهور نبوی
که فرموده اند که خَيْرُ الأُمُورِ أَوْسَطُهَا نیز همین معنی دارد یعنی

بهترین همه امور اوسط آنها یعنی عادل و عدل و از آنها میباشد چونکه
وسط از افراط و تفریط دور است و عین معنی تساوی و صراط مستقیم است
و فرموده خداوند که إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ یعنی معنی
آن اینست که پیغمبر می فرماید که بدرستیکه پروردگار من بر صراط
مستقیم است یعنی در همه صفات و کردار و گفتار و قضا و قدر و مشیت
بر طریقه عدل و عدالت میباشد و از افراط و تفریط و جور و اعتساف
منزه و بری میباشد و عکس جور و اعتساف و اجحاف را که معنی
عدالت نیز انصاف میگویند و معنی آن نصف و نصف و همسان کردن
و همان معنی عدل و عدالت میباشد و از این تقریرات معلوم
میشود که محل استعمال عدل و عدالت همیشه باید که دو یا بیشتر و بزرگتر
در مابین جمعی باشد و هر کجا که جمعیت بیشتر است لزوم وجوب عدل
و عدالت در آنجا بیشتر است و شدیدتر میباشد و از این سبب است
که استعمال آن در مابین حقوق الناس و در سلوک با جمعیت و رعیت
بیشتر میباشد از استعمال آن در حق نفس و حق خداوند تبارک و تعالی پس استعمال
و وجوب و لزوم آن در حق هر کس که رعیت و مملکت او بیشتر است

باید

٣

باید که بیشتر و شدیدتر باشد و چونکه تمام ماسوی الله رعیت و مملکت خداوند
میباشند صفت عدالت و اسم عدل در حق خداوند اقدم و اولی و اشد
و اکثر میباشد و بعد از آن در حق رسل و ائمه علیهم السلام و بعد از آن
در حق علماء و اهل وعظ و قضا و فتوی و سلاطین و حکام و بعد از آن
در حق ارباب دولت و نعمت و بعد از آن در حق اهل زراعت
و تجارت و حرفه و صناعت و بعد از آن در حق سایرین با تفاوت بیشی
و کمی رعیت و مملکت آنها و احدی نمیباشد که بلا رعیت و بلا مملکت باشد
حتی یک شخص فرید و وحید که با نفسه بجوارح و اعضاء خود صاحب
رعیت و مملکت است و باید که در میان آنها بعدل و عدالت
سلوک نماید و از اینجاست که در حدیث از جناب امام جعفر صادق ع
وارد شده است که کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته والامیر الذی
علی الناس راع و هو مسئول عن رعیته والرجل راع علی اهله و هو مسئول
عنهم والمرأة راعیة علی اهل بیت بعلها و ولده و هی مسئولة عنهم
والعبد راع علی مال سیده و هو مسئول عنه الا فکلکم راع و کلکم
مسئول عن رعیته یعنی جمیع افراد و اشخاص شماها ای بنی آدم رعیت دار

می باشید وجمیع شماها سؤال کرده میشوید از احوال سلوک با رعیت خود
وامیر وسلطان که امیر بر مردمان میباشد رعیت دار میباشد
وسؤال کرده می شود از سلوک با رعیت خودش وهر مردی رعیت دار
اهل وعیال خود میباشد وسؤال نموده می شود از سلوک با ایشان
وهر زن شوهرداری رعیت دار میباشد بر اهل خانهٔ شوهر خود واولاد واطفال
او وسؤال نموده میشود از سلوک با ایشان وهر غلامی وکنیزی رعیت
دار بر مال آقای خود میباشد وسؤال نموده میشود از نگاه داری
وعدالت در آن آگاه باشید که جمیع شماها رعیت دار میباشید
با تفاوت در بسیاری وکمی ودر جنس ونوع رعیت وجمیع شماها
سؤال نموده میشوید از رعیت خود وخداوند جل وعلا در قرآن مجید
فرموده است که فَلَنَسْئَلَنَّ الَّذِينَ أُرْسِلَ إِلَيْهِمْ وَلَنَسْئَلَنَّ
الْمُرْسَلِينَ وَلَنَقُصَّنَّ عَلَيْهِمْ بِعِلْمٍ وَمَا كُنَّا غَائِبِينَ
وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَٰئِكَ الَّذِينَ
خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ وَلِكُلِّ فرموده است که

امة

6

أُمَّةٍ رَسُولٌ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ
وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ یعنی البته ویقینا که سؤال می فرمائیم ما هر آنچه را
که فرستاده شده است بسوی ایشان رسولی که عدالت وانصاف
در اطاعت با رسول خود شان نموده اند یا نموده اند والبته ویقینا
که سؤال می فرمائیم از رسولان وپیغمبران که در تبلیغ رسالت
واستعمال عدالت با امتهای خود چگونه بوده اند والبته ویقینا
که قصه ونقل میفرمائیم احوال وسلوک هر گروهی برابر خود ایشان با علم ما
وحال آنکه نبودیم ما از احوال ورفتار ایشان غائب وغافل وعدل
در حکم وسنجیدن اعمال همگی در این روز حق وثابت است پس هر کس
که اعمال او سنگین وپربها باشد یعنی عدل وحسنه باشد پس آنها
رستگاران وظفریابنده گان بمقصود وبفوز ونجات میشتابند
وهر کس که اعمال او سبک وبدون قیمه یعنی ظلم وسیئه باشد
پس آنها اشخاصی هستند که بخسارت رسانیده اند نفوس واعمال
وتجارات خود را بسبب آنکه بوده اند در دنیا که بمیزان وطریقهٔ عدالتی
که برای ایشان نصب وشروع نموده بودیم ظلم نمودند وتبعیت آن را

نکردند و معنی آیهٔ دوّیم آنست که از برای هر امّتی رسولی میباشد پس در روز
قیامت که حاضر نموده میشود و می آید رسول ایشان پس سؤال نموده
میشود از رفتار و کردار طرفین و حکم نموده میشود ما بین ایشان بعدالت
و ایشان ظلم نموده نمی شوند پس معلوم شد که احدی در این دنیا
بدون رعیت و مملکت نمیباشد و همگی مامور میباشند که
در رعیت خود طریقهٔ عدل و انصاف را گرفته و از ظلم و اعتساف و جور
و اجحاف اجتناب و دوری نموده و بر صراط مستقیم باشند
و راه رسیدن بفوز و نجات و بدار راحت و کرامت و خلود
و جنت منحصر در آن میباشد و غیر آن راه رسیدن بهلاکت و عذاب
و شقاوت و دار محنت و اهانه و خلود در جهنم میباشد و الله هو الهادی
و المستعان تمهید دوّیم بدانکه صفت عدل و رفتار عدالت و انصاف تمهید
و بودن بر صراط مستقیم ناشی از وحدت و یکانگی ذات میشود و صفت
ظلم و جور و اعتساف و کجی و افراط و تفریط ناشی از دوئی و ترکیب
در ذات میشود و هرکجا که وحدة و یکانگی ذات بیشتر و شدیدتر است
صفت عدالت او اتم و اشمل است و اوجب و اکمل میباشد و هرکجا

که وحدت

که وحدت و یکانگی ذات کمتر و ضعیف تر است صفت عدل و عدالت
او انقص و غیر اشمل میباشد و چون آنکه خداوند تبارک و تعالی در وحدت
و یکانگی بر وجه اتم میباشد و ترکیب در ذات و شریک در الهیت
و ربوبیت و صفات ندارد و وجود عین ذات او و ذات او
عین صفات او و ذات و صفات او عین وحدت او است و او
یک است نه یکی و وحدت است نه واحد لهذا الحمد جمیع صفات و افعال
او همگی عدل و عدالت است وَاِنَّ رَبّی عَلیٰ صِراطٍ مُستقیم
وَشَهِدَ اللهُ اَنَّهُ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ وَالمَلائِکَة
وَاُولُوا العِلمِ قائِماً بِالقِسطِ لا اِلٰهَ اِلّا هُوَ العَزیزُ الحَکیم
و میل در مشیت او و ظلم در تقدیر او و جور در قضاء او و مفر و مهرب
از حکومت و عدل او نمیباشد و از اینجاست که اقرار و اعتراف بعدل
او اعظم اصول دین و ارکان توحید شده است و نسبت جور و ظلم
بجناب او از اعظم مفاسد در عقاید گردیده است چونکه نسبت ظلم و خلاف
عدل لازم دارد اعتقاد دوئی و ترکیب و شریک و خلاف توحید
و یک دانستن آن و سایر صفات جلالیه و جمالیه حضرت ذو الجلال و الاکرام

او مترتب بر صفت عدل او میباشد و عدل مترتب بر وحدت
و بر توحید میباشد و بعد از خداوند در عالم مخلوقات و مملکت او
هر مخلوقی که بوحدة قریب تر است صفت عدل و عدالت او
بیشتر میباشد و همین صفت عدل او ست که در عالم ارواح که اول
موجودات و مخلوقاتست بلفظ الفت و محبت دانسته است و میشود
و در عالم اشباح بلفظ معرفت و تعارف گفته میشود و در عالم قلوب
بلفظ محبت و مودت و موالات گفته میشود و در عالم نفوس پس در غیر نفوس
رسل و ائمه علیهم السلام بلفظ عدالت و در نفوس ایشان بلفظ عدل و کمال و عفاف
و عصمت و طهارت گفته میشود و در عالم طبیعت بلفظ اعتدال و در عالم امزاج
بلفظ اعتدال و صفا گفته میشود و در عالم ابدان و جوارح بلفظ اعتدال قامت
و استواء خلقت گفته میشود پس استواء خلقت که آخر مرتبه موجودات و اسفل
السافلین عالم خاک و تراب انسانست کاشف و دلیل بر اعتدال طبیعت و صفاء
مزاج و عدالت نفس اوست و عدالت نفس او کاشف و دلیل است بر اینکه
اینکس در عالم قلوب محب و موالی منبع کمال و عصمت و اصل جمال و طهارتست
و این کاشف بر آنست که در عالم ارواح الیف و مع و مصحوب ایشانست

وان

٦ وان کاشف بر آنست که اینکس در تحت ظل عدل و سایه عرش عظیم خدا
وند میباشد و این معنی سعادت و نظر بعنایت ازلیه است و بر عکس
میباشد یعنی عدم استواء خلقت کاشف از عدم عدالت نفس میباشد
و کاشف بر اینکه اینکس در عالم قلوب عدو و مبغض اهل حق و مودت میباشد
و همچنین تا بالاخره کاشف میگردد از بیرون بودن اینکس از تحت ظل عدل اله و سایه
عرش او و این معنی شقاوت و مطرود بودن از عنایات ازلیه است بیت
من مصحف ای وای که شد رها ز دستم ❊ عنوان عنان مگر که مستم ❊ باری
و از اینجاست که نقص در خلقت و عدم استواء آن در احادیث مذموم
و استواء خلقت ممدوح دانسته شده است حتی اینکه استواء
خلقت از جمله شروط و علامات امام و امامت لازم دانسته شده
و رسل و مقتدایان خداوند خود را بر این نعمت عظمی شکر و حمد نموده و فرموده اند
که الحمد لله الذی خلقنی فسوانی و خداوند در مقام امتنان
بیان فرموده است که سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق
فسوی و فرموده است که ما غرک بربک الکریم الذی
خلقک فسویک فعدلک فی ای صورة ما شاء رکبک

وهروف که مقتدایان والمه هدا الصلوات الله علیهم اخبار می نمودند
بآمدن مولود وفرزندی زود می پرسیدن که مستوی الخلقه است
یانه وهرگز سؤال ازانکه پسرست یا دختر نمی فرمودند پس در عالم
مخلوقات مجرده وبسیطه ومرکبه که وحده حقیقیت در آنها ممتنع است
هرکدام که بصفاء مزاج واعتدال طبیعت که یکنوع از وحدت ویکانگی است
اقرب واصفی واعدل بوده باشد عدل وعدالت یعنی هیئه نفسانیه
وحرکات جوارحیه او بیشتر وتمام تر و دائمی میباشد وانکه اعتدال است
عدل وعدالت او ضعیف وقلیل وغیر دائم می باشد وازانجاست که جناب
امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده است که من اعتدلت
طباعه صفا مزاجه ومن صفا مزاجه قوی
اثر النفس فیه ومن قوی اثر النفس فیه سما الی ما یرتقیه ومن سما الی ما یرتقیه
فقد تخلق بالاخلاق النفسانیه فقد صار موجودا
بما هو انسان دون ان یکون موجودا بما هو حیوان
فقد دخل الباب الملکی الصوری ولیس له عن هذه
الغایة معبر یعنی هرکسی که معتدل باشد طبایع اربعه او یعنی

ومن تخلق بالاخلاق النفسانیه

قرب

٧

قرب بوحدت یعنی ازشده اعتدال کو یا بریک طبیعت باشد صاف
میکردد مزاج او وکسیکه صاف شد مزاج او قوی وشدید میکردد
تاثیر نمودن نفس او دراو وکسیکه قوی کردید اثر نفس دراو ترقی ونمو
میکند بسوی هر مرتبه که ترقی او باشد وکسیکه ترقی بمرتبه خود نمود پس
بتحقیق که متخلق باخلاق نفسانیه شده است یعنی صفات وهیئت
نفس وصفات وهیئت عدل وعدالت وصراط مستقیم که از افراط و
تفریط دوراست میکردد وکسیکه متخلق باخلاق نفسانیه شد پس
کردیده است در عالم ملک وصورت موجود وصورتی که مقوم
ودارنده آن در باطن معنی انسانیت میباشد ومعنی انسانیت مظهر
ومظهر بودن مر صفات واسماء خداوند است که جمع جمیع آنها بعدل
در صفات وعدالت در افعال میباشد واین معنی ومرتبه انسانیت
است ومعنی آیه وعلم آدم الاسماء کلها ومعنی خلق الله
آدم علی صورته ومعنی حدیث تخلقوا باخلاق
الله میباشد وانسان از چنین کسی کویند نه اینکه در عالم ملک موجود
وصورتی باشد که در صورت انسانیت ولیکن مقوم ودارنده

آن در عالم باطن حیوان بوده باشد و در حقیقت این معنی و نصیب [illegible]
باشد و همان قدر را از انسانیت دارد که داخل در عالم ملک صوری
شده و در صورت انسان گردیده است و از این حد و غایت عبور و ترقی
ندارد و چنین صورتی را نسناس و اشباه الناس گویند و دخل بمعنی
آدم که خداوند در حق او فرموده است که انی جاعل فی الارض
خلیفة و فرموده است که و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم
فی البر و البحر و رزقناهم من الطیبات و فضلناهم
علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا ندارد و چونکه این خلافت همان
معنی جاری نمودن اوست عدل خداوند خود را در زمین چنانکه
در باب دویم بیان نموده خواهد شد و این تکریم همان منظور بودن
اوست بعنایت ازلیه پروردگار خود چنانکه در تضاعیف همین تمهید
دانسته شد و این حمل در بر و بحر جمع نمودن باطن انسانیه با ظاهر اوست
و رزق طیبات همان اتصاف بصفات خداوندی و تخلق
باخلاق الله و اخلاق نفسانیه اوست و هیچ مخلوقی از عرش
تا فرش بچنین کمال و جامعیت مکرم و مفضل نشده است و انسان

برمخلوقات

بر مخلوقاتی که بسیار و بی شمارند تفضیل داده نشده است فرد مجموعه
مجموع کمالات وجودات نیکوترین کونه که دیده و که شنوده است
و چونکه معنی و مبدء عدل و عدالت را دانستی پس بدانکه مبدء
و مرجع عدالت در عالم مظهر صفات خداوندی که صفات نفسانیه
انسان شده است بچهار صفت که صراط مستقیم و طریقه عدل
و در آن چهار صفت میباشد صفت اول علم و حکمت است
و آن حد وسط و صراط مستقیم در مابین افراط جربزه و تفریط بلاهت است
صفت دویم جود و سخاوت است و آن حد وسط و صراط مستقیم
در مابین افراط اسراف و تفریط و تقتیر است صفت سیم
نجدت و شجاعت است و آن حد وسط و صراط مستقیم در مابین
افراط تهور و تفریط جبن است صفت چهارم زهد و عفت است
و آن حد وسط و صراط مستقیم در مابین افراط شهوه شره و تفریط
بی رغبتی عنن است و این چهار صفت در نفس انسان که بهم رسید صفت
عدل و عدالت بهم میرسد و این کس را عادل گویند و صفات چنین
هر قدر که باشد مبدء و مرجع جمیع آنها این چهار صفت است چنانکه

مبدء و مرجع این چهار صفت بصفت عدل میباشد والله هو الموفق
والمستعان تمهید بیستم بدانکه عدل منبع و اصل جمیع خیرها و مدار
تمام امرهاست و میزان الهی است در مبدء و معاد و دنیا و آخرت
و بآنست قیام و قوام و بقاء آسمانها و زمینها و نظام و انتظام جمیع
عوالم موجودات از عرش تا فرش و سماویه آن از کواکب و ملائک
و ارضیه آن از کوهها و جواهر و معادن و جمادات و نباتات
و حیوانات بریه و بحریه و دنیویه و اخرویه آنها تمام بواسطه عدل
و خاصیت اعتدال میباشد و اگر در یکجزوی از آنها طرف افراط
و زیاده یا تفریط و نقصان مایل و غالب گردد هرآینه وجود و ثبات
از او زایل میگردد و انتضاد و انتظام او بهم خورده و فاسد میگردد
و از اینجاست که خداوند فرموده است که لو کان فیهما آلهة
الا الله لفسدتا یعنی اگر که بود در خلق و تدبیر آسمان
و زمین خداهای متعدد بغیر یک خداوند که مسمی باسم الله است
هرآینه آسمان و زمین بوجود نمی آمدند و ثبات نمییافتند و بفساد
عدم و اضمحلال باز میگردیدند چه آنکه تعدد و دوئیت و ترکیب
و شرکت

و شرکت لازم دارد افراط و تفریط و جور و عدم عدل در آثار را
چنانچه وحدت و یگانگی لازم دارد عدل در صفات و صراط مستقیم
در آثار را چنانکه سابقا دانسته شد و افراط و تفریط و زیاده و نقصان
موجب فساد و زوال و عدم انتضاد و انتظام آسمان و زمین و مابینهما
می باشد و بنص حدیث بالعدل قامت السموات والارضون
نیز از اینجا هویدا میشود و چنانکه قالب و بدن انسان که یکی از مخلوقات
صوریه ظاهریه ارضیه است بقاء و ثبات و صحت و حیوة آن بصفه
عدل و اعتدال طبایع و صفاء مزاج اوست و بدون آن وجود و ثبات
نمیگیرد و زنده نماند همچنان صفات نفسانیه و اخلاق حسنه باطنیه
و هیئات باطنیه انسانیه و بقاء و ثبات و صحت و زنده گی و حیوة
آنها باعتدال آنها و دوری از افراط و تفریط میباشد و همین اعتدال
در صفات و هیئات نفسانیه معنی عدل و عدالت اوست چنانکه
سابقا ذکر و دانسته شد و از اینجا معنی حدیث المؤمن حی
فی الدارین والکافر میت فی الدارین را می فهمی
پس صحت و بقاء تمام صفات و اعمال انسان بصحت و بقاء عدل او

خواهد بود مثل حدیث الصلوة عمود الدین منی قبلت
قبلت ما سواها ومنی ردت رد ما سواها جایز و صحیح است
که بگوئی که صفت عدل عمود سایر صفات و کردار است و هر وقت
که آن صحیح و مقبول میگردد بدیها سایر صفات و کردار دیگر صحیح
و مقبول میگردد و هر وقت که او ناقص و مردود گردید
سایر صفات و کردار دیگر مردود و غیر مقبول میگردد
والحال معلوم میشود که آنچه از فحاوی احادیث مستفاد شده است
و مشهور بین الناس است که شخص عادل هر چند که کافر باشد
اهل سعادت خواهد بود و بهشت خواهد رفت و داخل در جهنم
نخواهد شد معنی و مطلبی است که صحیح است و لیکن معنی آن بیکی از پنج
وجه خواهد بود وجه اول انکه هر کجا که صفت عدل و عدالت
باشد و کفر و شرک او معلوم نباشد هر آینه وجود صفت عدالت
کاشف میگردد براینکه کفر و شرک در آنجا و در آنکس نمیباشد
و آنکس در واقع و نفس الامر مؤمن و موحد میباشد چو آنکه کفر و شرک
بفرموده خداوند که ان الشرک لظلم عظیم از جمله اظهر افراد

وجور

وجور و ظلم است و جور و ظلم ضد عدل و عدالت است پس در هر
شخصی که عدل و عدالت محقق شده باید که کفر و شرک که ظلم است در آن
نباشد زیرا که اجتماع ضدین محال میباشد و نظیر آن حدیث تخییر
نمودن جبرئیل حضرت آدم علیه السلام را در اختیار کردن عقل
با حیا و ایمان و اختیار کردن او عقل را و قصد جبرئیل حیا و ایمان که بروند
و جواب دادن آنها باینکه ما مأموریم باشیم که هر کجا که عقل باشد ما
با آن باشیم وجه دویم انکه در هر کس که صفت عدل محقق و صفت
کفر و شرک در آن او اولا نیز محقق باشد پس بالاخره بحکم عدم اجتماع ضدین
و غلبه حسنات بر سیئات صفت کفر و شرک او از لوح نفس
و عقیده او زایل خواهد گردید نظیر آنکه هر کس که در او سخاوت باشد
و کافر نیز باشد پس بالاخره به برکت سخاوت کفر او از او زایل و ایمان
در او حاصل میشود وجه سیم انکه هر کس که صفت عدل و ملکه عدالت
باشد و کفر و شرک او محقق و لیکن از روی جهالت باشد نه از روی عناد
و ضلالت پس بحکم ان الحسنات یذهبن السیئات
این نوع از عدالت محققه محو و رفع از این نوع از کفر و جهالت از دیوان

اعمال این کس می نماید هر چند که محو آن از لوح نفس و عقیده آن نشده
باشد وجه چهارم انکه در هر کس صفت عدالت باشد و کفر و شرک او محقق
ولیکن در عمل فروع و معاصی جوارحیه باشد نه در اصول و عقاید نفسانیه
هر آینه بحکم غالب و مغلوب و محو و اثبات عقیده ملکیه و ملکه الهیه
غالب بر اعمال فروعیه جوارحیه است و حسنات آن محو سیئات
فروعیه مینماید چنانکه سیئات آن محو حسنات فروعیه می نماید و آیات
و احادیث در این مرحله احباط و اذهاب بسیار و متواتر است
وجه پنجم انکه در هر کس که ملکه عدالت باشد هر آینه وجود آن کاشف
می باشد بر انکه آن شخص سعید الذاتست و کفر و شرک او عارضی و از باب خلط
طینه علیینی او با طینه سجینیه است و در روز تمیز لفرموده لیمیز الله
الخبیث من الطیب کفر و شرک را با جزء طینت سجینیه که کفر
و شرک از او ناشی شده است از او جدا مینمایند و اصحاب
و اهل آن میدهند و آن عینی علیین محض و بدون کفر و شرک
میشود و مضاعف بر آیه مذکوره آیات و احادیث در این باب
نیز بسیار و متواتر است و این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد و بر یکی از این

نحو جه معانی و احادیث دیگر که نظیر این حدیث عدالت و کفر است
باید دانسته شود مثل حدیث الصلوة عمود الدین
و حدیث حب علی حسنة لا تضر معه
سیئة و حدیث الایمان طاعة لا تنفع معه
سیئة و حدیث السخی لا یدخل النار
و لو کان کافرا و حدیث من اطاع علیا
ادخل الجنة و لو عصانی و امثال اینها و بدانکه آیات
و احادیثی که دلالت دارد بر اینکه با وجود عدالت در این کس کفر
با و نمیرسانند از آنجمله فرموده خداوندست که و اقسطوا ان
الله یحب المقسطین یعنی عدالت بنمائید در امور که بدرستیکه
خداوند دوست میدارد عدالت کننده گان را و با وجود
محبوب بودن عادل در نزد خداوند بردن او به جهنم ممتنع
میباشد هر چند که کافر باشد و از آنجمله فخر نمودن جناب پیغمبر
صلی الله علیه و آله بتولد خود در زمان کسری انوشیروان لفرموده
ولدت فی زمن الملک العادل انوشیروان

انوشیروان
یعنی تولد یافتم در زمان و عهد پادشاه عادل اول انوشیروان نهاد است
که نام او پرویز است و ملقب بکسری است بفتح کاف و کسر آن و کسری
معرب خسرو است و کسری و شیرویه پسر او و یزدجرد و فیروز
پسر او آخر ملوک فرس می باشند و همگی بصفت عدل و عدالت
موصوف و مشهور بوده اند و فخر نمودن حضرت بتولد در زمان عدالت
او دلیل بر ثبات و بقاء عدالت است و با وجود ثبات عدالت
در او کفر او ضرر دنیوی و اخروی باو نمی رساند یکی از پنج وجهی
که در معنی او ذکر شد و از آنجمله نفرین نمودن حضرت موسی علی نبینا
و علیه السلام بر فرعون در مدت چهل سال مستجاب نشدن
دعای او و فرمودن خداوند جل و علا در جواب مخاطبهٔ او که
یا موسی ما دام امیناً لعبادی عامراً لبلادی
لن اجیب فیه دعوة مناد یعنی ای موسی
ما دام که فرعون امن دارنده است بندگان مرا و تعمیر نماینده است
بلاد مرا هرگز اجابت نمی نمایم در حق او دعای و نفرین هیچ ندا
کننده و تو عا[illegible] نماینده را و این عدالت فرعون چو انکه درست

وتمام

وتمام و ذاتی نبوده و کفر او نیز کفر جحود و عناد و ذاتی بوده مانع و دافع ضرر
کفر او در آخرت نشده است بلکه مانع ضرر آن را در دار دنیا شده است
و مثل آنست حدیث نبوی که العدل والملک توأمان و حدیث
دیگر که الملک یبقی بالعدل مع الکفر ولا یبقی مع الظلم
بالایمان یعنی آنکه عدالت کردن و سلطنه نمودن بهم بسته است
و تا عدالت است سلطنه نیز باقی است و سلطنت باقی میماند با عدالت
و هر چند که با کفر باشد و باقی نمیماند با ظلم هر چند که با ایمان باشد
مراد از ایمان در این حدیث یکی از آن پنج وجه است که در کفر دانسته شد
نه ایمانی ذاتی ثابت چو انکه فرض وجود آن با وجود ظلم ذاتی و ثابت محال و ممتنع است
و متضاد یست نمونه شاهد بقاء ملک با عدل با وجود کفر اینست که ملک
ملوک فرس بر روی زمین از اول انعقاد آن در عهد افریدون تا آخر
زوال آن بقتل یزدجرد ابن شهریار در ایام خلافت عثمان هزار سال شمسی
بقاء و ثبات که در هیچ وقتی نبوده و این بقا نبوده است مگر بجهت عدل و عدالت ایشان
که در تواریخ مسطور و مذکور میباشد با آنکه دین ایشان ضعیف ترین ادیان
مجوسیه بوده است و از آنجمله این حدیث نبویست که الخلق کلهم عیال الله

فاحب خلقه الیه انفعهم لعیاله و عباده یعنی مخلوقات
همگی عیال خداوند میباشند و محبوب ترین مخلوقات در نزد خداوند
هر کسی است که نفع رساننده تر باشد بعیال و بندگان خدا و معلوم است
عدالت نمودن بهترین همه نفعهاست مثل سخاوت کردن پس صاحب عدالت
و سخاوت محبوب خدا میباشد و محبوب خداوند بجهنم نخواهد رفت
هر چند که کافر باشد و از انجمله این حدیث نبویست که فرموده است
احب الناس الی الله و اقربهم السلطان العادل
و ابغضهم الی الله و ابعدهم السلطان الجائر
یعنی محبوب ترین مردمان و مقرب ترین ایشان در نزد خداوند
سلطان عادلست و مبغوض ترین و دورترین ایشان در نزد خداوند سلطان
جابر است و با وجود محبوبیت و مقربیت بردن او بجهنم محال میباشد
هر چند که کافر باشد و از انجمله نیز این حدیث نبوی دیگر است که فرموده است
ان لله سبحانه و تعالی عبادا خلقهم لقضاء حوائج
الناس فآلی علی نفسه ان لا یعذبهم بالنار فاذا
کان یوم القیمة وضعت لهم منابر من نور

بعذبون

یقدسون الله عز و جل و الناس فی الحساب
یعنی بدرستیکه از برای خداوند سبحانه و تعالی بندگانی میباشد
که خلق فرموده است ایشانرا برای بجا آوردن حوائج مردمان و قسم خورده است
بر نفس خود که عذاب ننماید ایشانرا باتش پس هر وقت که بشود
روز قیامت و وقت حساب گذارده می شود از برای ایشان منبرها و کرسیها
از نور و بر روی آنها تقدیس و تنزیه خداوند مینمایند و سایر مردمان
در حساب میباشند و بر ایشان حسابی نمیباشد یعنی هر چند که کافر
باشند یکی از وجوه و معانی که دانسته شد و عدالت نمودن با مردمان
اقدم و اولی و افضل قضاء حوائج ایشان میباشد بلکه بدون عدالت قضاء
حوائج ممکن نیست و قضاء حوائج متفرع بر صفت عدل میباشد
و از انجمله این حدیث است که اسحق ابن عمار روایت نموده است که ایستاده بودم در نزد مقام ابرهیم که ای
بودم در برابر روی امام جعفر صادق علیه السلام پس فرمود من
پسر عمار هر کس طواف نماید باین خانه کعبه مبارکه یکطواف را هر آینه خداوند
می نویسد و ثابت مینماید از برای او هزار درجت و رحمت پس عرض نمودم
که اینها همه برای کسی است که یکطواف را بنماید فرمود بلی آیا خبر دهم ترا بهتر از آن

[illegible]

عرض کردم بلی یا رسول الله پس فرمودند که بجا آوردن حاجت مؤمن بهترست
از طواف و طواف تا آنکه شماره فرمودند ده طواف را و الحمد لله رب العالمین

باب دویم در بیان معنی خلافت بنده کان است در زمین از جانب
خداوند تبارک و تعالی و در آن چند تمهید است تمهید اول بدانکه مضمون حدیث
کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت
الخلق لکی اعرف که فرموده خداوند سبحانه است در جواب حضرت
موسی علی نبینا و علیه السلم که سؤال نمود که چرا خلق فرمودی این خلق را
این کنج مخفی همان وحدت و صمدیت خداوند و اثر آن که عدل است میباشد
که بر فرض عدم خلق فرمودن او خلق را آن را مخفی نامیده اند و حدیث
که معنی آن صمدیه و غنا و تمامیه فوق التمام است آن را کنز فرموده اند و ظهور آن را
معروفیه فرموده اند و حدیث ان الله جمیل یحب الجمال
بیان این معنی میکند و آخر مرتبه ظهور اسفل السافلین عالم تراب و صلصالست
و از اینجاست که فرمود انی خالق بشراً من صلصال و فرمود که
خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون بیت
خواست تا جلوه دهد صورت خود را معبود : خیمه در معرکه آب و گل آدم زد :

[illegible]

صورت

صورت او همین بعث وحدة و صمدانیه است و ظهور وحدة و اظهار آن صفت
ایجاد کردن خلق و الوهیت است و الوهیت ظهور و تمامیه نمی‌یابد مگر
بربوبیت که معنی آن ترتیب دادن بتدریج است هر مخلوقی را تا آنکه به حد کمال
ممکن در مخلوقیت برسد و تربیت بالتدریج نمی‌شود مگر با اسباب و آلات
تربیت و خداوند منزه از اجزاء و اعضاء و آلات و اسباب مخلوقیه
می‌باشد و همین معنی وحدة و صمدیة اوست بلکه اوست مسبب الاسباب و سبب کل
ذی سبب یعنی موجد اسبابست پس باید که از جهت اظهار صفت ربوبیة
و تربیة دادن او خلق آلات و اسباب و وسایط و علل بی شمار
و بلا حساب را خلق فرماید و این معنی خلق الله الاشیاء
بالمشیة و خلق المشیة بنفسها و معنی حدیث ابی الله
الا ان یجری الامور باسبابها و معنی حدیث و
جعل الله لکل شیء سبباً و از جمله خلق فرمودن آلات
و اسباب از برای خلقت آدم و بنی آدم بعد از خلقه حضرت مشیة و عوالم
جبروت عقول و ملکوت نفوس و عمق اکبر هبا و شرق و عرش جابلقا
و جابرصا خلق فرمودن عالم سقف مرفوع اجسامیه آسمانهای

بهشتگانه و بحر مسجور و عناصر اربعه و حیطهٔ بسیطه البساط منبسط زمین
و عوالم موالید ثلثه جبال جمادات و مرتع نباتات و مرتع حیوانات می باشد
و لهذا فرموده است که یدبر الامر من السماء الی الا
رض و هر یک از این عوالم را نیز بحکم معنی ربوبیت آلات و اسباب
می باشد پس هر عالمی بعضی از مخلوقات آن عالم را اسباب و آلات خلقت
و ربوبیت بعضی دیگر قرار داده فرموده است تا اینکه میرسد بعالم کی
آدمی و بنی آدم و علاوه بر آنکه از عرش تا فرش بحکم و سخر لکم
ما فی السموات و ما فی الارض جمیعا منه
همگی اسباب و آلات خلقت و تربیت آن شده اند از خود افراد آنها نیز
بعضی اسباب و آلات خلقت تربیت بعضی دیگر قرار داده است چو اگر
تشابه و تناسب در مابین آلات و اسباب و مسببات لازم می باشد
و این معنی آیهٔ ذریة بعضها من بعض و آیهٔ خلقکم
من نفس واحدة و جعل منها زوجها و بث
منهما رجالا کثیرا و نساء و آیهٔ لیتخذ
بعضهم بعضا سخریا و معنی حدیث ان الله یرزق العباد
بعضهم

بعضهم من بعض بسببه و چنانکه می بینی که از برای رسانیدن
ربوبیت و رحمة و عطوفه خود را باطفال پدر و مادر اسباب و آلات
نموده و لهذا حق آنها را بعد الله عظیم شمرده است و فرموده که و و
صینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه
کرها و وضعته کرها و فرموده است که لا تشرکوا
بالله شیئا و بالوالدین احسانا پس هر مردی را نسبت
به تربیت امور زنان آلت و سبب قرار داده فرموده است که
الرجال قوامون علی النساء و همچنین سلطان را
برعیت و هر عالمی را بر جاهل و هر غنی را بر فقیر و هر مال داری را بر اموال
خود و علی هذا القیاس و این معنی حدیث است که فرموده اند
که قوام دنیا بشش طایفه است سلطان عادل و رعیت منصف و عالم
عمل نماینده و جاهل سؤال کننده و غنی مال دهنده و فقیر صبر
و شکر نماینده و سلطان که عدالت نکرد و رعیت بی انصافی نمود
و عالم که عمل بعلم خود ننمود و جاهل ترک سؤال و ترک تبعیت نماید
و غنی که عطاء خود را نداد و صبر و شکر فقیر زایل میگردد و دنیا فا

میشود و بر جسم مجوز د بلکه اجزاء و اعضاء یک شخص را بعض از آنها را
سبب و آلت تربیت و تدبیر بعض دیگر قرار داده است چنانکه
که گوش اسباب دیدن چشم و بر عکس و آنها را اسباب
حرکت جوارح دیگر و حرکتهای سبب حرکت دست و حرکت
سبب اکل و شرب و پوشیدن لباس و امثال اینها را قرار
داده است و مثال این امر ربوبیت خود را و بودن آن را اسباب
و آلات صورت امر روح و نفس را در انسان قرار داده است
و بدون آنها از برای نفس انسان تدبیر و تربیت هیچ امری و تصرف
در آن ممکن نمیشد و لهذا فرموده است که وَفِي أَنفُسِكُمْ
أَفَلَا تُبْصِرُونَ یعنی آیا در امر نفوس خود نظر و تامل نمی کنید و نمی
بینید که جوارح را برای امر نفس آلت و اسباب قرار داده است
بلی فرد سالها دل طلب جام جم از ما میکرد : آنچه خود داشت ز بیگانه
تمنا میکرد : مقصود دویم بدانکه تمام موجودات امکانیه و مخلوقات
حادثه ما سوائیه از عرش و فرش و ملک و ملکوت و لاهوت
و جبروت همگی اثر وضع و بدیع خداوند میباشند و فرموده است که

که جوارح و قوات آلات و اسباب تدبیر و تربیت روح و نفس و دراین امر روح و نفس قرار داده است

وله

وَلَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ یعنی از برای او و مملوک
و مخلوق و میباشد عالم ملک آسمانها و زمین و آنچه حاوی و محوی
آنهاست و اثر وضع شاهد و دلیل بر صفات مؤثر و صانع میباشد
و ظل که بمعنی سایه است خواه آنکه نورانی باشد یا ظلمانی آن نیز شاهد
و دلیل و مثال بر کیفیت و صفات صاحب ظل است پس ظل نیز بمعنی اثر
می باشد و معنی مقصود از ظل و اثر همان صنع مخلوقیت که بدون
مؤثر و ذی ظل فرض وجود و بقاء آن نتوان نمود و از اینجاست که خداوند
تعبیر از آثار و مخلوقات خود بظل نموده و فرموده است که أَلَمْ
تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ
سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا
پس هر موجودی از موجودات ظل خداوند و شاهد و دلیل و مثال
بر وحدت خداوند و از آن که صفت عدل خداوند است میباشند
وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَهُ آيَةٌ تَدُلُّ عَلَىٰ أَنَّهُ وَاحِدٌ
و شهادت دادن آنها همان بقاء و استواء و اعتدال و انتظام
آنها میباشد که محال است صدور یابد مگر از ذاتی که یک و بدون

و بلا شریک باشد و آثار او با تمام بر وجه عدل باشد و همین معنی تسبیح
نمودن تمام موجودات است مر خداوند تبارک و تعالی را چنانکه فرموده است
که سَبَّحَ لِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوَاتِ وَمَا فِی الْأَرْضِ وَ
هُوَ الْعَزِیزُ الْحَکِیمُ و از این سبب است که سلطان
عادل که اکمل مخلوقات و اشرف آثار خداوند است در احادیث
باسم ظل الله نامیده شده است و در تمهید اول دانسته شد که
مجموع مخلوقات بالنسبه بیکدیگر اسباب و آلات ظهور و اظهار
صفت ربوبیت و الوهیت و عدل و حکمت خداوند میباشند
والحال بدانکه هر آلت و سببی خلیفه و نایب صاحب آلت و صاحب سبب میباشد
در رسانیدن فیض و اثر او را بمسبب چنانکه می بینی که قلم خلیفه
دست کاتب و دست کاتب خلیفه نفس کاتبست در رسانیدن
فیض و اثر کتابت را از نفس کاتب بکاغذ و اره و تیشه و دست نجار
خلیفه رسانیدن اثر نجاری است از نفس نجار بچوب و مادر و دایه
خلیفه خداوند می باشند در رسانیدن فیض رزق و رحمت
و عطوفت و تربیت خداوند را از خداوند بطفل و سلطان خلیفه

خداوندست

١٧

خداوندست در رسانیدن امنیت و قوام و تدبیر و تربیت
و عدالت و مرحمت را از خداوند بخلق او و عالم بعد از رسل و ائمه
خلیفه خداوندست در رسانیدن علم و هدایت و ارشاد را
از رسل و ائمه و خداوند بخلق او و هر صاحب عیال و هر رعیت
داری خلیفه خداوندست در رسانیدن صفت ربوبیت
و عدل خداوند را بعیال و رعیت خود و سابقا دانسته شد
که تمام مردمان رعیت دارند و همگی مسئول نموده می شوند
از خلاف سلوک با رعیت خویش پس تمام موجودات خلیفه
خداوند میباشند و بجهت خلافت از خود در اظهار نمودن صفت ربوبیت
و عدل خود آنها را خلق فرموده است و از اینجاست که رسل
و اوصیاء و علماء و سلاطین همگی باسم خلیفة الله در احادیث
نامیده شده اند و خداوند همه موجودات بنی آدم را در زمین
خلیفه خود نامیده است و در حق خلافت حضرت آدم علیه السلم
فرموده است که اِنِّی جَاعِلٌ فِی الْأَرْضِ خَلِیفَةً
و در خلافت داود فرموده است که یَا دَاوُدُ اِنَّا جَعَلْنَاکَ

خلیفة فی الارض و در حق خلاف جمیع بنی آدم فرموده
که هو الذی جعلکم خلائف فی الارض و رفع
بعضکم فوق بعض درجات لیبلوکم فیما
آتاکم یعنی ذات خداوند آنچنان خدائیست که گردانیده است شما را
ای بنی آدم خلیفهٔ خود در زمین بلند مرتبه نموده است بعض
شما را در بالای مرتبهٔ بعضی چند درجه تا اینکه امتحان نماید شما را در آنچه
بشما عطا نموده است از مرتبهٔ خلافت و اسباب آن و ایضا فرموده است
که و هو الذی جعلکم خلائف فی الارض
فمن کفر فعلیه کفره و لا یزید الکافرین
کفرهم عند ربهم الا مقتا و لا یزید الکافرین
کفرهم الا خسارا یعنی ذات احدیة و صمدیة خداوند آنچنان
ذات و خدائیست که از برای اظهار وحدت و ربوبیة و صفة
عدل خود قرار داده است شما را ای بنی آدم خلیفها و نایبهای خود
در زمین پس هر کس کافر شود و تکلیف خلافة را بجای نیاورد و صفت
عدل خداوند که در شریعت بیان آن شده است سلوک

و عمل

و عمل نماید در حرکات و سکنات خود پس بر خود او میباشد
ضرر کفر او و زیاد نمینماید بر کافرین کفر و خلاف عدالت
ایشان در نزد پروردگار مگر غضب و سخط خداوند را و زیاد نمیکند
بر کافرین کفر و جور و ظلم ایشان در کردار ایشان مگر خسارت
و زیان کاری ایشان را و فرموده است که ثم جعلناکم
خلائف فی الارض من بعدهم لننظر کیف
تعملون یعنی بعد از هلاک نمودن قرون و امتهای گذشته
گردانیدیم شما را خلیفهای خود در زمین از بعد ایشان تا اینکه
بظهور رسد و ببینیم ما که بچه نحو عمل و سلوک می نمایید در کردار
و در خلاف خودتان و فرموده است که و نجیناه و
من معه فی الفلک و جعلناهم خلائف
و اغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا یعنی و نجات دادیم
ما حضرت نوح را و هر کس که با او بود در کشتی از حیوانات و بنی آدم
و گردانیدیم آنها را خلیفهٔ خود در زمین و غرق فرمودیم آن
دیگران را که تکذیب نمودند آیات ما را بحق خلافت و سیرت عدل

سلوک نموده‌اند و فرموده است که أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ
إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ
الْأَرْضِ أَإِلَٰهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَا تَذَكَّرُونَ
یعنی آیا کیست که اجابت مینماید مضطر را در وقتی که بخواند خداوند را
و کیست که برطرف مینماید بدیهای را از شما و میگرداند شما را
خلیفه خود در زمین آیا در این کارها خدائی و شریکی با خداوند
می باشد بسیار کم متذکر میشوید و هوش دار می گردید که اجابت
دعا را و رفع نمودن بلیه‌ها را در اکثر موارد نسبت بقدرت
و عمل خود و دیگران میدهید و قدری می شوید و شریک
از برای خدا قرار میدهید و حال اینکه آنچه از شماها سر میزند در
زواج کار خود به سببیت و بخلافت از خداوند میباشد و رواج
دهنده خود خداوند است و احدی با او نیست و نبوده است
و نخواهد بود مثل اینکه عملها و کردارها که بجوارح و اعضا شما بظهور میرسد
در نزد تامل و تذکر می فهمید که عمل کردار از روح و نفس شما است
و جوارح و اعضا سبب و خلیفه روح می باشند و آنها این عملها

و کردارها

و کردارها نکرده‌اند مگر بر وجه سببیت و خلافه و آنها را شریک روح
نمیدانید پس همچنین مضمون قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
همه حوادث و فیوضات و اجابت دعوات و رفع بلیات
و رزق دادن و سایر امور را از خداوند بدانید نه شریک با او
چنانکه در صورتیکه مباشر امور غیر بنی آدم بنی آدم باشد از سماویات
و ارضیات مثل آفتاب و ماه و زمین و آب و آتش و باد و سایر
جمادات حیوانات در آن مواقع آنها را سبب و خلیفه میدانند.
و امور را از آنها نمیدانید و آنها شریک خداوند قرار نمیدهید
و از اینجاست که شخصی در حضور امام علیه السلام گفت که اگر فلان کس نبود
فلان امر من بانجام نمیرسید پس آنحضرت او را منع فرمودند و
~~فرمودند~~ و فرمودند که چنین مگوی بلکه بگوی که اگر خداوند
فلان کس را سبب امر من نمیگردانید امر من بانجام نمیرسید
و خداوند در جواب قومی که میگفتند که بدیهائی که بما میرسد از جانب
حضرت موسی و من معه میباشد فرموده است که يَطَّيَّرُوا
بِمُوسَىٰ وَمَنْ مَعَهُ أَلَا إِنَّمَا طَائِرُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ

[illegible] می باشند و آنها را سبب و خلیفه [illegible] خداوند [illegible]

ولکن اکثرهم لا یعقلون و در احادیث بسیار
وارد شده است که مؤمن مؤمن و موحد نمی شود تا اینکه یقین
نماید با آنکه ضار و نافع نیست مگر خداوند سبحانه و تعالی و قدرت
ماشاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن و لا
حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم مشهور است
و خداوند فرموده است که أفرأیتم ما تحرثون ءأنتم
تزرعونه ام نحن الزارعون با سایر احادیث و آیات
متعدده دیگر که باین مضمون می باشد و از حد ذکر و حصر گذشته است
ولیکن مردمان بفرموده فقلیلاً ما تذکرون بسیار
کم متذکر می شوند و بهوش نمی آیند بیت رواکه حریف دردی
آشام نماند : از باده نمی در قدح و جام نماند منه
دانسته شد که تمام موجودات سماویه و ارضیه بجهت سببیت و خلیفه
بودن از جانب خداوند و اظهار نمودن صفت ربوبیت و عدل
و حکمت او خلق شده اند و همگی بحسب خلقت و فطرة مرتبه
وسائط و خلافت را عطا فرموده اند و تمام خلق آسمانها و زمین

ازجمادات

ازجمادات و نباتات و حیوانات از سوای بنی آدم همگی بر تکلیف
و مرتبه خلافت و مقتضای فطرت خود ایستاده و باقی و برقرار
و خداوند ربوبیت و عدل و حکمت خود را بسببیت و آلیت
و خلافت آنها در تمام عوالم آنها اظهار می فرماید و هیچ کدام
مخالفت ننموده و سر از اطاعت و طریقه سلوک در خلاف بر نداشته اند
و اما بنی آدم پس بعضی از آنها بر این مسلک و بر این صراط مستقیم
اطاعت و بندگی باقی و برقرار مانده اند و آنها طایفه سعدا
و مقربین و اصحاب یمین فی جنات النعیم می باشند و بعضی
دیگر از مقتضای خلقت و فطرت خود بدر رفته و سر از طاعت
و طریقه خلافت پیچیده و اعراض نموده و از مرتبه اوج سببیت
و خلافت خود را بچاه هوای هلاکت انداخته و در حضیض طبیعت و اسفل
السافلین باقی مانده اند و آنها اشقیا و اصحاب الشمال فی سموم
و حمیم و ظل من یحموم می باشند چنانکه خداوند در حق جمیع آنها فرموده
است که الم تر ان الله یسجد له من فی السموات
و من فی الارض و الشمس و القمر و النجوم

وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِنَ
النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَ
مَنْ يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُكْرِمٍ إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ
مَا يَشَاءُ و در حق بنی آدم بخصوص فرموده است که لَقَدْ
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ
أَسْفَلَ سَافِلِينَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا
الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ معنی آیهٔ
اول اینست که آیا نمی‌بینی ای بیننده و نظر کننده آنکه
خداوند عزة و علا را اطاعت مینماید و سر انقیاد را به پیش می
اندازد از برای او هر مخلوقی که در آسمانها و زمین است
آفتاب و ماه و کواکب که از جملهٔ مخلوقات آسمانها است و
کوهها و درختان و حیوانات و هر جنبنده که از جملهٔ مخلوقات
زمین است و بسیاری از مردمان و بنی آدم و بسیاری
دیگر از آنها ثابت شده است و قرار گرفته است بر ایشان عذاب
و سخط و خذلان خداوندی و از مرتبهٔ اطاعت و خلافت خداوند

خود

خود سپرده اند و کسیکه خداوند او را اهانت نماید و ذلیل
گرداند و او را از مرتبهٔ اطاعت و خلافت خود بیفکنند از دست نیست
از برای او اکرام نماینده و اعزاز کننده چو آنکه تمام اکرام و عزتها و مرتبها
بستهٔ باطاعت و خلافت نمودن مر خداوند است بدرستیکه
خداوند میکند آنچه را که میخواهد بعضی را توفیق مرتبهٔ خلافت و اطاعت
میدهد و بعضی را بخذلان وا میگذارد و او را از عزت مرتبهٔ
اطاعت و خلافت می اندازد چو آنکه خواست خدا تابع علم او میباشد
و توفیق را نصیب کسی کرده است که علم دارد بقبول کردن او
و خذلان را نصیب کسی نموده است که علم دارد بقبول نکردن او و معنی
آیهٔ دویم اینست که بتحقیق که خلق نمودیم انسان را در نیکوترین
تقویم و بهترین خلقتی که همان عالم فطرت و مرتبهٔ خلافت او میباشد
بعد از آن اندک باندک و بتدریج او را آوردیم بعالم خاکیه
اسفل السافلین عالم طبیعت و بر همان حال و در همان عالم او را
واگذاردیم و بسبب قبول نکردن او مرتبهٔ خلافت را او را بخذلان
واگذاردیم و از مرتبهٔ خلافت انداختیم مگر آنچنان اشخاصیکه قبول

این مرتبه را نموده‌اند و با ایمان و عمل صالح که مقتضای قبول نمودن
این مرتبه است مشغول شدند پس از برای ایشان اجر و جزا است
که بدون ذلت و بدون منت باشد و از این تقریر معلوم است که
اصل معنی عبادت و اطاعت مشغول شدن هر موجودی است
بهمان کاری و شغلی که او را از برای آن کار خلق فرموده‌اند و خلاف
در آن کار با او واگذارده‌اند چنانکه عبادت و اطاعت و سجده
آسمانها و شمس و قمر و کواکب همان گردش و حرکت و روشنایی
و تاثیر دادن ربوبیت و تدبیر و تقدیر خداوند است بر وجه
عدل بسایر موجودات ارضیه و انقیاد نمودن و قیام آنها
بر شیوه خلاف و از اینجاست که در حق آنها فرموده است که کلٌّ
فی فلکٍ یسبحون یعنی هر یک از آنها در فلکی و برجی و منزلی
که دارند مشغول بکار خود میباشند و حرکت و شناوری می‌نمایند
و عبادت و اطاعت ملائکها که مخلوقات و سکان آسمانها هستند
همگی از این نوع کارها و کردارها میباشد و هر کدام بشغلی و کاری
مامور و خلیفه میباشند چنانکه در حق آنها فرموده است که وما

منا

منا الا له مقام معلوم یعنی آنکه ملائکه میگویند که نیست
از ما احدی مگر اینکه از برای او مقام معلوم و شغل خاصی است
که قیام بر آن مینماید و فقرات والذاریات ذروا
و آیات والمرسلات عرفا و آیات والنازعات
غرقا البته که در قرآن خوانده و شنیده که همگی بیان شغل
و کار و عبادة ملائکه است که بیان فرموده است چونکه شغلها
و خلاف ننمودن آنها بیحد و بیحصر است لهذا عدد و شماره ملائکه
بیحد و حصر شده است و از جمیع موجودات بیشتر میباشند و آیه
وما یعلم جنود ربک الا هو در این معنی
می باشد مثلا ملائکه کروبین و روحانیین دیگر و حملهٔ عرش دیگر
و ملائکهٔ هر آسمان دیگر و سفرة کرام بررة دیگر و کرام
الکاتبین دیگر و ملائکهٔ هوا دیگر و ابر و باران دیگر و رعد و برق
دیگر و ملائکهٔ هر قطرهٔ باران دیگر و ملائکهٔ دریاها دیگر و صحراها دیگر
و ملائکهٔ مجالس علما و علم دیگر و ملائکهٔ دافعهٔ شیاطین
دیگر و ملائکهٔ ارحام مادران دیگر و اصلاب پدران و ملائکه

حافظین ایشان جهة دیگر و منکر و نکیر و مبشر و بشیر دیگر و ملک موت
دیگر و ملک حیوة دیگر و رزق دیگر و علم دیگر و ملائکه جبال و انهار
و بحار و زمین و رگهای زمین دیگر و خزنه بهشت دیگر و زبانیه
جهنم دیگر و موکل به طبقهای جهنم دیگر و غلاظ و شداد و عذاب
و رحمت و همگی الا ماشاء الله دیگرند و همگی مشغول عبادت و طاعت
و شیوه خلاف در کارهای خود می باشند و کارهای ایشان
هیچ دخل بنماز و روزه و حج و جهاد ندارد و همچنین مخلوقات ارضیه
از جمادات و معادن و نباتات و حیوانات همگی مشغول عبادت
و بندهگی و طاعت و تسبیح و یعنی سر افکنده گی در طاعت حق می باشند
و شغل و عبادت هیچ کدام بلکه هر فردی از آنها غیر دیگریست
و نماز و روزه و امثال آنها شغل آنها نمی باشد پس همچنین اصل عبادت
و بندهگی و اطاعت بنی آدم در روی زمین در همان کاری می باشد
که از برای آن خلق شده است از اموراتی که آثار صفت ربوبیت
و عدل خداوندیست و دخل بنظام و انتظام عالم و امر رزق
و تربیت و تدبیر معیشت و امور دین و امور معاد یکدیگر دارد

تمهید چهارم

تمهید چهارم بدانکه مثل نماز و روزه و قرائت قرآن و خواندن ادعیه
که تو آنها را عبادات و بندهگی و طاعت میدانی بلکه عبادت را
منحصر در آنها دانسته پس آنها از جمله عبادت بمعنی قیام نمودن بشیوه
خلافت که اصل معنی اطاعت و عبادت و بندهگی است نمی باشند
هر چند که وجوب آنها اوجب و اقدم از جمیع عبادات است
زیرا که وجوب و اوجبیت و اقدمیت آنها بجهت آنست که
اقدام بامر خلافت نمی شود مگر بعد از معرفت خداوند و این
معرفة الله اوجب و اقدم و اشرف تمام واجبات و عبادات
شده است و این معرفت ثبات و بقاء نمی گیرد مگر بنماز و روزه و
پس اوجبیت و اقدمیت نماز و روزه بجهت مرتبط شدن بنده کائنات
بخداوند و بمعرفت او و باقی ماندن معرفت و شناسائی باخدا است بجهته
بمضمون إِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ
بواسطه آن و بقاء معرفت امر و نهی خداوند را در کارهای دیگر
که از وظایف خلافت ایشان است در اظهار نمودن ربوبیت
و عدل خداوند در روی زمین و در نظام عالم بشنوند و اطاعت

چنانکه اقم الصلوة لذکری

امر و نهی او را بنمایند و الا مطلب اصلی از عبادت همان قیام نمودن
هر کس است بامر خلافتی که بر او میباشد تا آنکه بواسطهٔ آن بسر حد
کمال و سعادت و فوز برسد و در آخرت بنعیم ابدی که حاصل
نمی شود مگر از برای صاحب مرتبهٔ خلافت واصل گردد و این معنی آیهٔ
وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون میباشد
و از اینجاست که در حدیث مفصلا و مرتبا وارد شده است که خلق
الله الخلق کی یعرفوه فاذا عرفوه عبدوه و اذا
عبدوه استغنوا به عمن سواه پس عبادت الهیه
قیام نمودن بوظیفهٔ خلافت و مشغول شدن بهر کاری است
که دخل در تدبیر و تربیت امور بندگان داشته باشد
و از اینجاست که وارد شده در حق شخصی که متوجه امر معیشت شخص
عابد و کوشش کرده بوده است آنکه عمل او افضل است از عبادت
آن عابد و ایضا از اینجاست که قطع نمودن طواف و نماز یا مختصر
نمودن در نماز بجهت حاجت مؤمن و گذرانیدن امر مردمان
جایز بلکه مستحب بلکه در بعض موارد واجب میباشد و قصر نماز

و روزه

۲۴

و روزه در سفر و استحباب اختصار در نماز جماعت نیز از این
جهت است و در حدیث است که مخاطبه نمود خداوند با حضرت
موسی علیه السلم که یا موسی هرگز کاری برای من کرده ای پس آنحضرت هر یک
از اعمال نماز و روزه و حج و امثال آنها را که عرض نمود فرمودند
که برای نجاة و خیر خود کرده و بالاخره فرمودند که کاری
که گاه برای من کرده باشی اطعام دادن گرسنگان و نوشانیدن
تشنگان و پوشانیدن برهنگان و کارگذرانی و قضاء
حوایج بندگان من است و از اینجاست که وارد شده است که عالمی
که منتفع شوند مردمان بعلم او افضل از هفتاد عابد میباشد
و حدیث احب الخلق الی الله انفعهم لعباد الله
در سابق دانستی و حدیث یک قضاء حاجت مؤمن افضل است از ده طواف
میباشد شنیدی و در حدیث نبوی است که نشستن یک ساعت
در نزد عالم در مذاکره و تعلم علم احب است بسوی خداوند
از صد هزار رکعت نماز یعنی غیر فریضه و صد هزار تسبیح و از
ده هزار فرس که جهاد نمایند با آنها مومنان در راه خدا تعالی

و امام جعفر صادق فرمودند که کسیکه راه برود بسوی اقارب
خودش بنفس و مال خودش تا اینکه صلهٔ رحم خود بجای آورد
خداوند عالم عطا می نماید اجر یکصد شهید و مینویسند از برای
او بهر گامی که برمیدارد هزار حسنه و محو می فرماید از او
چهل هزار سیئه و بلند می فرماید از برای او درجات مثل
آن چهل هزار و گویا که عبادت کرده است او را یکصد سال و جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند بایوب نامی که میخواهی
که ترا دلالت کنم بر عملی که راضی بشود از تو خداوند بسبب آن عرض
نمود که بلی پس فرمودند که اصلاح نما در میان مردمان هر وقت
که فساد بنمایند و محبت بینداز در میان ایشان هر وقت
که با یکدیگر مبغضت بنمایند و در حدیث دیگر فرموده است که
عدالت نمودن سلطان در یک روز برابر است در نزد خداوند
با عبادت هفتاد سال و انوشیروان کسری در خانهٔ خود را
گشوده و حجاب را برداشته و گوش خود را پهن نموده بود برای
تمام مردمان پس رسول پادشاه روم باو گفت که باین گشادگی که

ازبرای

از برای دشمن خود بر خود پس در جواب فرمود که خود را از دشمن حفظ
می نمایم بعدل خود و منصوب شده‌ام در این منصب و نشسته‌ام
در انجالس بجهت قضاء حوائج مردمان و در صورتی که برسد
رعیت بسوی من پس چگونه قضاء حوائج مینمایم و دفع
ظلم را بکنم و از اینجاست که در حدیث نبوی وارد شده است که
اَلْعِبادَةُ سَبْعُونَ جُزْءاً اَفْضَلُها طَلَبُ الْحَلالِ
یعنی عبادت خداوند هفتاد جزء و هفتاد نوع میباشد
و افضل از همهٔ آنها مشغول شدن آدمی است بامر معیشت و طلب
نمودن رزق حلال و فرمودند که مَلْعُونٌ مَنْ اَلْقی کَلَّه
عَلَی النّاسِ یعنی ملعونست کسی که بامر معیشت خود مشغول نشود
و ثقل و بار خود را بر مردمان بیندازد و فرمودند مَلْعُونٌ
مَلْعُونٌ مَنْ ضَیَّعَ مَنْ یَعُولُ یعنی ملعون است کسیکه ضایع بنماید
عیال خود را یعنی بخلاف خدا که او را برای تدبیر و تربیت
و امر معیشت عیال خلق فرموده است قیام ننماید و امام محمد باقر
فرمودند که کسیکه طلب بنماید رزق را در دنیا بجهت استعفاف

نمودن از مردمان و سعی نمودن برای عیال خود و تعطف نمودن
بر همسایهٔ خود هر آینه ملاقات مینماید خدای عز و جل را در حالتی که
روی او مثل ماه شب چهارده میباشد و امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند که جهد نمایند بر عیال خود مثل جهاد نماینده در راه خدا
میباشد و خداوند فرموده بحضرت داود علی نبینا و علیه السلام
که تو خوب بنده هستی اگر از بیت المال نمیخوردی و بدست
خود کاری میکردی و چهل روز گریست تا آنکه خداوند فرمود به آهن
که نرم بشود از برای او و هر روز یک زره میساخت و بهزار درهم
می فروخت و سیصد و شصت زره ساخت و سیصد و شصت هزار
درهم کسب نمود و از بیت المال مستغنی شد و مقصود اصلی قیام
نمودن بوظیفهٔ خلافت و تدبیر امر معیشت و جهاد مردمان بود
بساختن زره بتحصیل دراهم چنانکه خداوند در قرآن اظهار جاری
این نعمت و این تدبیر و تربیت را بدست و بخلافت او نموده
و فرموده است که عَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُم
مِن بَأْسِكُمْ فَهَلْ أَنتُمْ شَاكِرُونَ یعنی تعلیم نمودیم بداود ساختن

داود

٢٦

داود صنعت و ساختن زره را از برای شما بندگان تا اینکه آن زره
نگاه دارد شما را از ضرب شمشیر و غیر آن در حال محاربه با یکدیگر پس آیا شما
شکر این نعمت را میکنید و سیرهٔ سایر انبیا و اولیا خصوصا
ائمهٔ هدی صلوات الله علیهم اجمعین البته که شنیده که اشتغال
ایشان بمکتسبات و زراعات و تجارات و اطعام بر مردمان
و لطف با درویش و یتیمان و بیکسان و بیوه زنان و امورات که همگی از امر
زینهٔ امر معیشت و تدبیر دین و مبدء و معاد مردمان و تعمیر روی زمین
و امنیت عباد الله و تعمیر بلاد الله داشته است بیشتر از اشتغال
ایشان بنماز و روزه بوده است حتی آنکه سعی ایشان در خلطه
با مردمان و زیارة اخوان و عیادة بیماران و حضور در نزد جنازه
و اعانه بر مسافرین و مترددین و غربا و تسلی دادن مهمومین و مغمومین
و اصلاح بین المسلمین و امثال اینها که مدخلیت کلی در اظهار ربوبیت
خداوند و امر خلافت دارد بیشتر بوده است و در احادیث بتحریص
و ترغیب باینها زیاده بر حد شده است حتی اینکه مَن زَارَ مُؤمِناً
کَأَنَّمَا زَارَ الله وارد شده است و خداوند فرموده است

بحضرت موسی که من بیمار شدم و عیادة من نکردی و مقصود
عیادت نمودن بیماران از بندهگان او بوده است که باین
نوع از مکالمه تحریص و ترغیب در آن شده است و اما رفتن
بسفر حج و زیارت و دادن خمس و زکات و امر بمعروف و نهی
از منکر پس آنها و اقدام بر آنها همگی از جملهٔ عبادت بمعنی قیام بشیوهٔ
خلافت میباشد خصوصاً سفر حج مثل نماز و روزه
نمی باشد چنانکه در آیهٔ لیشهدوا منافع لهم و در احادیث
بخصوص سفر در حج تحریص بمنافع آن از برای بندهگان و نظام
امر ایشان شده است نهم دانسته شد که عبادت
و اطاعت عظمی و رسیدن بسعادت کبری در ضمن منصب خلافت
نمودن مر خداوند در اظهار نمودن صفة ربوبیه و عدل خداوند
در روی زمین میباشد و خلافت باین نحو و باین نیت اجر
مرتبه و نهایة صفة عدل و عدالت بندهگان است و امر خلافت
بندهگان راجع بهفت طایفه است اول و اشرف همگی طایفه
ملوک و سلاطین است دویم طایفهٔ وزرا و ارباب قلم

سیم طایفه

سیم طایفهٔ اهل علم از مفتیان و قاضیان و واعظان و
مذکران چهارم طایفهٔ اصحاب دولت و نعمت پنجم طایفهٔ
زارعان و فلاحان ششم طایفهٔ تجار و اهل حمل و نقل و سفر هفتم
طایفهٔ اهل صنعة و حرفة و همگی در روی زمین خلیفهٔ خداوند میباشند
در اظهار نمودن ربوبیة و عدل خداوند و نظم و انتظام دادن
موجودات و مخلوقات ارضیه در امور دین و دنیا و آخرت
یکدیگر پس هر کس که یکی از این شغلها و کارهای این هفت طایفه
یا کارهای که مترتب و راجع بآنها بوده باشد مشغول نشود یا آنکه
بشود به نیت خلافة از خداوند نباشد بلکه از روی خواهش
نفس و لذت دنیویه و ریاست آن یا از روی غفلت باشد
یا اینکه به نیت خلافت باشد و بعدل و عدالت و میزانی که در آن کار
خداوند از برای او قرار داده است و در شریعت بیان آن شده است
رفتار نکند و طرف تفریط و تقصیر را پیش گیرد و آن کار را محکم ننماید
یا آنکه طرف افراط و اسراف و زیاده روی را بگیرد مثل زینة دادن
کارها بزینتی که دخل بنظام و انتظام مردمان ندارد بلکه موجب

فساد و فساد نظام میشود مثل تصنعات در بنائی و نقاشی
و تکلفات نجاری و زرگری و ساختن و بافتن لباسهای فاخره
زینت‌دار و امثال آنها یا اینکه خود آن کار داخل در اسراف و ظلم
و خلاف عدل و از جمله فضولاتی که دخل نظام امر مردمان ندارد
بوده باشد مثل تصنعات مبتدعه از قبیل صنعة قالب آتشی
و تعبیه کردن در تعزیه و ساختن عصاهای مصوره و امثال آنها
پس همگی اینها از حد عبادت و شیوه خلافت خارج و مشغول
شوندگان آنها از اهل کفر و معصیت و فسق و فجور و اهل دنیا و مذموم و اهل
جهنم و از جمله مصداق آیه وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ
که سابقا مذکور شد می باشند و بهره از ثواب و ثمرات مرحله
خلافت الهی ندارند و آنکه طرف افراط و اسراف را گرفته است
معلوم می شود که شغل او بجهة لذت نفسانیه و هواپرستی
میباشد و آنکه طرف تفریط را گرفته است معلوم میشود که مقصد
او تحصیل نمودن اجرت و مال است نه گذرانیدن امر نظام و محکم
نمودن کار که معنی خلافت از خداوندی باشد و خداوند

فرموده است

فرموده است که مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُ
ونِ مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ
يُطْعِمُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ
یعنی من خلق ننمودم جن و انس را در روی زمین مگر بجهة آنکه
عبادت و بندگی نمایند مرا و امر خلافت که آن اظهار نمودن
صفة ربوبیت و عدل من است بجای آورند و مقصود از حرکات
و سکنات و کارهای ایشان گذرانیدن امر خلافت میباشد
و نمیخواهم از ایشان که رزق خود را بدهند یا اینکه اطعام من نمایند
بدرستیکه خداوند اوست رزق دهنده و صاحب قوة
و محکم نماینده امور پس احدی تصور نکند که این تکسبات بجهة
رزق میباشد بلکه بجهة نظام و انتظام موجودات می باشد و شاید
که خداوند رزق را بآن سبب یا بسبب دیگر بدهد چنانکه مشاهد
و محسوس است که زراعت زارع و منافع هر کاسب کاری
بالآخره رزق دیگری غیر از خود آنها میشود و مالهائیکه
از تکسبات جمع میشود بالآخره نصیب دیگری میباشد

بلکه هر آتش و نانی که این کس برای خود می پزد و در آخر کار معلوم میشود
که رزق دیگری بوده است و دیگری میخورد و خود پزنده از جای دیگر روزی
میخورد و علی هذا القیاس و تمام معصیة نمودن مردمان در کارهای خود
همگی بجهة این واهمه شیطانی است که آن کار را سبب مستقل در رزق
خود بلکه او را رازق و مسبب میدانند و هر کس که رازق و مسبب را
خداوند دانست و فهمید که کار او بجهة خلافت و گذرانیدن نظام
موجودات میباشد و دخلی در رزق و ندارد دیگر آنکه خدای
او را سبب ساخته باشد پس چنین شخصی که هرگز معصیة در کار خود نمیکند
و حریص در آن کار نمیباشد و در تمام این مضامین احادیث
و آیات بیشمار است و این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد **باب سیم**
در بیان کیفیت حقیقة سلطنة ملوک و ارباب فرمان و در آن
سه تمهید است **تمهید اول** بدانکه خداوند در قرآن فرموده است
که یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم
بین الناس بالحق ولا تتبع الهوی فیضلک
عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما نسوا

یوم الحساب

یوم الحساب یعنی ای داود بدرستیکه ما گردانیدیم ترا خلیفه
و نایب خود در زمین پس حکم نما در ما بین بندگان بحق
و بعدل و تابع مشو هوای نفس خود را که گمراه مینماید ترا از راه
رسیدن بخدای جل شانه و رضا او بدرستیکه اشخاصیکه گمراه
میشوند از راه رسیدن بخداوند از برای ایشان عذاب شدید
می باشد در روز حساب و روز قیامت بسبب فراموش نمودن ایشان
گرفتن راه خداوند را و عمل نکردن بر وجه عدل و خلافت در دار
دنیا که محل خلافت ایشان بوده است و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است
که السلطان ظل الله فی ارضه یاوی الیه کل
مظلوم فمن عدل کان له الاجر و علی الرعیة
الشکر و من جار کان علیه الوزر و علی الرعیة
الصبر حتی یاتیهم الامر یعنی سلطان و پادشاه سایه و خلیفه
خداوند میباشد در زمین و پناه می آورد بسوی او هر مظلومی
چونکه او خلیفه خداوند و سایه عدل او میباشد و هر ظلم و خلاف
عدلی که اتفاق افتد باید که رجوع آن بمیزان عدل بشود

و سلطان سایهٔ خداوند و میزان عدل اوست پس هر سلطانی
که عدالت نماید یعنی میزان و مرجع مظلومان شود و خود ظلم ننماید
و نگذارد که در مملکت او ظلم واقع شود هر آینه بوده است و میباشد
از برای او در نزد خداوند اجر سلطنت و خلافت و عدالت او
و بر رعیت شکر نمودن این نعمت میباشد و هر سلطانی که جور و ظلم
نماید یعنی در کار خود جایر و ظالم باشد یا اینکه در مملکت او ظلم
بشود و دفع آن بمیزان عدل و دادرسی خود ننماید و مرجع
و پناه مظلوم نشود پس بوده است و میباشد بر آن وزر و وبال
و عقاب مخالفت نمودن امر خداوند و خیانت کردن در خلافت
و سایه داری او درین صورت بر رعیت صبر نمودن براین بلیه و محنت میباشد
تا اینکه بیاید ایشان را امر فرج از خداوند و خلاص شدن از چنین
بلیه و چنین سلطانی و بدانکه پادشاه و سلطان خلیفه و ظل خداوند
جل و علا است و معنی و مرتبهٔ خلافت و ظلیت چنانکه در باب دویم دانسته
شد آن که صورت و مظهر صفات خداوند باشد و تمام صفات
خداوند راجع بعدالت و عدالت منقسم بصفة لطف و قهر میشود

پس سلطان

۳۰

پس سلطان آئینهٔ مظهر لطف و قهر خداوند میباشد و شرافت و عزت
و خساست و ذلت مردمان بسته و مربوط باو میباشد و بهر کس
که التفات و عنایت و مرحمت نماید آن کس عزیز و شریف
بجمیع عزتها و شرافتها میگردد مثل عزت در جاه و مال
و قوت و شوکت و علم و صحت و فراغت و امنیت و امثال آنها
و بهر کس که بی التفات شود باو نظر ننماید ذلیل میگردد بجمیع ذلتها
مثل ذلت در جاه و فقر در مال و ضعف و جهل و درد و
اضطراب و خوف و تشویش چنانکه خداوند در سایهٔ مرغی
که آنرا همای گویند سری از اسرار لطف خود ودیعه نموده است
و بآن سبب بر سر هر کس که سایه افکند عزت سلطنت و دولت
و مملکت بآن کس میرسد و سلطان ظل خداوند است و بر سر
هر کس که نظر لطف نماید و سایهٔ عنایت بیندازد البته که بعزت
و شرافت میرسد و در حقیقت مرتبهٔ سلطان و خاصیت و تاثیر و
تدبیر او در روی زمین مرتبه و خاصیت افلاک در آسمانهاست
در تاثیر و تدبیر نمودن در سفلیات بخلاف از خداوند

و از اینجاست که جناب امیر المومنین صلوات الله علیه فرموده است
در حدیثی که و خلق الانسان ذا نفس
ناطقة ان زکّاها بالعلم والعمل فقد شابهت
الاوایل جواهر عللها و ان اعتدل الطباع
و فارقت الاضداد فقد شارک بها السبع الشداد
یعنی خلق فرموده است خداوند سبحانه انسان را صاحب نفس ناطقه
و اگر که انسان تزکیه نماید نفس خود را بالعلم و عمل پس تحقیق که شباهت
بهم میرساند با عوالم اول که جوهرهای مقدسه اند و اسباب
و علل وجود و تربیه و تکمیل نفس ناطقه انسان میباشند و اگر
که اعتدال یابد طبایع اربعه قالب و بدن عنصری او و دور شوند
از ضدیة خود پس تحقیق که شریک میشود جنس انسانی بواسطه
اعتدال طبیعة او و ظهور عدالت او در آثار و افعال با هفت آسمان
در تاثیر دادن بمردمان و از اینجاست که در احادیث وارد شده است
که الشریف من شرّفه السلطان یعنی شریف بمرتبه اقصها
کسی است که شریف گرداند او را سلطان یعنی نظر لطف و عنایت
باو بنماید

٣١

باو بنماید و ائمه اطهار نیز در حق خود فرموده اند که نحن الزمان
فمن رفعناه ارتفع و من وضعناه اتضع یعنی
مائیم زمان و مائیم که تاثیر ما مثل تاثیر افلاک میباشد چونکه زمان
از اول تاثیر افلاک است پس هر کس را که عزیز و بلند مرتبه نمائیم او را
بنظر لطف و عنایت بلند مرتبه میشود و هر کس را که ذلیل و
مرتبه نمائیم بجهة بی التفاتی ذلیل و پس رتبه میشود و از اینجاست
معنی حدیث لا تعادوا الایام فتعادیکم را میفهمی که ائمه
خود را با ایام نامیده اند چونکه زمان بقرون و قرون بسالها و سالها
بماهها و ماهها بروزها آخرشده منتهی میگردد و تاثیر زمان که از تاثیر
حرکت افلاک است بالآخره در دقایق و ساعات روزها
بروز میکند پس فرموده اند که دشمنی با ایام و روزها مکنید که ایام
و روزها با شما دشمنی میکنند یعنی دشمنی با ما که مبدء فیوضات
و عزت شما ما می باشیم مکنید که ما با شما دشمنی میکنیم یعنی بی التفات
می شویم و از اینجاست ایضا که بعضی از خلفاء بابی الشمقمق گفت که
چگونه می بینی زمان را پس در جواب گفت با امیر المؤمنین انت

الزمان فان صلحت صلح وان فسدت فسد یعنی
خود تو زمان هستی پس اگر که صالح وخوب شوی خوب میشود همه چیز
واگر فاسد و بد شوی فاسد میگردد همه چیز و از اینجاست که
در احادیث در حق عالم که او نیز یک نوع از ملوک و یکنوع از خلیفهٔ
خداوند میباشد نیز وارد شده است که اذا صلح العالم
صلح العالم واذا فسد العالم فسد العالم یعنی
هر وقت که صالح و نیک شد شخص عالم صالح و نیک می شود
همه عالم و هر وقت که فاسد شد عالم فاسد میشود همهٔ عالم بلی ماهی
از سر گنده کردد نی از دم **مقصد دوم** بدانکه خلافت و سلطنت
ملوک بر سه نوع و بر دو عالم میباشد قسمی از ملوک
میباشند که مملکت و سلطنت ایشان در عالم صورت و ظاهر دنیاست
و این قسم خبر از اینکه خلیفهٔ خدا و مظهر لطف و قهر اویند میباشند
و خداوند عدل و عدالت و لطف و قهر خود را بواسطت
ایشان در زمین جاری می فرماید و این طایفه محل معنی این حدیث
میباشند که خداوند وحی فرستاد به بنی اسرائیل که لعن

وطعن

وطعن بسلاطین منمائید چوانکه دلهای ایشان در دست من میباشد
و هر کس که اطاعت من بنماید میکردانم دلهای سلاطین را براو
رحم دارنده و رحم نماینده و هر کس که معصیت من بنماید
می گردانم دلهای سلاطین را براو بسخط دارنده و عداوت
نماینده پس اطاعت من بنمائید و معصیت من مکنید و مثل است
این حدیث که ان الله یؤید هذا الدین باقوام
لا خلاق لهم فی الآخرة یعنی بدرستیکه خداوند رواج
میدهد این دین اسلام را بطائفهائیکه نیست نصیبی از ثواب
خداوند از برای ایشان در آخرت یعنی از نوع ملوک و علماء
که بحق خداوند خلافت قیام مینمایند لیکن نه بنیهٔ خلافت
بلکه از روی هوای نفس و لذت دنیویه و طلب ریاست میباشند و حال
این قسم از ملوک حال چراغ میباشد که خود را میسوزانند و غیر را
منتفع میگردانند و حال مختار ثقفی مثلا از این مقوله بوده است
و قسم دیگر از ملوک آنست که سلطنت و مملکت و تدبیر او در عالم باطن
دنیا میباشد و در صورت و ظاهر دنیا هیچ آثار سلطنت ندارد

مثل سلطنت حضرت خضر و الیاس و اوتاد اربعهٔ جهانیه و اقطاب
سبعهٔ اقلیمیه و نقباء اثنی عشریهٔ روحیه و ابدال العینیهٔ رجبیه و امثال
آنها و حدیث ان لله ملوکاً تحت اطمار در شان
این قسم میباشد یعنی بدرستیکه از برای خداوند پادشاهانی
میباشد که در زیر لباس کهنه و پاره میباشند و قسم دیگر از ملوک
آنست که مملکت و سلطنت او در عالم ظاهر و باطن هر دو میباشد
چون سلطنت حضرت یوسف و داود و سلیمان و موسی و عیسی و
و خاتم النبیین و ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین
و بعد از آنها سلاطین و ملوک و منزویان و اولیاء اللهی
که در علم و معرفت و عمل کامل بوده اند و میباشند با تفاوت
مملکت و سلطنت ایشان در تمامیت و نقصان یا زیادتی
سلطنت ظاهره بر باطنه یا زیادتی باطنه بر ظاهره یا زیادتی
باطنهٔ بعضی بر باطنهٔ دیگری مثل سلطنت خاتم النبیین و ائمهٔ
اثنی عشر صلوات الله علیهم که سلطنت ظاهریهٔ ایشان نسبت بباطنیه
کمتر بوده است و سلطنهٔ باطنه و پادشاهی ایشان بر بواطن تمام

عوالم

عوالم دنیا و آخرت و مبدء و معاد و بر جمیع موجودات بوده
و میباشد و این مقصود از این آیت که ام یحسدون
الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد آتینا
آل ابراهیم الکتاب و الحکمه و آتیناهم ملکا
عظیما بیت بر پادشهان همه شهنشاه : خوش مرتبت حجت
الله : و معنی حدیثی است که در شان خود فرموده اند که نحن
السادة فی الدنیا و الملوک فی الآخرة چونکه معنی اصلی
آخرت باطن عالم کون و فساد و باطن هر چیزی میباشد و معنی این حد
یث است که بعضی از مداحین عرب در شان آنجناب و طائفهٔ
دوم از ملوک گفته و سفته اند قصیده لله تحت قباب العرش
طائفة : اخفاهم عن عیون الناس اجلالا
هم السلاطین فی اطمار مسکنة : جروا علی
الفلک الدوار اذیالا : هذی المکارم لا
قعبان من لبن : شیبا بماء فعادا بعد ابوالا
هذه المکارم لا ثوبا من عدن : خیطا

قسیماً فصاراً بعد اسماً لا و این قسم از ملوک سلاطین
می باشند که تزکیه نفوس خود را بعلم و عمل نموده اند و با عدل الطبیعه
و عدالت در سلوک و طریقه خود را آراسته اند و در حدیث شریف
مرویست از جناب امیر المؤمنین علیه السلام که فرمودند خلق
الانسان ذا نفسٍ ناطقه اشاره باین هر دو قسم
شده است و خلافت و سلطنت ایشان نیابت خلافه و از روی
اخلاص و بندگی و اطاعت بوده است و میباشند و بدانکه
خداوند در آیه مذکوره یا داود انا جعلناک خلیفة
فی الارض اشاره بده مطلب نموده و ملوک را در رسوم جهانداری
و حکومت گذاری و بر آداب سلطنت و آئین معدلت تنبیه و اعلام
فرموده است اول در انکه فرموده است که ما ترا خلیفه گردانیدیم
تنبیه است بر انکه سلطان باید که سلطنت و پادشاهی خود را عطیه
و داده خداوند بداند و مضمون آیه تؤتی الملک من تشاء را
فراموش نکند و خود را بعجب و غرور مبتلا نگرداند دوم انکه بداند
که این سلطنت را خداوند از دیگری سلب نموده و باو داده است و همچنین

ازاو

۳۴

از او سلب مینماید و بدیگری میدهد و مضمون آیه تنزع
الملک ممن تشاء را فراموش نکند و خود را تکیه نمودن بر سلطنه
و دنیا و طول امل گرفتار ننماید بلکه بواسطه این ملک و مال عاریتی
فانی ملک و مال حقیقی باقی بدست آورد و خود را از ذکر جمیل در دنیا
و ثواب جزیل در آخرت بی نصیب و محروم نگرداند سیم آنکه بداند
که سلطنت و پادشاهی خلافت نمودن از جانب خداوند
میباشد و سلطان خلیفة الله و ظل الله در زمین میباشد
و سلطنه خود را بر وجه عدل و به نیت خلافت بنماید نه بر وجه جور
و از روی هوای نفس و طلب ریاست که هر وقت که چنین باشد
البته معصیت و جور و ظلم بکثرت خواهد نمود چو انکه نایب و خلیفه
بمقتضای رای و رضای منوب و مخلف خود راه میرود و خداوند
که منوب عنه و مخلف او میباشد از معصیت و جور و ظلم او را
منع نموده است چهارم در انکه فرموده است که حکم نمای در مابین
مردمان بحق بدانند و متنبه بشود که سلطان باید که حکومت
و دادرسی مردمان را بمباشرت و توجه بنفس خود نماید و نمو

[illegible]

ولحکام رعیت را بدست دیگری وانگذارد که شفقتی که سلطان
بر رعیت دارد هیچکس آن شفقت را ندارد زیرا که هیچ
کسند که بر هیچکس شفقتی دارند که غیر ایشان ندارد و شفقت و رحمت
خدای عز و جل بر بندهٔ خود و شفقت و مرحمت خدای عز و جل
بر بندهٔ خود و شفقت و رافت پیغمبر بر امت خود و شفقت
و مهر و محبت مادر و پدر بر فرزندان خود و شفقت و عطوفت
پادشاه بر رعیت خود و شفقت و غیرت معلم بر متعلم خود **پنجم**
انکه بداند که باید حکم بالحق و بعدل نماید چو انکه سلطنت
خلافهٔ خداوندست در اظهار نمودن ربوبیة و عدل او در میان
ششم انکه حکم او برای حق و بجهت رضای خدا باشد و مقتضای
طبع و طمع و عطیه و عصبیة و گرفتن رشوه و امثال آنها نباشد هر چند
که بعدل باشد **هفتم** در آنکه فرموده است که تابع مشو هوای
نفس خود را که گمراه مینماید ترا از راه وصول بخداوند بداند
که همه کس خصوصاً سلطان باید که از متابعت و پیروی هوای
نفس دور باشد چو انکه پیروی آن پرستش آنست و پرستش

ان علی

آن عین قرار دادن شریک از برای خداوند میباشد چنانکه
در حدیث است که من استمع الی احد فقد عبده
یعنی هر کس که بشنود سخن کسی پس بتحقیق که بنده که او نموده است
و فرموده اند که کل مقصود معبود و اله یعنی هر مقصودی
معبود است و هر معبودی خدای میباشد و خداوند عز و
علا فرموده است که افمن اتخذ الهه هویه یعنی بنده
نموده نشده است هیچ معبودی که مبغوض تر باشد بر خدای تعالی
از هوای نفس چو انکه در حقیقت آنانیکه در صورة گوساله پرستی
کردند یا بت پرستی کردند هوا پرستی ایضا نموده اند و هوای
نفس خود آنها را معبود خود قرار داده اند و هر مشرکی در حقیقت
هوا پرست است و در همه جای انچه شریک قرار داده شده است
هوای نفس میباشد لا غیر و بر سلطان که خلیفهٔ اعظم
خداوندست هیچ میباشد که بعوض شیوهٔ خلافت
کردن پرستش غیر نماید و برای خداوند شریک قرار بدهد
هشتم انکه بداند که متابعت هوای عین معنی گمراه شدن از راه خداوند

وکل معبود [illegible]

[illegible] ما عبد [illegible] الله [illegible]

و دور افتادن از اوست و براه خدا رفتن عین مخالفت
نمودن مر هوا میباشد و خدا فرموده است که وأمّا من
خاف مقام ربه ونهى النفس عن الهوى فان
الجنة هي المأوى در نهم آنکه فرموده است که اشخاصی که
گمراه می شوند از راه خدای تعالی از برای ایشان عذاب
شدید میباشد بدانکه گمراهی که بسبب تبعیت هوی و آتش
نفس باشد گمراهی شدید است و روز بروز زیاد می شود و قوت
میگیرد و صاحب آن مصر بر آن می شود و با اصرار بازگشتن او بحق و
توبه کردن بسیار بعید است و با این حالت نعوذ بالله میمیرد
و بعذاب ابدی گرفتار می شود و منصب و سرمایه او منصب
خلافت الهی بوده است که مورث رسیدن بنعیم ابدی و جنات
عدن میباشد و بالآخره منجر بخسران و زیان کاری و باختن
سرمایه شده است که او را بعذاب ابدی گرفتار مینماید و
ذلك هو الخسران المبين دهم از فرموده مجموع آیه
بدانکه پادشاهی و جهانداری با مرتبه نبوت جمع میشود و دنیا

داری با آخرت داری منافات ندارد و بدانند که سلاطین و ارباب
حکم و فرمان را هیچ عذر و بهانه نمیباشد که بگویند که ما
بسبب اشتغال تدبیر مملکت و دنیا داری از منافع دینی
و فواید سلوک راه حق و راه آخرت محروم مانده ایم
و همچنین سایر طبقات همگنانه دیگر که در زمان خلیفه میباشند
چو انکه دانسته شد که اصل سلوک راه حق و راه آخرت در مرتبه
خلافت از خدا و اظهار عدل او میباشد و اعظم انواع خلافت
نوع سلاطین میباشد زیاده آنکه تکسب جمیع انواع طاعات
و عبادات بدنیه و مالیه و اخلاق حمیده انسانیه در ضمن دنیا نفسانیه
داری و اسباب و امتعه دنیا خصوصا در سلطنت و پادشاهی
که اسباب و امتعه دنیویه در آن فراوان میباشد بهتر و بیشتر
تمهید میشود چنانکه در این تمهید بیان آن نموده میشود تمهید سیم
بدانکه مضمون حدیث نبوی که الدنيا مزرعة الآخرة
دار دنیا جای تکسب نمودن آخرت میباشد و تکسب بآلات
و اسباب آن میشود و هر قدر که آلات و اسباب در دنیا

از برای این کس بیشتر باشد تکسب نمودن او امر آخرت بیشتر و آسان تر
می شود چنانکه در آلات و اسباب جوارح و قوای خود می بینی
که بکثرت آن مثل دست و پای و چشم و گوش و شکم و فرج و قوای
باطنیه مثل قوت و صحت و علم و فهم و قوت واهمه و حافظه
و عقل و متفکره تکسب امر آخرت بیشتر و آسان تر شده است
پس همچنان بکثرت مال و جاه و قدرت و صیت و شهرت و جند
و مملکت و ریاست و سلطنت تکسب امر آخرت بیشتر و آسان تر
میباشد از تکسب کسی که آنها را ندارد پس دنیا داری مانع از آخرت داری
نیست و معین او میباشد و مانع از آخرت داری و حق پرستی
خود شقاوت شخص و دنیا پرستی او میباشد نه دنیا و اسباب
و اموال آن و از اینجاست که جناب امیر المؤمنین فرموده است که
لا تسبوا الدنيا فنعم المطية للمؤمن عليها يبلغ
الخير وبها ينجوا من الشر اذا قال العبد لعن الله
الدنيا قالت لعن الله اعصانا لربه يعني و دشنام ترجمه
مدهید دنیا را و بدنام منمائید او را که دنیا خوب مرکبی است

ازبرای

از برای مؤمن بواسطه آن میرسد بخیر و بجنت و بآن نجات می یابد
از شر و جهنم و هر وقت که این کس دنیا را دشنام بدهد
و بگوید که لعنت خدای بر دنیا دنیا در جواب او میگوید که لعنت
خدا بر هر یک از من و تو عاصی تر میباشیم مر خداوند و پروردگار
خود یعنی بسبب شقاوت و دنیا پرستی معصیت خداوند میشود
و این کس از راه حق و آخرت باز می ماند نه بجهت دنیا داری و استعمال
نمودن دنیا را در آخرت و در راه حق و از اینجاست که حضرت سلیمان
علی نبینا و علیه السلم مملکت و سلطنت دنیا داری را از خداوند مسئول
و طلب نمود و فرموده رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد
من بعدی چونکه آنجناب دانسته است که رسیدن بجمیع انواع
سعادات ابدیه که موقوف بر تکسب جمیع خیرات اعمالیه و حسنات
در دار دنیا حاصل نمی شود مگر در ملک و سلطنت که اسباب و آلات
تکسب جمیع خیرات در آن فراوان میباشد و در ضمن این مسئول
چندین حکمت میباشد اول آنکه چون ملک و سلطنت از عطیه
خداوند باشد خلافت و علم و نبوت همگی داخل در آن میباشد

ودرین صورت کسب امر آخرت و تحصیل رضای خداوندی میسر و آسان میشود

دوم آنکه علم و نبوت بدون سلطنت و قوت چندان بکار نمی آید
و چون قوت سلطنت و بسیاری شوکت و مملکت با آن یار بود
تصرف و تاثیر آن یک هزار بود و عزت دین بسیف آشکارا گردد
و از اینجاست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرموده است که انا نبی السیف

سیوم آنکه چون پادشاهان و سلاطین در جهان داری با رعایا
بعدل گستری و انصاف پروری سلوک نماید و ظالمان را از ظلم
و فاسقان را از فسق منع فرماید و ضعفا را تقویت و اقویا را
تربیت دهد و علما را موقر و معان دارند تا بر تعلم علم و نشر شریعت
و دین پروری فارغ البال و حریص باشند و صلحا و اتقیا
و عباد و زهاد را اعزاز و اکرام کرده و تیمن و تبرک جویند تا در صلاح و تقوی
و عبادت و زهد راغب گردند و خود ایشان در اقامت امر معروف
و نهی از منکر هیچ کوتاهی ننمایند تا تمام اهل مملکت و رعیت ایشان
بشریعت و دین پروری و رعایت حدود و حقوق مشغول — الناس
علی دین ملوکهم باشند هر آینه تمام طاعات و عبادات

وترک

۳۸

و ترک محرمات و فسق و فجور و ترک تعدی و ظلم همگی در دیوان اعمال
ایشان ثبت میگردد و جمیع اعمال خیرات رعیه و وسایل تقرب
ایشان بخداوند میگردند همگی از برای ایشان اسباب و آلات
کسب نمودن آخرت و رضای خداوندی باشند و در هر آنی
که دیگری یک قدم راه پیمای آخرت شود ملوک و سلاطین در آن آن
بهزار قدم سالک و راه پیمای باشند و این سعادت بهر کس
ندهند وذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
و از اینجاست که در حدیث نبوی وارد شده است که والذی
نفس محمد بیده انه لیرفع للسلطان العادل
الی السماء مثل عمل جملة الرعیة یعنی بحق خداوندی که
جان محمد بید قدرت اوست که البته و یقینا که بلند نموده
میشود از برای سلطان عادل بسوی آسمان مثل عمل تمام رعیت او و فرموده است
که عدالت سلطان در یکروز مقابل است در نزد خداوند با عبادت
هفتاد ساله و فرموده است که احب مردمان و اقرب ایشان در نزد
خدای تعالی سلطان عادل است و ابغض و ابعد ایشان در نزد خدای تعالی

سلطان جایز است **چهارم** آنکه غالب تقربات و طاعات بمال
میشود و اقتدار سلاطین بر مال بیشتر از دیگران میباشد
پس باغلب وسایل قربات اطاعت و آخرت پرستی مینمایند
پنجم آنکه بهترین طاعات و قربات تقوی و مخالفت هوای
نفس و شهوات آنست که سلاطین بر تمام لذات و شهوات
نفس قدرت و توانائی دارند و با وجود آن ترک شهوات را
کردن و مخالفت نفس نمودن در هر آنی هزار گونه طاعات و عبادات
از این مقوله از برای ایشان بسهل و آسان تکسب نموده میشود
ششم آنکه مملکت و سلطنت از اعظم اسباب تکمیل نفس بصفات
حمیده و تنقیص آن بخصال رذیله میباشد و چنانکه در تنقیص نفس
بخصال رذیله بسرحدیست که فرعون را مثلا بکفر و بدعوی
ربوبیت رسانید و ندای أنا ربکم الاعلی را بلند کرد
و در این دعوی تمسک بملکیت و سلطنت خود زد بکلمهٔ الیس لی
ملک مصر و هذه الانهار تجری من تحتی
همچنین در تکمیل نفس بصفات حمیده و اخلاق حسنه بسرحدی

می باشد که سلطان و صاحب مملکت را بمضمون تخلقوا باخلاق
الله و بعثت لاتمم مکارم الاخلاق متخلق
باخلاق الله و متصف بصفات حمیدهٔ ربوبیت میگرداند مثلا
در تکمیل صفت جود و کرم و سخاوت که اقدم و اعظم صفات و کمال
و جمال خداوندیست و در انسان بذل اموال و مبذول نمودن
جاه تکمیل میباید از برای سلاطین که صاحب مال و جاه میباشند
اسهل از دیگرانست و در تکمیل صفت حلم و عفو که صفت خداوندیست
و در انسان با وجود قدرت و شوکت و متحمل شدن رنج و اذیت
خلق و گذشت از تقصیرات و زلات ایشان تکمیل میباید در سلطنت
که قدرت و شوکت با آن حاصل میشود و حلم و عفو در دیگران
که قدرت بر مکافات و انتقام خداوند ندارند عجز میباشد
نه حلم و عفو و در تکمیل صفت غیرت و قهر که صفت خداوندیست
و در انسان بقلع و قمع کفار و اهل نفاق و اهل بدعت و فسق و فجور
و اجراء حدود بر اهل معاصی و جنایات و گرفتن قصاص و گرفتن
حق مظلوم از ظالم و کشیدن لشکر باطراف و دفع سارقین

وقطاع الطریق وامثال اینها که ارباب صفت قهر و غیرت بر حق
میباشند حاصل نمیشود مگر بسلطنت و مملکت در تکمیل صفت رحمت وعطوفت
مملکت و کثرت رعیت که معنی سلطنت است باید باشد تا آنکه محل
رحمت و عطوفت باشند و بسیار باشند و سلاطین رحمت وعطوفت
خود را اظهار کنند و مستحقین آن بسازند و در تکمیل صفت همت
گذاشتن از لذات و زینت و زخارف دنیا و ما سوی الله
است و آن صفت غناء عن الاشیاء است که صفت خداوند است
نه استغناء بالاشیاء که صفت مخلوق است و آن را در مخلوق
و در انسان نیز باسم زهد در دنیا نامند باید که مال و نعمت و ثروت
و قدرت و ظفر بمقاصد و مرادات و انواع تنعمات که حاصل
نمی شود مگر بسلطنت بوده باشد و بآنها هیچگاه التفات نکنند
و از هیچگونه تمتع بشری و حیوانی و بهیمی و سبعی استمتاع نماید
و از همه بگذرد و در همه زاهد گردد و در خدای تعالی و امر آخرت راغب
گردد و ابراهیم وار وجهت وجهی للذی فطر
السموات والارض حنیفا مسلما وما

انامن

٤٠

انا من المشرکین را صفت و پیشه خود نماید و صفت همت
و زهد خود را سلیمان وار بر حد کمال برساند چنانکه شنیده
که آنجناب با آن همه سلطنت و مکنت و نعمت بهمت کامله خود
از همه آنها روی برتافت و زهد را شیوه خود ساخت و بدست
مبارک خود زنبیل می بافت و از بهاء آن لقمه بی تکلف حاصل میکرد
و درویش شکسته حاله را بدست می آورد و آن لقمه را با او صرف
می نمود و میگفت مسکین جالس مسکینا اینها همگی
منفعت مملکت و سلطنت و سلوک راه حق و حکمت سؤال
نمودن سلیمانست از خداوند ملک و پادشاهی را این دانسته
که سلطنت و مملکت و سایر انواع دنیاداری اسباب و معین
بر حق گذاری و تکسب آخرت و جنات عدن میباشد نه اینکه
مانع باشد و مانع همان شقاوت و خباثت ذات این کس و دنیا
پرستی اوست و دخل باسباب و اموال دنیویه و بکار بردن آنها
ندارد و اسباب و اموال دنیویه قابل تکسب نمودن راه آخرت و راه
دنیا و ضلالت هر دو میباشد و تفاوت از انسانست که دنیادار است

باد بنابرات بهتر است یکی زهر مشود و قاتل

و زان دیگر عسل شهد می شود حاصل باب چهارم در بیان

کیفیت سلوک سلاطین و ملوک است با خداوند و با خود و با هر طایفه

از رعایا و در آن سه تمهید است تمهید اول خداوند تبارک

و تعالی فرموده است که إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ

وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ

عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَذَكَّرُونَ یعنی بدرستیکه خدای عز و جل امر می فرماید

تمام شما را ای بندگان بعدالت نمودن در کردار و احسان

نمودن بجود و بخدای و بسکه بکرم و عطا نمودن بصاحبان

قرابت خود و نهی می فرماید شما را از مرتکب شدن فحشاء

یعنی هر معصیتی که قباحت آن بحد فحش و ظهور رسیده باشد

و از مرتکب شدن منکر یعنی هر معصیتی که در شرع و عقل انکار آن

شده باشد و از مرتکب شدن بغی یعنی ظلم و تعدی و خداوند

موعظه و نصیحت می فرماید شما را ای بندگان باین امر و نهی شاید آنکه متذکر

بگردید

٤١

و بهوش باشید و فرق در ما بین خوبی و بدی را نماید و پیغمبر

فرموده است که ان افضل عباد الله عند الله منزلة

يوم القيمة امام عادل رفيق وان شر عباد الله

عند الله منزلة يوم القيمة امام جائر خرق

یعنی بدرستیکه بهترین بندگان خدای در نزد خدای

در روز قیامت امام و سلطانیست که عدالت کننده و مدارا

نماینده باشد با رعایای خود و بدترین بندگان خدای

در نزد خدای در روز قیامت امام و سلطانیست که جور نماینده و تند

خوی و تنگ گیرنده باشد با رعایای خود و نیز فرموده است

که احب مردمان و اقرب بندگان بسوی خداوند سلطان

عادل است و ابغض و ابعد ایشان بسوی خداوند امیر و والی

و متوجه امر رعیتی بگرداند پس غش نماید با ایشان و نصیحت و خیر

خواهی ننماید و مشفق با ایشان نباشد مگر اینکه حرام میگرداند خدا و بر

او بهشت را و نیز فرموده است که نیست امیر کرده بر ده نفر مگر اینکه

آورده میشود در روز قیامت در حالتیکه دست او غل نموده شده است

هیچ بنده که خداوند [illegible] سلطان عادل [illegible]

بکردن و بار ها میکند او را عدل او و حق گذاری او و با هلاک و بجهنم
می اندازد او را جور و ظلم و جفای او و فرموده است که ملک موت هر وقت
که نازل میشود برای قبض روح فاجر با او سیخی از آتش میباشد پرسیدند از حضرت
امیر سؤال نمودند که آیا این نوع از عذاب باحدی از امت تو میرسد
فرمودند بلی بحاکم جابر و خورنده مال یتیم و شاهد زور
و بدرستیکه شاهد زور میمالد زبان خود را در آتش چنانکه میمالد سگ
زبان خود را در ظرف و بدانکه این امر و نهی که خداوند در آیه مذکوره
فرموده است متوجه تمام بندگان می باشد که خلیفه خداوندند
در روی زمین برای اظهار نمودن عدل و احسان و دوری
از ظلم و عدوان و خلاف تمام بندگان چنانکه سابقا
دانسته شد راجع بهفت طایفه میباشد و طایفه ملوک و
سلاطین اعظم و اقدم و اشرف از سایر طوایف دیگر میباشند
پس تعلق و توجه این امر و نهی و سایر اوامر و نواهی دیگر بسلاطین
و در حق ایشان اعظم و اقدم و اکثر و اوجب میباشد و خداوند در این آیه
ملوک و سلاطین را علی الخصوص بسه چیز امر و بسه چیز نهی فرموده است

وامر بعدل

۴۲

وامر فرموده است بعدل و احسان و اعطاء بذی القربی و نهی فرموده است
از فحشاء و منکر و ظلم و معنی مر واجب کردانیدن و نهی حرام کردانیدن
می باشد و همه بندها و خلیفه علی الخصوص ملوک و سلاطین را سه
حالت میباشد حالت با خدای و حالت با خود و حالت با رعایای
خود و در هر یک ازین سه حالت مامور بآن سه چیز و منهی از آن
سه چیز میباشند **اما حالت اول** که سلاطین را با خدای تعالی میباشد
پس معنی عدل نمودن ایشان در این حالت راست و درست
داشتن ظاهر و باطن خویش است و یک رنگ نمودن سر و علانیه
خود را با خدای خود و کمر بستن بامر سلطنت نبوی که خود را
و مملکت را برای خدا خواهد و بر پای دارد نه آنکه خدا را
برای مملکت و مملکت را برای خود خواهد ما حصل آنکه سلطنت
گذاری و مملکت داری از روی اخلاص و بنحو اطاعت و بندگی
نماید و همه را عبادت و شیوه بندگی و بجای آوردن حق خلافت
داند و از جانب خدای و بخلافت و نیابت او کنند و ننمایند
بمقتضای طبع و میل نفس و ریاست و امثال اینها نباشند و معنی

احسان نمودن آنست که جناب پیغمبر فرموده است که الاحسان
ان تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه
یراک یعنی احسان در عبادت آنست که بنده که نماز خدا را
بجوید که گویا آنکه تو خدا را می بینی بجهت آنکه اگر تو او را نمی بینی او ترا
می بیند و علی هذا التقدیر باید که بنده که و کارهای که
بندگان بر وجه خلاف از خدای می نمایند مثل کارهای باشد
که غلامان و ملازمان در حضور آقای جلیل و بزرگ خود همیشه
که در نهایت سعی و کوشش و خوبی و نیکی آن کار را بجای می آورند
و سلاطین باید که در کارگذاری سلطنت و تدبیر امر مملکت خدای را
به بینند و بدانند که خدای ایشان را می بیند و کار را بکنند مثل
کار کردن ملازمان و رعایای خود در حضور ایشان و سعی و
کوشش بوجه نیک و از روی رغبت و اخلاص تمام و بنفس خود
مشغول باشند و از احوال بلاد و عباد متفحص باشند و برعایت
حقوق مسلمانی و مسلمانان قیام نمایند نه اینکه اوقات خود را در هرزگی
ولهو و لعب و معاصی یا در نوافل از نماز و روزه و ادعیه و تلاوت

قرآن

۴۲

قرآن مصروف بدارند و اغلب اوقات بعزلت و انقطاع از خلق
و خلوت بسر برند و مصالح خلق را واگذارند و اصحاب حوائج را
محروم گردانند و از صلاح و فساد مملکت بیخبر باشند و رعایا را
بدست اعوان بی مروت و ظلمه بی حمیت واگذارند و امثال این
کردارها که همگی دلالت دارد بر اینکه خدا را نمی بینند و اعتقاد باینکه
خدای ایشان را می بیند ندارند و کار را مثل کردن ملازمان
در حضور موالی خود نمیکنند و لهذا از منصب خلافت و طریقه
عبودیت خارج میگردند و از جمله ظلمه که آیات و احادیث در شان
ایشان شنیدی میباشند و معنی دادن حقوق ذی القربی در اینجا
آنست که هر بنده و خلیفه علی الخصوص سلاطین در بندگی
و خلافت و کار سلطنت خود باید مقربان درگاه خداوند
مثل خاتم النبیین و ائمه علیهم السلام که اعظم وسایل اند و رسل
و ائمه دیگر و ملائکه حفظه و کرام الکاتبین و آنها که موکل بر اعمال
ایشان میباشند هیچیک را فراموش ننمایند و همگی را بکردار
خیر و عمل نمودن بر وجه احسان رضا نموده و حقوق ایشان را

بایشان داده و در جمیع حالات و اعمال خود استمداد از آنها جویند
و آنها را شفیع و وسیلهٔ عمل کردن بوجه احسان و توفیق یافتن
بگردانند و از آنها غافل نباشند که یاد ایشان یاد کردن خداوند است
و خداوند فرموده است که یا ایها الذین آمنوا
اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیلة و
جاهدوا فی سبیله لعلکم تفلحون یعنی
ای کسانیکه ایمان آورده اید به پرهیزید از نهی خداوند
و طلب نمائید بسوی خداوند و در رسیدن بخدمت و اطاعت
او وسیله را یعنی مقربان درگاه را و جد و جهد نمائید در راه
رسیدن بخدای شاید که بعد از این دو کار ظفر مطلب که تقوی
و پرهیزکاری و فوز و نجات باشد یابید واما الفحشاء و
منکر و بغی که منع از آنها شده است پس معنی آنها در این
حالت هواپرستی است که چنانکه سابقا دانسته شد شرک بخداوند
می باشد خلیفه باید که کارها را به نیت خلافت و از روی اخلاص
نماید نه بهوای نفس خود و عجب و تکبر و نخوت و ترفع و تفوق و استحقار

بکلی

بخلایق و رعایات که در دماغ ملوک بیشتر بهم میرسد و از وجود خود خشنود
و راضی میباشند و رذیلهٔ عجب و استغنا و تکبر و تحقیر شمردن
من دون خود که اکبر کبایر است در ایشان بهم میرسد و بنظر حقارت
بخلق و رعیه مینگرند و بفرموده ان الانسان لیطغی
ان رآه استغنی و فرموده و لو بسط الله الرزق
لعباده لبغوا فی الارض یعنی طغیان و جور و عدوان
ایشان روز بروز زیاد میشود و از مرتبهٔ شکر خداوند بر نعمت
سلطنت و تواضع که شیوهٔ عبودیت است و مرحمت و عطوفت
بر رعیت که نتیجهٔ منصب خلافت است باسفل السافلین کفران
و تکبر و طغیان گرفتار میشوند و در حدیث قدسی است که خداوند
فرموده است که الکبریاء ردائی والعظمة
ازاری فمن نازعنی فیهما ادخلته ناری و لا
ابالی یعنی آنکه کبریا و بزرگی و تکبر نمودن صفت خاص من است
و عظمت و جلال و غلبه و غنا نیز صفت خاص و شعار من است
پس هر کس که منازعه نماید مرا و در این دو صفت و تکبر و استغنا

بنماید و اظهار جلال بکند داخل میسنمایم او را باتش جهنم و قهر
خود و پروا نمیکنم و رحم باو نمی نمایم و بدانکه سر اینکه بندگان را
منع و نهی نموده است از اتصاف باین صفت تکبر و تجبر و استغنا
باانکه ایشان را امر فرموده اند بمتصف شدن ببسیاری صفات
خداوندی آنست که معنی عجب و تکبر و استغنا خوشنود شدن
و نازیدن بصفت کمالی است که در این کس باشد و او خود این کس
نیز باشد و این خاص بخداوند میباشد و لهذا کبریا را رداء
عظمت را ازار و شعار خود فرموده است و اما ماسوای او از بندگان
باانکه کمالی ندارند یا انکه داشته باشند از عطیه خداوند میباشد
و نازیدن بکمال نموده کذب و افتراء و بکمالیکه خداوند باو داده است
عجب و تکبر بر خدا یا بر مخلوق او نمودن کفران است و معنی ندارد بلکه در
صورتیکه کمالی داشته باشد موجب شکر خداوند و تواضع
مر مخلوقات او میباشد لهذا بندگان را از ادعای و اتصاف
باین صفت منع و نهی فرموده اند از کبر کبایر و امهات
تمام معاصی شمرده شده است و اول متکبر ابلیس بود که بهمان

سبب

سبب مطرود از رحمت ابدیه شده است و پیغمبر فرموده است که
لا یدخل الجنة من کان فی قلبه مثقال ذرة من الکبر و لا یدخل النار من کان فی قلبه مثقال
ذرة من الایمان یعنی داخل بهشت نمی شود هر کسیکه بوده باشد
در دل او بقدر وزن ذره از کبر و داخل نمی شود جهنم را
هر کسیکه بوده باشد در دل او بقدر ذره از ایمان و در این
کلام اشاره نیز فرمودند که کبر با ایمان متناقض میباشد
و در هر کجا که کبر باشد ایمان نخواهد بود و هر کجا که ایمان
باشد کبر نخواهد بود و از آنجناب سؤال نموده شد که چه است
کبر فرمودند که کبر آنست که بچشم حقارت بمردمان نگرد و حقیر
شمارد و دیده و خداوند فرموده است تلک الدار الا
خرة نجعلها للذین لا یریدون فی الارض
علوا و لا فسادا یعنی آن نعمتهای دار آخرت را قرار میدهیم
ما از برای اشخاصیکه میل ندارند در زمین بعلو و بزرگی نه بفساد
و افساد و در حدیث در تفسیر این آیه وارد شده است که هر کس دوست
بدارد که بند نعلین او مثلا بهتر از دیگری باشد هر آینه داخل

در متکبرین و طاغین علو می باشند پس همهٔ بندهگان خصوصاً
سلاطین باید که ازین صفت رذیلهٔ کبر و خودبینی و استحقار
خلایق اجتناب تام نمایند و قدر ذات خود را بدانند و خود را
نشناسند که بعد از عدمیت که بوجود آمدند اول آنها نیز یک
قطرهٔ منی خوار ناپاک و در آخر مشتی خاک و در مابین محتاج
و اسیر یک لقمهٔ نان و یک جرعهٔ آب و عاجز از آنکه آن لقمه و جرعه
چگونه بگذرد و اگر در او حبس و بند شود راضی شود که ملک جهان را
بدهد تا از آن خلاص شود و مع ذلک لحظه فلحظه منتظر آنکه
سیلاب اجل در رسد و رسم و آثار و طلل خانه و بنای عمر او را بکلی خراب
کند پس در چنین حالتی چه جای عجب و تکبر و غرور و بر چنین
دولتی چه جای تکیه و اعتماد و غرور می باشد رباعی عاقل بچه
امید درین شوم سرای ❊ بر دولت آن دل بنهد از پی جای
چون میت بخواهد که نشیند از پای ❊ گیرد اجلش دست که بالا بنمای
و فرد چه باشد نازش و نالش با قبالی و ادباری ❊ که تا برهم زنی
دیده نه این بینی نه آن باری مهید دوم و اما حالت دوم که بندهگان

والسلاطین

و سلاطین با خود دارند و بعدل و احسان و ایتاء ذی القربی مامور
و از فحشاء و منکر و بغی منهی میباشند پس معنی عدل اینجا
تحصیل نمودن معرفت الله و موحد بودن و خدا را بصفات
جمالیه و جلالیه شناختن و عارف بنفس خود و بمبدء و معاد
و بدنیا و آخرت شدن و عالم باحکام حلال و حرام گردیدن
و معنی احسان مرتکب شدن بر واجبات و اجتناب نمودن از
محرمات و بالجمله اقدام نمودن بر تکالیف خداوند در جمیع
حرکات و سکنات و از عهدهٔ تکالیف بیرون آمدن است و معنی
عطاء بذی القربی رعایت نمودن حقوق جوارح و اعضاء خود
و مراقبه نمودن احوال خود است و حفظ حواس ظاهره و باطنه و استعمال
نمودن هر یک را در امر و نهی خداوند و تضییع نمودن آنها
و معنی فحشا و منکر و بغی افعال و اقوال و احوال ناپسندیده
و ناشایسته است و نابابسته است که از آنها حجاب و ظلمت
و بعد از خداوند و تیرگی دل که نباید در بندهگان خصوصاً
در سلاطین باشد بهم میرسد و بالآخره امر این کبر بکفر و جحود

وسلب ایمان منجر میکرداند مثل دروغ و غیبت و بهتان
و دشنام و فحش و زنا و فسق و فجور و ظلم و کفران و خشونت
و غضب و حرص و حسد و کبر و عجب و بدخوئی و تعدی و جور
و میل و امثال اینها و در این امور تمام بندگان مکلف میباشند
ولیکن در حق سلاطین اوجب و اهم است چو انکه سلاطین خلیفهٔ
اعظم خداوند میباشند و باید که مدد الهام و اعلام و اکرام خداوند
از ایشان منقطع نگردد و این فرع تقوی و تمامیت ایمان
و اخلاص و اعمال صالحات میباشد چنانکه فرموده است که
ان اکرمکم عند الله اتقیکم و ان
رحمت الله قریب من المحسنین و تمامیت سلطنت
خاصه امر جوارح و نفس خود را که رعایای حقیقی و داخلی و ذاتی
ایشانند با تمام و انجام رسانند و آنها را در قید فرمان شرع
در بیاورند و هر یک را در بنده گی حق بخدمتی و طاعتی که مامورند
وا دارند و بسیاست شرع از منهیات ممنوع نگردانند
و نفس را که بسر شریعت از اماره گی بمامور گی رسانند و دل از آفات

طبیعت

۴۷ طبیعت و عادیه منصرف سازند و متوجه بحضرت خداوند گردانند
و سلطنت و خلافت را بنیت خلافت و از روی اخلاص کنند
شایسته فیضان فضل خداوند و مؤید شدن بتاییدات الهیه و توفیقات
ربانیه و امدادات سماویه و اسبابیت میگردند و سلطنت
عامه سایر رعایا را و خلافت از خداوند را در حق ایشان بنیت
خلاف نمیتوانند نمود چو انکه بدون صلاح سلطان اصلاح
یافتن رعیت معنی ندارد و نخواهد شد و سابقا دانسته شد
که سلطان بمنزلهٔ افلاک و زمان است و با عدم صلاح سلطان
و زمان صلاح رعایا و ابنای زمان ممتنع میباشد و از اینجاست
که پیغمبر فرموده است که صنفان من امتی اذا صلحا
صلح الناس و اذا فسدا فسد الناس الامراء
و العلماء یعنی دو صنف از امت من میباشند که هر وقت
که آنها صالح و نیک شوند همه مردمان صالح و نیک میشوند و هر وقت
که آنها فاسد شوند همهٔ مردمان فاسد میکردند بلی **فرد** دارو ب
درد در آنجا چه امید است : زایل شدن عارضه و صحت بیمار :

وازینجا معلوم میشود که سلطنت بدون علم نمی‌شود و سلطان
باید که اولا تحصیل علم شریعت خود را از اصول و فروع و اخلاق
نماید بر وجه بصیرت خود و بنحویکه آنرا درین زمان باجتهاد
گویند یا بر وجه تقلید و مصاحبت نمودن او با عالم صاحب
بصیرت که بعلم خود عامل تمام عیار باشد تا آنکه در جمیع حرکات و سکنات
و عقاید و معارف و اخلاق او را بر جادهٔ شریعت و صواب
وا دارد شاید که مستعد الهامات و اعلامات خداوندی گردد
و امر سلطنت را بنحویکه شایست و بایست بتواند که بجای آورد
و مدد و الهام خداوند در قلب سلطان در عالم بیداری
یا در عالم رؤیا همیشه با سلاطین بوده است و بدون آن نمی‌تواند
بود چنانکه از احوال ملوک و سلاطین سلف و الهامات و اعلامات
ایشان دیده و شنیده و چونکه این مختصر گنجایش ذکر آنها را ندارد
باین دو حکایت اکتفا می‌شود حکایت اول وارد شده است که
معتمد ابن متوکل چونکه عزیمت خود را بر اصلاح امر نفس خود گماشته
بود و بسیار محب طریقهٔ عدل و انصاف را داشته روزی

درخواب

درخواب بود که از خواب بیدار شد و مضطرب بود و تعجیل داروغهٔ
ولایت را طلبید و از او استفسار نمود که آیا در حبس تو
فلان ابن فلان شتردار می‌باشد عرض نمود که بلی گفت پس
تا او را از حبس خلاص کرده و آورده‌اند و چونکه تفحص احوال او را نمود
معلوم شد که بظلم و بغیر حق او را حبس نموده‌اند پس او را
انعام و خلعت داد و مرخص نمود و بعد از آن پرسید که فلان
ابن فلان آهنگر نیز در حبس تو است گفت بلی پس او را نیز احضار
نموده و بعد از تفحص نیز معلوم شد که حبس او نیز بغیر حق بوده
او را نیز خلعت و انعام داد و مرخص نمود و بعد از آن سر خود را
بآسمان بلند نمود و گفت حمد خداوندی را که مرا توفیق باین
عمل داد پس شخصی سؤال نمود که چگونه فهمیدی و دانستی
در جواب گفت که پیغمبر را در خواب دیدم و بمن چنین فرمود و امر نمود
حکایت دوم برادر معتمد که معتضد بالله است و او نیز در رعایت
اصلاح نفس خود و التزام نمودن بر طریقهٔ عدل و انصاف
سعی و کوشش داشت روایت نموده است بعضی از خدام او

که روزی قریب ظهر در دور سر معتضد بودیم و او در خواب
بود و از خواب بیدار شد و ما را بسرعت ندا کرد و با کمال تعجیل
بروید بکنار شط و اول ملاحی را که می بینید که میخواهد کشتی
خود را که خالی است در شط روانه نماید او را بیاورید و بر کشتی
موکل کنید پس ما بسرعت رفتیم و در کنار شط ملاحی را باین
نحو که گفته بود دیدیم و آوردیم و بعد از آنکه معتضد او را دید صیحه
برآورد که نزدیک بود که روح او از بدن بیرون رود و باو گفت
ای ملعون راست بگوی از قصهٔ خودت با زنیکه او را کشتی والا
گردن تو را خواهم زد پس آن ملاح گفت بلی امروز در نزدیک
صبح در فلان شریعه بودم و زنی آمد در آنجا که مثل او ندیده
بودم و بر آن لباسهای فاخر و حلی و جواهر بسیار بود
و طمع در او نمودم و حیلهٔ بسیار کردم تا دهان او را بستم
و او را در شط غرق کردم و جمیع اموال او را برداشتم و بخانه
بردم بجهة آنکه ترسیدم که خبر او ظاهر شود و صبر کردم تا بحال
الحال که شط از ملاحها فارغ شد و خلوت گردید اموال او را در صدد
کشتی گذاردم

کشتی گذاردم و خواستم که روی بواسط بروم ناگاه خدام
تو آمدند و مرا گرفتند پس معتضد امر نمود و اموال را از کشتی آوردند
و منادی ندا نمود که زنی بفلان صفت در فلان وقت بیرون
آمده تا او را شناخته اند ورثهٔ او را پیدا کردند و اموال را بورثهٔ او تسلیم
کردند و امر نمود تا ملاح را بشط انداختند و غرق نمودند پس من
سؤال کردم که ای آقای ما آیا در این وقت وحی بتو رسید پس گفت
بلی در خواب دیدم شخصی را و مرا باین قضیه اعلام نمود و امر فرمود
پس معلوم شد که مدد فیضان و تشریف و تکریم خداوند
از هیچیک از بندگان منقطع نمیگردد علی الخصوص از سلاطین
که خلیفهٔ اعظم او میباشند ولیکن استعداد و صلاح و قابلیت
شرط آن میباشد بیت آنچه هست از قامت ناساز بی
اندام ماست ٭ ورنه تشریف خدا بر قد کس کوتاه نیست
و اما حال سلطان با رعایا و مأمور بودن بعدل و احسان
و عطاء ذی القربا و منهی بودن از فحشا و از منکر و بغی
پس معنی عدل در اینجا آنست که عطوفت و میل و محبت قلبیهٔ سلطان

بالتمام رعیت یکسان باشد و بهر کدام بقدر قابلیت و استحقاق
عطوفت و مرحمت را داشته باشد مثل عطوفت و مرحمت و محبت
پدر و مادر بالنسبه باولاد متعدده متکثره خود و این عطوفت را
در کردار و گفتار و جمع اموال و حفظ نفوس و عرض و مال در میان
خود و آنها بکار برد و تفاوت در مابین خود و آنها و اولاد خود
و اولاد آنها و مال خود و مال آنها و عرض خود و عرض آنها و نفس خود
و نفس آنها نگذارد بلکه هر چیز از احوال آنها را اقدم و اهم از همه چیز
از احوال خود بداند و بدارد و در مابین رعایا نیز تسویه و عدل را
مراعات نماید تا قوی بر ضعیف ستم نکند و محتشم و مال دار بر درویش
و فقیر بار ننهد و خود سلطان احدی را از رعایا بر دیگری اقوی و زبردست
و دیگری را اضعف و زیر دست نگرداند و خود را بجهة خیر ایشان
بخواهد و بداند نه اینکه ایشان را بجهة خیر خود بخواهد و دست
تعدی و ظلم بایشان دراز کند و خود را و اقارب و تبعه خود را
رنگین و نازنین و پوشیده و سیر و مرفه الاحوال و فارغ البال
نگاه دارد چنانکه در بیان معنی عدل و انصاف بهمین میزان وارد

شده است

شده است که احب لغیرک ما تحب لنفسک واکره
لغیرک ما تکره لنفسک یعنی دوست بدار برای
غیر خودت آنچه را که دوست میداری برای خودت و مکروه و مبغوض
بدار برای غیر خودت آنچه را که مکروه میداری برای خودت
و در حدیث نبویست که نیست بنده که والی بگرداند خدای تعالی
او را بر رعیتی پس خیر خود را بخواهد و غش نماید با ایشان و خیر
خواهی و شفقت در حق ایشان نداشته باشد مگر اینکه
خداوند حرام میگرداند بر او بهشت را علاوه آنکه در سیرت
و سلوک بر این نحو از عدل و خیر خواهی رعایا بقاء ملک
و دولت و عزت و رفاهیت و فراغت در دار دنیا
و آخرت میباشد و آنچه را که سلطان از خیر برای خود
میخواهد در ضمن این نحو از سلوک حاصل میشود
و در سیرت و سلوک بر وجه غش و تعدی و ظلم و خیر
خواهی خود زوال ملک و دولت و عزت و رفاهیت
در دنیا و آخرت میباشد و بر عکس آنچه را که سلطان برای

خود میخواهد از خیرات در دنیا و آخرتش نتیجه می بخشد
و در بعضی از کلمات جناب امیر المؤمنین صلوات الله
و سلامه علیه معنی عدل و ثمراة آن بر نحو مذکور بر وجه
اوضحی بیان نموده شده است و فرموده اند که عالم
بوستانیست که ساحت و فضای او شریعت است
و شریعت سلطانی است که واجب است از برای
او طاعت و طاعت سیاستی است که برپا میدارد آن را
پادشاه و پادشاه راعی و نگاه دارنده ایست که
اعانت می نماید او را جیش و سپاه و جیش کمکی است
که متوجه می شود او را مال و مال رزقی است که جمع می نماید
او را رعیت و رعیت سواریست که بنده کی در
می آورد ایشان را عدل و عدل اساسیست که با آن
قوام دین میباشد و از کسری انوشیروان که نامیده
شده بود بپادشاهی عادل پرسیدند که بچه سبب مستحق
شدی باین صفت و باین اسم پس در جواب گفت

که بجهت

۵۱

که بجهت آنکه من گردانیدم عدل را پیشرو و برزگتر هم خود
نگاشت و واداشت مرا بر این عمل قول حکیم فاضل که ملک
و پادشاهی نیست مگر بجند و جند نمی باشد مگر بمال و مال
نمی باشد مگر ببلاد و بلاد نمی باشد مگر برعایا و رعایا نمی باشند
مگر بعدل پس گرفتم این سخن را و در عمل کردن بآن
کوشیدم و در امنیت انداختیم رعایا را معمور نمودم
بلاد را و زیاد و بسیار نمودم اموال را و بسیار شد جند و سپاه
من و قرار گرفت امر جانی و بنحویکه می بینی و چنانکه روایت
شده بود از رسول خداص که عالم عامل و امیر عادل در وقتی که
مردند نمیخورد زمین گوشت ایشان را و نمی پوسید استخوان
آنها بلکه باقی می مانند تا روز قیامت و هارون الرشید این
حدیث را شنید و امر نمود تا قبر انوشیروان را نبش کردند
و جسد او را صحیح و سالم و تازه یافتند و بر سر او تاج صحیح
بود و بر آن نوشته بودند که هر کس که میخواهد که عظیم شود
مملکت او پس تعظیم نماید علماء زمان خود را و هر کس که میخواهد

که بسیار شود خزینهای او پس بسیار بنماید عدل را بر رعیت
خود از جملهٔ حکایتهائیکه از عدل همین انوشیروان منقولست
آنست که وقتی که ارادهٔ نمود بنای ایوان وطاقی را که در مداین
می باشد وتا بحال باقی مانده است امر نمود بناهان را که طول
وعرض آن را بر وجه مقرری قرار بدهند ویک خانهٔ پیره زنی
در قرب آن مکان بود وبناهان اتفاق نمودند بر انکه باین
مقداری که کسری در بنای آن میخواهد ممکن نمیشود مگر بداخل
نمودن خانهٔ عجوزه را در آن وعجوزه را احضار فرمودند ومال
بسیاری را باو دادند که خانه را بگیرد وقبول نکرد وگفت نه
می کنم آن را از طلا ونقره راضی نشد آنگاه بعضی از وزرای او
که حاضر بودند گفتند که ما ندیده ایم کسی را از این عجوزه احمق تر
وکم عقل تر از تو که با این همه اموال که میتوانی با آن صد خانه
وصد املاک واراضی بخری یک خانهٔ محقر خود را نمی فروشی پس
جواب گفت که شما عقل ندارید وقتی که این خانه را فروختم دیگر مجاوره
وهمسایگی مثل این پادشاه عادل از کجا برای من میسر می شود

پس کسری

پس کسری کلام او را استحسن دیده وخانه را برای او واگذارد
وهر روزه آنعجوزه با گاوی که داشت در صبح وشام عبور
بر ایوان کسری می نمود وکسری نیز از آن ایوان وایوان دار
آخرت بهره مند گردید واز جمله حکایتهائیکه در شوم وبدی
نتیجه وآثار خود بینی وخیرخواهی خود وغش وظلم بر رعیت
منقولست که سلطان جباری قصری برای خود ساخته بود وعجوزهٔ
در پناه آن قصر در زمین مباح برای خود سایه بانی ومنزلی بنا کرده
بود وآن عجوزه روز میرفت وشب باز می آمد در آن منزل اتفاقا
یک روزی آن سلطان جبار آن بنا را دیده وبر خود عظیم شمرد
وامر بخراب کردن آن نمود ودر شب که عجوزه باز آمد وآن بنا را
خراب دید احوال پرسید که این را که خراب کرده است باو
گفتند که سلطان او را خراب کرده پس روی خود را به آسمان
کرد وگفت بار الهها اگر من حاضر نبودم پس تو در کجا بودی پس
در همان شب خداوند قصر آن سلطان را از روی او خراب نمود
وآن را عبرت از برای مردمان قرار داد پس عدل را ایوان نمود

ایوان برکیوان کشید ✤ ظلم درویرانه کرد و قهر خود ویران بدید ✤

و امّا معنی احسان در این حالت پس بذل نمودن نعمت و اظهار
کردن آثار کرم و مروّت خود را بر رعایا و تقویت نمودن
مر ضعفا و مدارا نمودن با اقویاء و دستگیری درویشان و عیال
داران بصدقات و نفقات و تعهد نمودن احوال و امور صبیان
و واردین و متردّدین و بذل نمودن اموال در اوقات قحطی
و تنگی و مرخص نمودن مردمان را در تردّدات و در تکسّبات و تحصیل
امر معاش و مبدء و معاد خود و مرفه الاحوال و فارغ البال
داشتن ایشان و توقیر نمودن مر علماء و متکفّل المؤنه نمودن ایشان
و تحریص نمودن طلبهٔ علوم دینیه را در تحصیل و معاونت کردن
ایشان را در مایحتاج و احترام نمودن مر صلحا و زهّاد و عبّاد
و غنیمت شمردن رعایت امور و قضاء حوائج ایشان و طلبیدن
گوشه نشینان و منزویان و تیمّن و تبرّک نمودن بایشان و امثال
اینها که بر هر سلطانی که بنای امر خود را بر احسان گذارده باشد
ظاهر و هویداست و مخفی نخواهد بود خداوند فرموده است که وَلَا تَنسَوُا

الفضل

٥٣

الفضل بینکم یعنی فراموش منمائید احسان و فضل در میان
خودتان و حکایت شده است آنکه در زمان فیروز بن یزدجرد که
پادشاه عادل و صاحب احسان بوده است قحط عظیمی اتفاق
افتاد و لحسان و اموال خزاین خود را همگی بیرون داد و با رعایای
خود احسان و مواسات نمود و قدغن نمود که اگر احدی در بلدی
از گرسنگی بمیرد هر آینه اهل آن بلد را سیاست و زجر خواهم نمود
و در ایام قحط احدی از مردمان نمرده بود و عدل و احسان
او قائم مقام خصب زمان و ایام ارزانی و فراوانی گردیده و
از اینجاست که گفته اند که اَلعَدلُ وَالاِحسانُ مِنَ السُّلطان
یَقُومُ مَقامَ خِصبِ الزَّمان و معنی عطیه بذی القربی حق گذاری
عموم رعایاست چو آنکه تمام رعایا بمنزله اقارب پادشاه
بلکه همگی عیال او میباشند و وصیت پیغمبر در حال ممات و آخر حیات
خود باین دو کلمه بوده است که اَلصَّلوٰة وَمَا مَلَکَت
اَیمانُکُم یعنی تعهد امر نماز و احوال مملوک و زیردستان
و رعایا و اسیران خود را درست و نیکو بنمائید و بهر انعام

واحسان وانصاف ومعدلت وآبادی ومکرمت ومدارا ومواسات
وسیاست چه راست که سلطان بالنسبه برعایا فرماید همگی از جمله صلهٔ
رحم وحق ذی القربا ومروت سلطنت وارکان ثبات و
دوام مملکت میباشد وهم چنین هر رسم وطریقهٔ حسنه که
در تخفیف بر رعایا وآسایش خلق قرار داده شود از این قبیل است
وتا انقراض عالم هر سلطانی که بآن رسوم عمل نماید وآن تخفیفات را
مقرر دارد هر آینه مثل ثواب آن همه را از برای این سلطان اوّل
که بنای آنها را گذارده است مینویسند چنانکه اگر عیاذا بالله ظالمی
بدعت وطریقهٔ سیئه را قانون قرار دهد تا انقراض عالم هر کس که بآن
عمل نماید وزر وعقاب مثل آن جمله از برای ظالم اوّل که
مبتدع بوده است میباشد چنانکه کَمَّه در حدیث نبوی وغیر آن
وارد شده است که من سن سنة حسنة فله اجرها
واجر من عمل بها الی یوم القیمة ومن سن سنة سیئة
فله وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیمة پس از باب
عدل واحسان وایتاء ذوی القربا همگی بر پادشاه لازم است

که اگر

۵۴

که اگر ظالمی قبل از او بدعتی گذارده وحیف وجوری بر رعیت
نموده یا خراج وبار گرانی بر موضعی وضع کرده که فراخور
آن نبوده باشد همگی بر دارد ومتروک سازد ونگوید وتوهم
نکند که من چنین یافتم واز قدیم بوده است ووزر ووبال آنها
برای دیگری قرار دادن نه باین نحواست که از عامل وبیم وبیتیم
ساقط گردد بلکه برای هر عاملی وزر عملی خودش میباشد علاوه
آنکه اگر عمل از جملهٔ بدعت بوده است مثل همان وزرهای عاملین
در بعد نیز از برای او ثبت باشد وهم چنین که باید سلطان از باب
حق ذی القربی همیشه تفحص از احوال جمیع اصناف رعایا را
که بمنزلهٔ گله ورمهٔ او میباشند بنماید وامر ایشان را بفوج جهانی
جنگی شاخدار وظالمان بلا اعتبار وانگذارد از قبیل امرا واجناد
واصحاب دیوان وارباب مناصب ونواب وگماشتگان
حضرت حضور وعمال ورؤسا وقضاة وریش سفیدان واوباش
که هر یک چون فرصت یابند بقدر قوت وقدرت خود اذیت
بدیگری وبر رعایا میرسانند ودر حدیث نبویست که کلکم

[illegible]

راعٍ لا یحوط رعیته بنصحه الا اکبه الله
بمنخره الی النار یعنی نیت رعیت داری که نمیرساند بهمه
رعیت نصح و خیرخواهی و توجه خود را مگر اینکه خداوند بر روی
می اندازد او را بآتش جهنم واما فحشاء و منکر و بغی که خداوند
نهی از آنها فرموده است و باید که پادشاهان و سلاطین
در حالتیکه بار رعایا دارند از آنها اجتناب نمایند پس مثل
زننده کانی و عشرت کردن سلطانست بفسق و فجور و شرب
الخمور و ضرب الطنبور و طمع نمودن در عرض و اولاد و زنان
و اموال رعایا و غافل شدن از تدبیرات امور ایشان و بنام
نمودن خود و خاندان مسلمانان و اسراف نمودن در مساکن
و ملبوسات و مناکح و ماکولات و مشروبات و مشغول شدن
بزر و زینت و زخارف دنیا و حریص بودن بجمیع اموال و
گرفتن و نگاه داشتن خزاین و تعلیم گرفتن و رخصت یافتن
بجمیع اهل این کارها و اهل فسق و فجور و قوت یافتن ایشان در عهد
قتل این سلطان و مسدود شدن سبیل راه امر بمعروف

ونهی

ونهی از منکر و صد شدن سبیل الله و مفتوح شدن سبیل کفر
و رواج یافتن بازار اهل ظلم و فسق و فساد و طغیان و کساد
شدن بازار اهل دین و صلاح و ایمان و تقرب یافتن مردمان
فرومایه و بی اصل و بد اصل و غماز و نمام و مفسد و ظالم و غاشم
و محال بسلطان و جلوه دادن فحشاء و منکر و بغی و ظلم
و فساد بنظر سلطان و نماندن انکه ما دوست دار و خیرخواه سلطان
و مشفق بر احوال او و فراوان نماینده خزانه و اموال او و تمشیتم
و دور کردن اهل نصح و علم و ارشاد از سلطان و کذا ابداع
رسوم و بدعتها و افزودن بر خراجها و بقباله گرفتن عملها
و بلادها و بهانه گرفتن بر مردمان و مناقشه نمودن با ایشان
و تهمت بستن بر بیگناهان و گرفتن اموال و قسمت و توزیع نمودن
با فراط و تفریط و ظفر یافتن علماء سوء و تصرف کردن در اموال
مواریث و ایتام و فتاوی دادن بفتیاها و بناحق و حکم نمودن
بغیر ما انزل الله و گرفتن باجها دروازه‌ها و تصرف نمودن در اوقاف
و گردانیدن حق از مستحق و طمع زدن در وظایف و انعامات

ومعایش ائمه وسادات وعلماء وزهاد وفقراء وصلحاء وسعی نمودن
در ابطال خیرات وراتبه ومنع کردن ارباب حوایج را از درگاه
وعرضه نداشتن احوال ایشان را به سلطان ومنع کردن خیرات ومبرات
وصدقات وصلات پادشاه را از مستحقان وسعی کردن در منع
وبخل وامساک سلطان ومستوحش شدن وگریزان گردیدن علماء
حقانی واهل هدایت وارشاد از صحبت وخدمت او وبدنام نمودن
سلطان را در دین ودنیا وعقبا ومنتشر ساختن آوازه ظلم
وفسق وفجور وبخل وکفر او را در اطراف واکناف ومشهور گردا
نیدن او را بظالمی وفاسقی وبی بصیرتی وباز نمودن ابواب لعن
وطعن از خلق برو در حیات وممات او ومستعد گردانیدن
او را از برای روز حساب وعرض اکبر وبازخواست نقیر وقطمیر از او
ودخول در جهنم وعذاب ابدی فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
خَيْرًا يَرَهُ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ اینها همه از
مرتکب شدن خود سلطان بفحشاء ومنکر وبغی حاصل میشود رباعی
افراز ملوک را شتاب است مکن ؛ در هر دلکی ز تو نهیب است مکن ؛
برخلق

برخلق ستم اگر بسبب است مکن ؛ از هر سببی با تو عیب است مکن
واگر خود سلطان از فحشاء ومنکر وبغی که مذکور شد اجتناب
کند هر آینه اهل فسق وفجور وبد اصلان تعلیم میگیرند وجرات
بر اقدام نمودن بر فحشاء ومنکر وبغی بهم نمیرسانند وبسلطان
مقرب نمیگردند وَالنَّاسُ عَلَى دِينِ مُلُوكِهِمْ مشهو
ومعروفست بیت هر آن صفت که شه ملک را بود غالب ؛
همان صفت کند اندر سپاه شاه سرایت ؛ وبعد از اجتناب
سلطان از قبایح ومنکرات فراست ونور پادشاهی در دل
او راه مییابد وبد اصلان وغرض داران را میشناسد
وبخود راه نمیدهد وسخن ایشان را گوش نمیکند واز صحبت ناصحان
وآزادگان وعلماء حقانی واهل معنی وارباب فضل محروم نمیگردد
واو طالب ایشان وایشان راغب ومستبشر بمصاحبت وخدمت
او میباشند وروز بروز مدد نور او زیاد میشود ومدد کفایت
خداوند باو میرسد برعکس قبایح مذکوره وبجای آنها محاسن
در عهد او منتشر ومشهور میگردد واز جمله خلفاء اعظم خداوند

و معایش ائمه و سادات و علماء و زهاد و فقراء و صلحاء و سعی نمودن
در ابطال خیرات و راندن و منع کردن ارباب حوایج را از درگاه
و عرضه نداشتن احوال ایشان را به سلطان و منع کردن خیرات و مبرات
و صدقات و صلات پادشاه را از مستحقان و سعی کردن در منع
و بخل و لئامت سلطان و مستوحش شدن و گریزان گردیدن علماء
حقانی و اهل هدایت و ارشاد از صحبت و خدمت او و بدنام نمودن
سلطان را در دین و دنیا و عقبا و منتشر ساختن آوازه ظلم
و فسق و فجور و بخل و کفر او را در اطراف و اکناف و مشهور گردا
نیدن او را بظالمی و فاسقی و بدسیرتی و باز نمودن ابواب لعن
و طعن از خلق بر او در حیات و ممات او و مستعد گردانیدن
او را از برای روز حساب و عرض اکبر و بازخواست نقیر و قطمیر از او
و دخول در جهنم و عذاب ابدی فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
خَیْرًا یَرَهُ وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ این همه از
مرتکب شدن خود سلطان بفحشاء و منکر و بغی حاصل میشود رباعی
افراز ملوک را نشیب است مکن ؛ در هر دو گلی ز تو نهیب است مکن ؛
بر خلق

بر خلق ستم اگر به سبب است مکن ؛ از هر سببی با تو حسیب است مکن
و اگر خود سلطان از فحشاء و منکر و بغی که مذکور شد اجتناب
کند هر آینه اهل فسق و فجور و بد اصلان تعلیم میگیرند و جرات
بر اقدام نمودن بر فحشاء و منکر و بغی بهم نمیرسانند و بسلطان
مقرب نمیگردند وَالنَّاسُ عَلَىٰ دِینِ مُلُوکِهِمْ مشهور
و معروف است بیت هر آن صفت که شه ملک را بود غالب ؛
همان صفت کند اندر سپاه شاه سرایت ؛ و بعد از اجتناب
سلطان از قبایح و منکرات فراست و نور پادشاهی در دل
او راه مییابد و بد اصلان و غرض داران را می شناسد
و بخود راه نمیدهد و سخن ایشان را گوش نمیکند و از صحبت ناصحان
و آزادگان و علماء حقانی و اهل معنی و ارباب فضل محروم نمیگردد
و او طالب ایشان و ایشان راغب و مستبشر بمصاحبت و خدمت
او میباشند و روز بروز مدد نور او زیاد میشود و مدد کفایت
خداوند باو میرسد بر عکس قبایح مذکوره و بجای آنها محاسن
در عهد او منتشر و مشهور میگردد و از جمله خلفاء اعظم خداوند

و ملجأ ضعفا و اصحاب یمین بلکه مقربین میکرد حکایت
از جملهٔ حکایتها در این باب آنست که شاه اسمعیل در وقتیکه فتح
هرات نمود با او عسکر بسیار بود بعضی از نیک اصلان اشاره نمودند
باو که عساکر محتاج بنفقه میباشند اگر که امر فرمائی که از هر یک
نفر از رعایا یکدرهم گرفته شود هر آینه هزار هزار درهم می شود
و نفقهٔ عساکر میگذرد و بقرار است و نور پادشاهی خود تأمل
نمود و توکل بر خداوند میباشد و در آن وقت اتفاق افتاد که
یکی از جواری او خواست که غسل نماید و گردن بندی که منتظم از
یاقوت در گردن او بود بیرون آورده و بزمین گذارد و مرغی
از هوا آنرا دیده و گمان نمود که پارچه گوشتی است و فرود آمد
و آنرا بچنگال خود برداشت و پرواز نمود پس خدام در عقب او
رفتند تا آنکه رسیدند باو در لب چاهی و آن مرغ گردن بند را
بآن چاه انداخت آنگاه یکی از خدام بچاه فرو رفت که آنرا بردارد
ناگاه دید که صنادیق متعدده مملو از اموال در آن چاه گذارده است
و گویا که از ذخیرهای حکام سابقین بوده است و آن صنادیق را

[illegible]

بیرون آوردند

بیرون آوردند و نفقهٔ عساکر داد و از ظلم کردن بر رعایا مستغنی
شد حکایت و موعظهٔ دیگر که مناسب این مقام است مظفری در
تاریخ خود نقل نموده است که چون منصور دوانقی حج نمود
در سال یکصد و چهل و چهار از هجرت منزل خود را در دارالندوه
قرار داد و در شبها مشغول بطواف می شد و صدای متظلمی بگوش
و چون صبح میشد نماز را با مردمان میگذارد و بعد از آن در موکب
خود بمنزل می آمد در بعضی از آن شبها شنید که گوینده میگوید
بار الها شکایت می نمایم بسوی تو از ظاهر شدن بغی و فساد
در زمین و از ظلمی که حایل شده است در میان حق و اهل آن
پس منصور او را طلبید و گفت این چه سخن بود که از تو شنیدم
در جواب گفت که اگر امان بدهی مرا بر جان خودم هر آینه خبر میدهم
ترا بامور از اصل و ریشهٔ آن پس گفت ترا امان دادم آنگاه
گفت توئی آنچنان کسی که غالب شده است بر تو طمع تا آنکه
حایل شده است مابین تو و حق و حاصل شده است بغی و ظلم و فساد
در زمین بدرستیکه خداوند تو واگذارده است امور مسلمانان را

وترا بر آنها راعی و سلطان قرار داده است پس غافل شدی از
ایشان و در ما بین خود و ایشان قرار دادی حجاب از گچ و آجر
و درهای از آهن را و قرار دادی از برای خود وزرا ظلمه و اعوان
فجره را که اگر نیکی بنمائی کمک نکنند ترا و اگر بدی بنمائی باز ندارند
ترا و قوی گردانیدی ایشان را بظلم کردن بر مردمان و منع نمودی
ایشان از فریادرسی مظلوم و گرسنه و برهنه پس که دیدند شریکان
تو در سلطنت تو و عمال بدادن هدایا از جهت خوف از ایشان
با ایشان مصانعه و سازشی نمودند و گفتند که این سلطان خیانت
بخداوند نموده است پس ما چگونه خیانت باو نکنیم پس وزراء
و اعوان تو مالها را در خزینها کردند و حایل شدند در مابین تو
و شکایت کننده گان و متظلمان پس شد بلاد خداوند از فساد و بغی
و ظلم و نماند از اسلام و اهل آن و من قبل از این سفر مینمودم
در بلاد چین و دیدم در آن بلاد پادشاهی را که کر شده بود گوش
او و گریه میکرد و وزراء او باو می گفتند که چرا گریه میکنی میگفت
که گریه من بجهت کر شدن گوش خود نیست بلکه بجهة آن میگریم که شاید

مظلومی

مظلومی فریاد بزند در در خانه من و من نشنوم صدای او را پس
ندا نمود و قدغن نمود که لباس سرخ را نپوشد مگر مظلوم و هر روزه
بر فیل سوار میشد و در بلاد خود میگردید که شاید مظلومی را ببیند
و نمی دید و این سلطان مشرک بخدای خود بود و رأفت و عطوفت
او بر مشرکین با این نحو بود و تو مؤمن بخدای و ابن عم رسول الله
می باشی و دل سوزی و رأفت بمسلمانان نمینمائی و تو جمع اموال
نخواهی نمود مگر برای سه چیز اگر بگوئی و گمان کنی که برای اولاد
خود جمع میکنم پس خداوند بتو نموده است که طفل صغیر از شکم مادر
بیرون می آید و مال ندارد و خداوند باو میدهد و تو دهنده
باولاد خود نیستی و خدا تعالی دهنده است و اگر بگوئی که جمع
میکنم بجهت محکم کردن امر سلطنت خود پس خداوند قادر
متعال از برای تو مانده است عبرت و احوال ملوک و سلاطین که
پیش از تو بودند که اموال و اسلحه بکار ایشان نیامد و ایشان را
از هیچ بلیه و از زوال مملکت و آمدن مرگ مستغنی و بی نیاز
نگردانید و اگر میگوئی که جمع مینمایم برای مقصدی که بزرگتر از مرتبه سلطنتی

که داری پس بخدا قسم که بخت مافوق مرتبه که داری مگر اطاعت
خدای و عمل صالح ای مسکین تو عقاب مینمائی کسیرا که معصیت تو
بکند مگر بکشتن و چگونه نمی نمائی با خدائیکه عقاب مینماید مگر
بعذاب الیم همیشگی ابدی و او میداند آنچه را در دل نهان میداری
و بجوارح خود آشکار میکنی پس چه میگوئی در وقتیکه در حضور
خداوند از برای حساب عریان و سرگردان بمانی آیا سلطنت
تو بکار تو می آید و درد ترا دوا میکند پس منصور بعد از استماع
این سخنان بشدت گریه نمود و گفت ای کاش من خلق نمی شدم
و هیچ چیز نبودم بعد از آن گفت باو که چه چیز است تدبیر در اصلاح
این امر او در جواب گفت که باید بر خود لازم بداری مصاحبت علماء
راشدین حقانی را گفت ایشان از من گریزان شده و متوحش شده اند گفت
گریزان شدند جهت خوف از اینکه ایشانرا نیز بکار و طریقهٔ
خود وا داری ولکن بگشای درها و پرده را بردار و بگیر هر چیز را
از راه طیب و حلال و انصاف بده از برای مظلوم و من ضامن
میباشم که هر کس از علماء که از تو فرار کرده اند و گریزان شده اند

٨٩ بسوی تو عود نمایند و بر گردند و ترا اعانت نمایند بر امر تو
پس منصور گفت که خداوندا مرا توفیق بده با آنچه این مرد میگوید
بعد از آن مؤذنان اذان گفتند و مشغول بنماز شدند و بعد از فراغ
از نماز گفت آن مرد را بیاورید پس او را طلب کردند و نیافتند و گفتند
باو که حضرت خضر بوده است لمصنفه خسروا بشنو فرزندی از چه من
کم کاستی ؛ راستی نتوان شنید آخر هم از ناراستی ؛ زشت باشد
بهر دنیا موری آزردن ولیک ؛ چون بدست آید اگر باد آوری
زیباستی ؛ شرم دار آخر مجو زین بیشتر آزار خلق ؛ از برای
بیوفائی ناکسی کم کاستی ؛ گر نه دنیا بیوفا بودی و مردم کس
چنین ؛ در جهان سلطان کنون هم آدم و حواستی ؛ چون
جهان بگرفت اسکندر ز دارا هم نداشت ؛ گر جهان داراستی
نه در جهان داراستی ؛ آن همه شاهان ایرانی و طورانی
کجاست ؛ کز نهیب تیغشان بسته کمر جوزاستی ؛ ور نظر کردی به بزم و
رزمشان گفتی خرد ؛ گر سپاه و گنج هر شاهی جهان دریاستی ؛
خاک تیره باز گفتی حال هر شه روشنت ؛ تا شدی معلوم

رایت خاک اگر کوه پستی ؛ آنکه نیکی کرد نام نیک از او باقی بماند ؛
ور بدی کردی بگیتی هم به بد رسوا ستی ؛ بر گرفتی عبرت از حال ملوک
باستان ؛ چون شنیدی داستان شان گر کسی دانا ستی ؛
آنچه فردا دید خواهد غافل امروز هم ؛ باز دیدی عاقل گر چشم دل
بینا ستی ؛ هر کسی فردا چه کشت خویشتن خواهد درود ؛ کشت خود
امروز بهتر کشتی گر خواستی **باب پنجم** در بیان سلوک وزراء
و نواب و ارباب قلم که در مرتبهٔ دوم خلافت میباشند و در آن
سه تمهید است **تمهید اول** بدانکه وزارت تلو سلطنت و رکن اعظم
مملکت است و هیچ پادشاهی و سلطانی بدون وزیر صالح
مشفق کافی داهی عالم عاقل امین واقف جهان دیده کاردان
صاحب همت و مروت نیکو خلق دین دار پاک اعتقاد امر
سلطنت و پادشاهی او نمیگذرد و بودن وزیر لازم و لابد
میباشد تا آنکه سلطان در جملهٔ احوال خصوصاً و عموماً با او مشاورت
نماید و جملگی ارکان دولت و نواب حضرت و عامهٔ رعیت مراجعت
با او نمایند و پادشاه بجهانگیری و فراغت و آنچه شرائط و آداب ناموس

سلطنت

61 سلطنت است مشغول تواند بود و الا قیام نمودن پادشاه
باحکام و شیوهٔ وزارت باعث میشود که از شوکت سلطنت
و جهانداری و جهانگیری و آداب ناموس سلطنت باز ماند
و در این صورت احوال مملکت و رعیت مختل میگردد و از اینجاست
که در حدیث نبوی وارد شده است که اذا اراد الله
بملك خيرا جعل له وزيرا صالحا فان نسي
ذكّره وان ذكر اعانه یعنی هر وقت که اراده نماید خداوند
تبارک و تعالی در حق پادشاهی خیر و خوبی را هر آینه قرار میدهد
از برای او وزیر صالحی نیکو را یعنی موصوف بصفاتی که مذکور
شد پس اگر پادشاه را فراموشی عارض شود در امور وزیر او را
یاد آوری نماید و اگر یاد دارد وزیر او را اعانت نماید **قطعه** بدانای فرمای
همواره کار ؛ چو خواهی که کارت بود چون نگار ؛ که دانا بهر کار
باشد تمام ؛ بدانا سپار در زمانه لگام ؛ ز دانا توان یافت آرام
دل ؛ ز نادان نیابد کسی کام دل ؛ چنین خواندم از دفتر خوش نبشت
که دانا بود همچنان در بهشت ؛ پادشاهی که بدون وزیر باشد و نتواند

که پادشاهی نماید مخصوص بخداوند عز و علا میباشد چنانچه
فرموده است که و لم یکن له شریک فی الملک
و لم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیرا یعنی
نمی باشد از برای خداوند شریک و وزیری در ملک و در
پادشاهی او و نمیباشد از برای او ولی یعنی متوجه شونده
امری از راه ذل و عجز و محتاج بودن بولی بلکه از برای او ولی
و خلیفه میباشد و لیکن از راه ممتنع بودن مستفع شدن
شدن بنده گان بفیض و تدبیر او مگر بوساطت اولیا و خلفاء
چنانکه سابقا در باب خلاف تحقیق آن نموده شد و بزرگ
و عظیم بدان خداوند را به بزرگی عظیمی و بدانکه او اجل و اقدس است
از حاجت داشتن بشریک و گرفتن ولی و وزیر پس پادشاهی
از مخلوقات و از ماسوای خداوند محتاج بوزیری که پشت و کمک
و شریک در پادشاهی او باشد میباشد و از اینجاست که حضرت
موسی سوال نمود از خداوند تبارک و تعالی عرض نموده اجعل لی
وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به ازری

واشرکه

واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا و نذکرک
کثیرا انک کنت بنا بصیرا یعنی خداوند قرار بده
از برای من وزیری را که از اهل خودم و مثل خودم صالح و کاردان
باشد و آن هرونست برادر من تا آنکه محکم و قوی گردانم بواسطه
آن پشت خود را و شریک نمایم او را در امر نبوت و سلطنت خود
تا آنکه بواسطه آن وزارت خود او شرکت بتوانیم که تسبیح و اطاعت
نمائیم ترا بسیار و خوب و ذکر و یاد بنمائیم ترا بسیار و خوب یعنی
امر نبوت و سلطنت و خلافت را درست و تمام بجای توانیم
آورد بدرستیکه تو میباشی و بوده دانا و بینا بحال ما بنده گان
که بدون وزیر و معین و شریک نمیتوانیم که هیچ امری را بگذرانیم
خصوصا امر خلافت و سلطنت را هر یک بهر یک به تنهائی
عاجز میباشیم و در حدیث نبویست که آن حضرت فرمودند که
ان لی وزیران فی السماء و وزیرین فی الارض
فاما وزیرای فی السماء فجبرئیل و میکائیل
واما وزیری فی الارض فعلی ابن ابیطالب

یعنی بدرستیکه از برای من دو وزیر میباشد در آسمان و یک وزیر
در زمین اما دو وزیر من در آسمان که بجهت تدبیر سلطنت
و خلافت من در امر آسمانهاست جبرئیل و میکائیل میباشند
و اما وزیر من در زمین که بجهت تدبیر امر سلطنت و خلافت
در امر زمین است علی ابن ابیطالب میباشد یا اینکه هر سلطان دو وزیر
برای تدبیر و سلطنت امر زمین میباشد و تای آن در آسمان
و یکی در زمین میباشد و بدانکه بعد از مرتبهٔ وزارت مرتبهٔ
ارکان دیگر میباشد چون نواب و نقیب و مستوفی و مشرف
و ناظر و منشی و خازن و حاجب و امیر و امثال اینها و همگی اینها در تلو
وزارت و با سلطان شریک در سلطنت و بمنزلهٔ سر و دست و
پای و اعضاء رئیسهٔ امر سلطنت میباشند و امر سلطنت بدون وزیر
و بدون این جماعت نمیگذرد و رواج و نظام نمیگیرد و بمنزلهٔ
بالنسبه برعایا بمنزلهٔ دولت
خود سلطان بالنسبه بجوارح و بمنزلهٔ وزیر بالنسبه بسلطان بمنزلهٔ
عقل است بالنسبه بدل پس باید که سلطان وزیر و سایر ارکان
مذکوره را که در تلو اویند محترم و موقر دارد و هر یک را بعد از

اهلیت تمام

اهلیت تمام و امانت و دیانت و نیکو سیرتی که معلوم کرده باشد
و بیقین شناخته باشد در منصب و مقام خود شان نصب فرماید
و متمکن گرداند و حکم ایشان را در ممالک جاری و نافذ گرداند ولیکن
مشرف و مطلع بر احوال ایشان باشد تا جرات و جسارت بر فساد و
و افساد و خلاف عدل ننمایند و امر معیشت ایشان را بالتمام برسانند
تا محتاج نباشند و بفساد و خیانت و طمع کردن در اموال رعیت
مشغول و گرفتار نشوند و سخن بعضی را در حق بعضی بدون تفحص و
تجسس تمام نشنود چو انکه همیشه چنین بوده است که حاسدان نسبت
حسد امینان را در صورت خیانت کاران می نمایند و مشفقان را
بخیانت نسبت میدهند و از جرمها و بدیهائیکه از ایشان سر زند
و سهل و اندک و عفو از آن جایز باشد در گذرد و عفو فرماید چو انکه
خداوند تبارک و تعالی عفو است و عفو را دوست میدارد و از
جرمهای بزرگ و شدید که عفو از آن جایز نیست در نگذرد
و مؤاخذه کند تا سستی و سلس العنانی منسوب نگردد و اهل فساد
و فتنه دلیر نشوند و فساد در دماغها بهم نرسد و خداوند عز و علا

غیورست و غیور را دوست میدارد و بالجمله در حق ایشان و سایر رعایا
همیشه و در جمیع احوال قاعدهٔ خیر الامور اوسطها را
مرعی و معمول دارد **تمهید دویم** چونکه دانسته شد وزارت در ملک و سلطنت
و مرتبهٔ دویم از خلافت و خداوندست و وزیر در امر سلطنت
و تدبیر رعیت با سلطان شریک میباشد لهذا وزیر با آنچه
مذکور شد از برای سلطان در باب سابق از تکلیفات
و شقوق و اقسام مامور بودن او بعدل و احسان و ایتاء حقوق
ذی القربا و منهی بودن او از فحشاء و منکر و بغی بجمیع و تمام آنها
مکلف و مامور و منهی میباشد طابق النعل بالنعل علاوه آنکه
چون از برای وزیر زیاده بر یک حالتی که از برای سلطان مذکور
شد دو حالت دیگر میباشد حالتی در مابین خود و سلطان
و حالتی که بوساطت در مابین سلطان و رعایا لهذا مرتبهٔ او
وزیر بمنزلهٔ ستون و عمود میباشد از برای قبه و خیمهٔ سلطنت
و ستون خیمه را چهار چیز میباشد و لازم است و بدون آن چهار چیز
از برای خیمه وجود و ثبات و قرار نمیباشد و آن چهار چیز راستی

بلندی

و بلندی و ثبات و تحمل است و وزیر باید که این چهار صفت را داشته
باشد و در وزارت خود در دو حالت که یکی در مابین او و سلطان
و یکی دیگر در مابین او و رعیت میباشد باین چهار صفت عمل نماید
و آنها را بکار برد **اما** در حالت مابین او و سلطان پس صفت اول
راستی است و باید که وزیر با سلطان راست و درست باشد
و ظاهر و باطن خود را در خدمت و طاعت او یکی کند و باطن را
از آلایش خیانت و غل و غش و نفاق صاف و پاک نماید و بطریق نفاق
سلوک نکند باین نحو که در حضور خوش آمد گوید و او را بهر نیک و بد
که گوید و کند یا خواهد تحسین و تصدیق نماید و مزاج گویی کند
و چون بیرون آید بدی او را کند گوید و نافهمی و کج رائی و سبکساری
روبرو بخلق اظهار کند
او را ببدی و ظالمی و نادانی در زبان خلق اندازد یا آنکه چون
خواهد که خود بر کسی طمع نماید و حیف و جور کند بهانه بر سلطان
بندد که او چنین فرموده و حکم فرماید و امثال اینها بلکه طریقهٔ عدل
و راستی و اخلاص و یکرنگی آنست که آنچه مصلحت وقت مردمان
و سلطان در آن باشد و رای صایب اقتضا نماید آنرا در حضور

سلطان بدیباچهٔ نیکو و عبارات لطیف و با ادب تمام و
در وقت فرصت عرضه دارد اگر که مقبول رای سلطان افتاد
فبها المراد والا اگر که سلطان بر آن اعتراض فرمود و تخطئهٔ او را
نماید چو انکه سلاطین خالی از فراست و نور خداوندی نباشند
و لهذا گفته اند که کلام الملوک ملوک الکلام بلکه
سخن او را درست گوش کند و عاشق سخن خود نباشد و بعد از
آن در آن تأمل ناصحانه نماید اگر که باید بر آن افزود و تغییر و تبدیل
داد آن را نیز بآداب سابقه و در وقت فرصت عرضه دارد
و کلمة الحق را ترک ننماید و وقت فرصت و فراغت و اقبال سلطان را
نگاه دارد و مراعات کند در حال کسالت و ملالت و خشم و غضب
و امثال آنها که حالات احتجاب از شنیدن و دیدن و فهمیدن
حق میباشد چیزی با او عرض نکند تا آنکه حق و رشاد و صلاح را
بلطایف الحیل و توسل الوسائل در نهاد و ضمیر او جاری دارد
صفت دوم بلندی همت باید که وزیر در سلوک با سلطان بلند همت
باشد و برکاکت و خست طبع طمعهای فاسد نکند و نظر بر چیز

نیندازد

نیندازد و سخنهای خلاف ادب نگوید و عرضهای متفرقهٔ بلا
مقدار را عرض نکند تا آنکه سلطان بنور فراست سلطنت
بلند همتی او را ادراک فرماید و بحکم المرء یطیر بهمته احترام و توقیر
و آبروی و عزت او در نزد سلطان زیاد شود و صیت
نیک نامی او منتشر گردد صفت سیم ثبات باید که وزیر در خدمت
سلطان وفادار و نیکو عهد و ثابت قدم باشد بحیثی که
اگر معاندان سلطان بخواهند که او را بانواع حیلها و سخنها
و دادن مالها و جاهها او را از وزارت و خدمت سلطان منقطع
سازند نتوانند و او بهیچ صاعقه و عاصفه و باد شدیدی حرکت
نکند و از طریق ثبات و وفاداری نگذرد تا آنکه سلطان از او
خاطرجمع و با او مطمئن باشد و به ثبات او و اطمینان سلطان
راستی و یک رنگی فیمابین حاصل شود و معنی وزارت که شرکت
در سلطنت میباشد متحقق گردد و دوام سلطنت رواج و قرار گیرد
صفت چهارم تحمل و بردباریست باید که وزیر غضب و سورهٔ سلطان را
که با او یا با دیگری باشد متحمل شود و آنها را بتلطف و آرام حق او آید

و نایرهٔ آتش غضب او را خاموش گرداند و از کلمات و الفاظی
که خشم انگیزد و حقد آمیز باشد احتراز نماید و چون حادثهٔ از مقوله
مخاصمه و محاربه از برای سلطان اتفاق افتد پس تا ممکن باشد که بصبر
و سکون و تدبیر و تاخیر دفع آن نماید و سلطان المضطر
و لا علاج بمحاربه و نزاع و قتال نگرداند آنرا مرعی دارد و مضمون
الصلح خیر را همیشه در نظر داشته باشد و سلطان را در غیر
ضرورت در معرض خطر نیندازد و اگر که بهیچ نحو معالجه نشود
الا بمحاربه و سلطان نیز میل بمحاربه نماید پس او را در اینصورت
سست نماید و بد دلی باو راه ندهد که بالاخره امر منجر بفساد عظیم
و خیره که خصم میشود بیت هر کجا داغ باید فرمود ∴ چون تو
مرهم نهی ندارد سود ∴ خصوصا در صورتی که محاربه با کفار و یکه غیر
اهل مذهب باشد که در اینصورت مدد و معاونت سلطان
او واجب میباشد و اگر که سلطان خائف و هراسان باشد خوف را
بانواع لطایف و مواعظ و قصص از دل او بیرون کند و او را
بخداوند قادر متعال امیدوار گرداند و دل او را بفتح و نصرت

حق

حق قوی گرداند و آیهٔ الا ان حزب الله هم الغا
لبون و ان الله مع الصابرین و امثال آنها را برا او
بخواند و بالجمله باید که در جمیع احوال آنچه صلاح سلطنت و مملکت
و رعیت باشد در پیش او از دست ندهد و مداهنه نماید و از آنچه
مفاسد باشد او را منع و دل سرد کند و بخیرات او را دلالت نماید
تا بمضمون حدیث ان نسی ذکره و ان ذکر اعانه
کار کرده باشد و چون وزیر باین چهار صفت آراسته باشد
پشت و بازوی سلطان باو قوی گردد و از آنجمله باشد که
حق تعالی منت بر حضرت موسی بوزارت هرون نهاده و فرموده
سنشد عضدك باخيك ونجعل
لكما سلطانا پس شنیده باید که یک دست را صدائی نیست
و سایر ارکان دیگر که بعد از وزارت میباشند از میان
و مستوفیان و سایر طبقات دیگر هر یک باید که در مابین خود
و سلطان و وزیر باین چهار صفت اقدام نمایند و قصد
و نیت همگی باید که بر وجه عبودیت و اطاعت و طلاف از خداوند

باشد و بهوای نفس و لذات دنیویه مشوب نباشد تا آنکه تعب
و تصدیعات و اعمال آنها ضایع و هباءً منثورا نگردد **تمهید سیم**
و اما حالت دویم که حالت مابین وزیر و رعیت است پس در این حالت
باید که همان چهار صفت نیز رعایت نموده و بکار برده شود
صفت اول راستی است باید که وزیر رعیت را از خود و عیال خود داند
و بطور یگانگی و شفقت و مهربانی با ایشان سلوک کند و وسعت
و نعمت و فراغت و رفاهیت از برای ایشان بخواهد و بار گران
بر ایشان بار نکند و ولایت را معمور و رعیت را با سر و رنگ نهاد
چنانچه در نهاد سلطان آفت رذیله حرص و جمع مال بوده باشد
باید اولا در معالجه آن کوشد و بعد از آن خود وزیر از جهت تقرب
بسلطان فتح باب این رذیله حرص و جمع مال را برای خود نیز نماید
چونکه وجود این رذیله خواه در سلطان و خواه در وزیر باعث
خراب شدن ولایت و مضمحل گردیدن رعیت میباشد
و بالاخره خلل بنفقات جند و حشم میرسد و از آن خلل بارکان
شوکت و عزت سلطان خواهد رسید چنانکه در باب سابق

در سیرت ملوک دانسته شد و وزیر باید که پشت و قوت سلطان
باشد نه اینکه موجب شکست و خرابی شوکت او بشود و از اینجا
معلوم میشود که گذاردن بدعتها بجهت کثرت منافع و فتح راه
مداخل دوستی و خدمت گذاری با سلطان نمی باشد بلکه
دشمنی تمام با او میباشد زیاده آنکه موجب نفرین و بد دعائی
از دردمندان و دلشکستگان از برای سلطان میشود
و بتوهم آراستن لشکر ظاهر از برای نصرت سلطان میشود
بر انگیختن لشکر باطن در شبها از برای خذلان سلطان میباشد
و هر تیر دعائی که از کمین گاه دلشکسته بیرون آید چندان کار
کند که هزار تیر از بازوی درست و قوی انداخته شود آن
کار را نکند **بیت** آنچه یک پیره زن کند بسحر : نکند صد هزار تیر و
تبر : پس باید که علاوه بر ترک نمودن امور مبتدعه خود و
سلطان را بر آن دارد که انعامات و صلات و معایش و
صدقات گذشت و تخفیفات بالنسبه رعایا خصوصا بالنسبه
بعباد و زهاد و اهل عجز و مسکنت و اهل علم و سعادت بیشتر

باشد تا پشت خود و سلطان را بدعا و برکت آن اعمال قوی دارد
و قربات درجات آخرت خود را نیز زیاده نماید و در سایر
امور خیرات کوشش کند و درگاه خود را بر اصحاب حوایج
مفتوح و گشاده دارد و تندخوئی و تکبر با خلق خدا ننماید
و با خلق بکرم و مروت زندگانی کند چو انکه دنیا را بقائی
نمی باشد و نزد و دار عقبی در غیر دار دنیا نیز نمی باشد و فنا
آن هر چند که دور باشد نزدیک می باشد چنانکه معتمدان
در کلمات حکمیهٔ خود فرموده اند که کل ما هو آت قریب
یعنی هر چیزی که آینده است و بادید آید به قریب خواهند بود
قطعه دولت این جهان اگر چه خوش است ؛ دل منه اندرو
که دوستکش است ؛ هست دنیا چه در فلات سراب ؛
در فریبد و لیک ندهد آب ؛ بسکه آورد چرخ شاه و وزیر
ملکشان داد و گنج و تاج و سریر ؛ کارها بکام ایشان کرد ؛
خلق را جمله رام ایشان کرد ؛ تا چه مزدور مایه دار شدند ؛
همه فرعون روزگار شدند ؛ خون درویشان مکیدندی ؛

مغز

مغز بیچارگان کشیدندی ؛ همه مشغول جاه و سال شده ؛ همه مغرور
جاه و مال شده ؛ ناگهان تند باد قهر وزید ؛ و ز سر تختشان
به لحظه کشید ؛ تنشان را بخاک مأمن داد ؛ ملکشان را بدست دشمن داد ؛
و ز رانیها بدان جهان بردند ؛ مالشان دیگران همی خوردند ؛
وانکه را حق بلطف خود بنواخت ؛ نیک و بد وانمود حق بشناخت ؛
باز دانست نار را از نور ؛ دل نبست اندرین سرای غرور ؛ باقی
عمر خویشتن دریافت ؛ باصلاح معاد خویش شتافت ؛
غم آن خورد کو ازین منزل ؛ چون کند کوچ خرم و خوشدل ؛
هر چه از ملک و گنج شاهی داشت ؛ برد با خویشتن چو جای
نگذاشت صفت دویم بلند همت باید که وزیر بلند همتی با رعیت
سلوک نماید و طمع در خدمات و هدیها و رشوها و پیشکشها
و مال و منال و عرض رعیت ننماید و از همه بگذرد و از همه چشم
بپوشد بلکه برعکس همیشه آثار کرم و مروت و جود و اعانت
خود را با ایشان برساند چونکه پست همتی و لامت و بی مروتی
وزیر را در قلوب و نظرهای رعیت خوار و بیمقدار میکرداند

وشوکت او زایل میشود ودراین صورت بروجه انصاف و
خلوص نیت اطاعت وفرمان برداری نخواهند نمود
وامر بالاخره منجر بظلم وتعدی نمودن ازجانب وزیر میگردد
وظلم وبغی وتعدی موجب خرابی رعایا ومملکت میشود سیم
ثباتست باید که وزیر سست رای ومتغیر المزاج نباشد وعزیمت او
در دو حالت انعام وانتقام هر دو ثابت ومستقیم باشد باین
نحو که هرکسرا تقربی بخود دهند یا اورا درمنصبی نصب نماید یا عطیه
وانعامی باو کرامت کند در اول الامر بسیار بتفحص وتامل
باشد وتا اورا صاحب قابلیت تمام نبیند اورا بتقرب ودادن
منصب وانعامات مکرم نگرداند وبعد ازانکه اورا قابل دید
وبتکریمات وتشریفات اورا مکرم ومشرف نمود نظر التفات را
ازاو نگرداند ودر اول الامر که التفات را قطع مینماید بحکم ظلم
بگوش دادن مردمان جاهل وصاحب غرض وبطمع فاسد ورشوه
ومنافع واهمیه وخیالیه نباشد ودرهر حال بروجه بصیرت
باشد تا انکه بصفت ثبات ظفر بیابد ودر کلمات حکمیه متقدمین

68

وارد شده است که مَنْ دَخَلَ فِي اَمْرٍ عَلَى بَصِيرَةٍ
لَمْ يَخْرُجْ مِنْهُ اَبَدًا وَمَنْ دَخَلَ فِي اَمْرٍ عَلَى
غَيْرِ بَصِيرَةٍ خَرَجَ مِنْهُ كَمَا دَخَلَ فِيهِ
یعنی کسیکه داخل در امری شود بروجه بصیرت هرگز خارج
ازان امر نمیگردد وثابت میماند وهرکس که بر غیر بصیرت امررا
اختیار نماید وداخل درآن شود بیرون میرود به نحویکه ازآن امر
داخل درآن شده است یعنی ثبات ندارد نه در داخل شدن
ونه در بیرون رفتن ازآن امر وهم چنین هرکسرا که بخواهد نظر
التفات ازآن قطع کند یا انکه ازاو بسبب جنایت وخیانتی
انتقام کشد اول الامر بسبب جهت آن نهایت تثبت وتفحص
وبصیرت را بکار برد وبعد از ثبوت نهایت ایستاده که وامایت
قدمی در عقاب وانتقام او داشته باشد وعمل او در هر دو حالت
با خبارات وشفاعات ورشوه گرفتن اموال وطمعهای فاسده
نباشد چوانکه اعظم مفاسد وخللها که در مملکت وامور وزارت
وسلطنت واقع میشود ازجهت صفت رذیله بی ثباتی وبی

استقامتی و داخل شدن در امور بر وجه غیر بصیرت و گوش دادن
بسخن مردمان بطمع در مال و رشوه می شوند و ازین سبب است
که خداوند نصیحت فرموده است عامه بندگان را بفرموده
إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا
قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَىٰ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ
یعنی اگر فاسقی و غیر دانائی و غرض داری خبر بدهد شما را بخبری
پس تثبت و تفحص بنمائید و بشنیده و خبر او عمل مکنید که آخر
الامر اصابه مینمائید قومیرا یعنی ضرری بایشان میرسانید
یا شری را بسبب سخن غیر و فاسق و نادان و آخر الامر پشیمان
و صاحب خسران میگردید و بجناب پیغمبر بخصوص فرموده است
که فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ یعنی مستقیم
و ثابت قدم باش بنحویکه امر فرموده شده و تابع مشو خواهشهای
مردمان را و بحضرت موسی و هرون فرموده است که فَاسْتَقِيمَا
وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ یعنی مستقیم
و ثابت باشید در امر خود و تابع مشوید راه آن جاهلانی را که

جاهل

جاهل و نادان میباشند باری تمام مفاسد در امور سلاطین و وزرا
ازهمین جهت است که ثبات در حالت انعام و انتقام خود ندارند
و تابع طمع و هوای نفس مردمان میباشند و منصبها و عملها
و ریاستها و قوت نا بنااهل میدهند و لیکن از ندانی آنها
که قابل و اهل میباشند از درگاه رانده میشوند هر عملی که از اهل بریده
و بنااهل داده شده البته که باعث فساد و افساد میباشد و از
اینجاست که خداوند بر سبیل عموم تمام بندگان خطاب فرموده است
که إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا
یعنی بدرستیکه خداوند امر می فرماید و واجب میگرداند بر شما
ای بندگان اینکه ادا نمائید و رد کنید هر حقی و هر شغلی
و هر منصبی را بسوی اهل و قابل و مستحق آن و همه مفسدها از خیانت
نمودن در دادن حقوق منصبها بنااهل و غصب نمودن از اهل
آنها بهوای نفوس و خواهشهای مردمان و تقلید و تبعیت و طمعهای
فاسده من دون بصیرت و بغیر ثبات میباشد بیت
خلق را تقلیدشان بر باد داد ؛ ای صد لعنت برین تقلید باد

صفت چهارم تحمّلست باید که وزیر مثل ستون خیمه که بار جملگی خیمه را
می کشد بار جملگی حشم و رعیت و مملکت را بصفت تحمّل و بردباری
خود بکشد و نظر رحمت و عطوفت بر رعیت بگرد و اگر از ایشان
بسی عیبها و نقصها بوجود آید که بخصوص او تعلق داشته باشد
باید که درگذرد و عفو کند و حلم و حوصله داری نماید و عفو و صفح
او باید که عفو جمیل باشد یعنی در عفو خود منّت بر معفو عنه نگذارد و بروی
او نیاورد و هرگز ملالت الطبع خود راه ندهد که مصالح ملک و رعیت
و دوست و دشمن و ملوک و ممالک دیگر با تفحص و خبردار بشنود باشد
تا از هر نوع خلل دینی و دنیوی که روی نماید قبل از وقوع در رسد
تدارک آن بتواند برآید و بدشواری علاج بعد از وقوع در رسد
~~تدارک آن بتواند برآید و بدشواری علاج بعد از~~ گرفتار نشود
و در جمیع استعمال این صفات چهارگانه در دو حالت ما بین او
و سلطان و ما بین او و رعیت نیّة اخلاص و خلاف از خداوند
و اطاعت و بندگی او داشته باشد تا هر حرکت و سعی و تحمّل
و صبر و راستی و سکون و ثبات و امر و نهی و عدل و انصاف
و خدمت

٧١

و خدمت و تواضع و حلم و عفو و رنج و محنت و داد و ستد و دخل
و خرج و گفت و شنید که با دوست و دشمن و خاص و عام و
سلطان و رعیت کرده و نموده باشد هر یک موجب قربت او بجناب خداوند و فلاح
درجه و اجر منصب خلافت او بوده باشد و امانت داری خداوند
کما هو حقه نموده باشد و همچنین سایر طبقات عمّال که در تلو وزارت
می باشند از امراء و منشیان و مستوفیان و خزان و دربان
و حجاب و نواب همگی در کار خود و بقدر خود باید که بدین
صفات چهارگانه آراسته و کار گذارنده و بانیة اخلاص و عبودیت
و خلاف از خداوند در رواج دادن و تدبیر نمودن امر بنده
کان و وزیر سلطان بوده باشند تا همگی بذروهٔ اوج خلافت
و ثمرهٔ اجر نیابت و سرخروئی حفظ امانت و حسن دیانت
در حضور حضرت صاحب امانت در دار آخرت رسیده و در آمده
و باین مضامین مترنم گردیده باشند شعر بار امانتش بدل و جان
کشیده ایم ‧ در بارگاه عزت و جاه بار میرسیدیم ‧ با ظلمت نفوس و
طبایع در آمدیم ‧ در جان نظاره گونه انوار میرویم ‧ زان سکه

بوده‌ایم بی در حریم جهل این فضل بین که محرم اسرار میرویم
عمری اگر چه در ظلمات هوا بدیم آب حیوة خورده خضروار میرویم
در نقطهٔ مراد بدین دور ما رسیم زیرا که بسر همیشه چو پرکار میرویم

باب ششم در بیان سلوک علما که در مرتبهٔ سیم خلافت جهانبانی‌اند
و در آن شش تمهیدات تمهید اول بدانکه علما بحسب رتبت در مرتبهٔ
اول از خلافت از جانب خداوند میباشند و خلافت ایشان
اقدم و اعظم از جمیع انواع خلافت میباشد ۲ و مرتبهٔ عمل بعد از
علم بعد از علم و مرتبهٔ علم قبل از عمل میباشد ولیکن بحسب وجود خارجی
و فایده دادن منافع و ثمرات علم ایشان در مرتبهٔ سیم از خلافت
که بعد از وزارت و سلطنت میباشد چونکه نشر و رواج علم بسیف
و سلطنت متحقق میگردد و مثال آن بمثال تخم و درخت است
که تخم بحسب رتبت و حقیقت ذاتیه مقدم بر درخت است و بدون
آن فرض تحقق درخت محال میباشد ۲ و بدون درخت فرض تخم
و کثرت و منافع آن محال میباشد و از اینجاست که طلب علم او
از جمیع واجبات اقدم بر سایر عبادات و قربات گردیده

۲ چنانکه اساس خلافتهای دیگر یعنی ارباب عمل میباشد صح

۲ ولیکن بحسب وجود خارجی تخم از درخت میباشد و وسعت و ... صح

وبر کافهٔ بندگان واجب گردانیده شده است بفرموده
فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون
و در احادیث متواتره وارد شده است که طلب العلم فریضة
علی کل مسلم الا ان الله یحب بغاة العلم یعنی
طلب کردن علم واجب است بر هر مسلمانی آگاه باشید بدرستیکه
خداوند دوست میدارد طالبین علم را و در حدیث دیگر است
که علیکم بالتفقه فی دین الله ولا تکونوا
اعرابا فانه من لم یتفقه فی دین الله لم ینظر
الله الیه یوم القیمة ولم یزک له عملا یعنی
بر شما باد بفقیه شدن و عالم گردیدن در امر دین خداوند و
مباشید مثل بادیه نشینان و صحراگردان بدرستیکه کسی
عالم و فقیه نگردید در امر دین خداوند نظر نمی فرماید خداوند
بسوی او در روز قیامت و نیک و پاک نمیگرداند از برای او
هیچ عملی را چونکه قرب بخداوند که تعبیر از آن بنظر نمودن بسوی او
شده است حاصل نمیشود مگر بکردن اعمال و اعمال بر وجه نیکی

و با کیزکی حاصل نمیشود مگر بعلم پس درجهٔ مرتبهٔ خلافت صاحب
علم از جمیع انواع خلافت و ارباب اعمال و سلاطین و عباد
و زهاد و مجاهدین و هر کس که باشد بالاتر و بلندتر میباشد
چنانکه خداوند فرموده است که یرفع الله الذین آمنوا
منکم والذین اوتوا العلم درجات یعنی خداوند
بلند فرموده است و میفرماید آنچنان اشخاصی را که ایمان
آورده‌اند از شما و آنچنان اشخاصی که داده شده‌اند علم را بدرجات بسیار
و روایت شده است از ابن عباس که مرتبه و درجهٔ علماء بر مؤمنین
زیاد میباشد بهفت صد درجه که ما بین هر دو درجه پانصد سال راه مسافت میباشد
و جناب پیغمبر صلوات الله علیه فرمودند که لاخیر فی العیش
الا لرجلین عالم مطاع او مستمع واع یعنی
نیست خیر در زندگی این دنیا مگر برای دو نفر یکی عالمی که مطاع باشد
و مردمان بعلم او منتفع گردند و دیگری گوش دهنده
بعالم که علم از او کسب نماید و جناب امام جعفر صادق علیه السلام
فرمودند که الناس علی ثلثة اصناف عالم

ومتعلم

و متعلم و غثاء فنحن العلماء و شیعتنا
المتعلمون و سائر الناس غثاء یعنی مردمان
بر سه نوع میباشند یکی عالم و دیگری متعلم و دیگری یا
هیچ و پوچ و کف روی آب میباشند و در حدیث دیگر فرمودند
که اغد عالما او متعلما او احب اهل العلم
ولا تکن رابعا فتهلك ببغضهم یعنی بگردان
خود را عالم یا متعلم یا آنکه دوست بدار اهل علم را که نجات و سعادت
و بدرجه رسیدن منحصر در این سه قسمت و مباش قسم چهارم
که از این قسمه نباشی و دشمن اهل علم باشی پس هلاک میشوی بسبب
بغض با ایشان و جناب امام محمد باقر علیه السلام فرمودند که
عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف
عابد یعنی عالمیکه نفع برده بشود بعلم او بهتر است از هفتاد
هزار عابد و بدانکه علم بر دو قسم است علم ظاهر و علم باطن اما علم
ظاهر پس مثل علم کلام و علم تفسیر و علم حدیث و علم فقه و علم حلال
و حرام و علم اخلاق و علوم رسمیه که از مقدمات اینها میباشند

[illegible]

مثل علم نحو وصرف ومعانی بیان ولغت ومنطق واما علم باطن پس
معرفت معانی حقایق علم ظاهر است که در مرتبه ولایت ومقام
قرب قاب قوسین ودنو او ادنی در وقت لی مع الله وقت
ونفرموده فاوحی الی عبده ما اوحی از حضرت
غیب الغیوب بدون واسطه ملک زنده معز وجان جناب
ولایت مآب نموده اند واز آن جناب فی والجلال وآن جامهای مالامال
بمضمون وللارض من کاس الکرام نصیب بر جان
ودل سوختگان عالم طلب ریزد وان آن ینبوع ناصع الحب
بقدر اهلیت وقابلیت ریخته اند چنانکه فرموده است که ما
صب الله فی صدری شیئا الا وصببته
فی صدر علی ابن ابیطالب علیه السلام واین علم باطن را
اقسام وانواع بسیار است مثل علم ایمان وعلم اسلام وعلم
احسان وعلم ایقان وعلم عیان وعلم عین وعلم توبه وعلم
زهد وعلم ورع وعلم تقوی وعلم اخلاص وعلم معرفت نفس
وصفات وآفات آن وعلم معرفت دل وصفات واطوار

واحوال

واحوال آن وعلم تزکیه وتربیت دل وتصفیه وپرورش نفس
وعلم فرق فیما بین خواطر نفسانی وشیطانی وقلبی وعقلی و
ایمانی وملکی وروحانی ورحمانی وعلم فرق فیما بین اشاره
والهام وخطاب ونداء وهاتف وکلام حق وعلم تهذیب
اخلاق وتبدیل صفات وعلم تخلق باخلاق الله وعلم مشاهدات
وانواع آن ومکاشفات ومراتب آن وعلم صفات وجمال
وجلال آن وعلم معانی صفات وعلم تجلی صفات وعلم تجلی ذات وعلم مقامات وعلم
احوال وعلم قرب وبعد وعلم وصول وعلم فنا وعلم بقا وعلم
محو وعلم صحو ودیگر علمهای غیبیه که لاتعد ولاتحصی است واین علم
باطن در کتابها مسطور ودر زبانها منقول ومذکور نمیباشد
مگر درمابین دو نفر که هر دو در یک مرتبه واهلیت آن مساوی و
شریک وهم کاسه وهم مذاکره باشند چونکه ذکر آن از برای
غیر شریک وغیر هم کاسه موجب فتنه وتکفیر وتجهیل میگردد
چنانکه مضمون این حدیث نبویست که ان من العلم کهیئة
المکنون لایعلمه الا اهل المعرفة بالله

فاذا انطقوا به لم یجهله الا اهل الاغترار بالله
عزوجل و لم یحمله الا اهل الاعتراف بالله فلا
تحقروا عالما آتاه الله علما فان الله عزوجل
لم یحقره اذ آتاه ایاه یعنی بدرستیکه یک قسم از علم میباشد
که بر همان شکل مستوری و هیئت مکنونی خود میباشد و بذکر
و بیان از ستر کنون خود بیرون نمی آید و نمیدانند آن را مگر اهل
معرفت خداوند پس هر وقت که نطق بآن بنمایند جاهل و منکر
آن نمی باشند مگر اهل جهل و غرور بخداوند و متحمل نمیشود و نمی فهمد او را
مگر اهل معرفت و اعتراف بخداوند پس حقیر مشمارید عالمی را که عطا فرموده است
خداوند باو علمی را از این علم مخصوص چه آنکه خداوند او را حقیر نشمارده است چون که باو عطا فرموده
العلم را باو و جناب امیرالمؤمنین ع فرمودند که اندمجت
علی مکنون علم لو بحت به لاضطربتم اضطراب
الارشیة فی الطوی البعیدة یعنی اطلاع یافتم و فهم
بر علم باطن و مستوری و داخل در آن شدم بنحویکه مستور کردیدم
آنچنان علمی که اگر ظاهر نمایم او را برای شما هر آینه مضطرب میگردید
و میلرزید و میجنبید مثل اضطراب و جنبیدن ریسمانها در چاههای

عمی

عمیق و جناب امام زین العابدین ع فرمودند که والله لو علم
ابوذر ما فی قلب سلمان لقتله و لقد آخا
رسول الله صلی الله علیه و آله بینهما
فما ظنکم بسایر الخلق ان علم العلماء صعب مستصعب
لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی مرسل او عبد
مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و انما صار
سلمان من العلماء لانه امرء منا اهل البیت
فلذلک نسبته الی العلماء یعنی بخداوند قسم که اگر بداند
ابوذر علمهای باطنی که در دل سلمان میباشد هر آینه میکشد
او را و حال آنکه اخوة و برادری قرار داده است رسول الله ص
در مابین آن دو تا پس چگونه است گمان شما بسایر خلق و چگونه
می توانند که بشنوند علم باطن را و حکم بکفر و قتل ننمایند بدرستیکه
علم علمای باطن که سلمان یکی از آنها میباشد سخت است و سخت دانسته
شده است و متحمل نمیشود آن علم را مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل
یا بنده مؤمنی که خداوند ممتحن و محک نموده باشد دل او را

برای ایمان وکردیده باشد از اهل معرفت وعلم باطن واینست و
جز این نیست که کردیده است پس ایشان از جملهٔ علماء بالعلم باطن
بجهت آنکه او مرتبت از جملهٔ ما اهل بیت توحید وعلم وحکمت
ومعرفت پس از این جهت بتدوم اورا العلماء واورا از علماء
شمردم این است احوال علم باطن واحوال علماء باین علم واز این
تقریر معلوم شد که علماء بر سه قسم میباشند یکی عالم بالعلم الظاهر
ویکی دیگر عالم بعلم باطن ویکی دیگر عالم بالظاهر وباطن هردو
واین قسم از اولیاء الله و اهل فوز وسعادت وقرب ولقی وفنا در
الوجود میباشند ودر هر عصر اگر پنج نفر باشند بسیار خواهند بود
وبحکم حدیث إنَّ أولیاءَ اللهِ إذا سکتوا کانَ
سکوتهم فکراً وإذا نطقوا کانَ نطقهم
حکمةً وإذا تکلموا کانَ کلامهم ذکراً و
موعظةً وإذا مشوا کانَ مشیهم بین الناس
برکةً أولئك أولیاءُ الله حقاً خیر وبرکت یکی از ایشان
شرق وغرب عالم را فراگرفته میگیرد وهم دمان در پناه دولت

وسایه

وسایهٔ همت او میباشند وآنست مدار وقت وقطب زمان
وآنست که حضرت پیغمبر صلوات الله علیه وآله بفرموده علماءُ
أمتي کأنبیاءِ بني إسرائیل تفاخر بآن فرموده است
وآنست که تاجدار العلماءُ ورثةُ الأنبیاءِ میباشد
بیت الهی خداوندا تو میدانی و من ؛ در سر من جهت نیکو
سخن ؛ جان را با جان جانان صحبتی است ؛ کشف
این اسرار نارا جهلتی است ؛ هرکه را اسرار حق آموختند ؛
مهر کردند ودهانش دوختند **تمهید دویم** بدانکه علماء بالعلم
ظاهر سه طایفه میباشند مفتیان وواعظان وقاضیان
اما مفتیان پس شغل وعمل ایشان تعلیم وتدریس ونظر وتأمل
وفتوی دادنست واین طایفه بر دو قسم میباشند یک قسم آن
ناجی وفایز واز علماء اهل الله واهل آخرت میباشند وقسم دیگر
هالك وخاسر واز علماء سوء واهل دنیا میباشند ودر بعض
احادیث که این طایفه را سه قسم کرده اند همان قسم اهل بیات
که بحسب مقصد دنیوی بدو قسم شده است وباقی قسم اهل آخرت

بر سه قسم میشوند از آنجمله این حدیث است که مرویست از جناب
امام جعفر صادق که فرمودند طلبة العلم ثلثة فاعرفهم
باعیانهم وصفاتهم صنف یطلبه للجهل والمراء
وصنف یطلبه للاستطالة والختل وصنف یطلبه
للفقه والعقل فصاحب الجهل والمراء موذ ممار
متعرض للمقال فی اندیة الرجال بتذاکر العلم
وصفة الحلم قد تسربل بالخشوع وتخلی من الورع
فدق الله من هذا خیشومه وقطع منه
حیزومه وصاحب الاستطالة والختل ذو خب
وملق یستطیل علی مثله من اشباهه
ویتواضع للاغنیاء من دونه فهو لحلوائهم
هاضم ولدینه حاطم فاعمی الله علی هذا خبره
وقطع من آثار العلماء اثره وصاحب الفقه
والعقل ذو کآبة وحزن وسهر قد تحنک فی
برنسه وقام اللیل فی حندسه یعمل ویخشی وجلا

داعیا

76

داعیا مشفقا مقبلا علی شانه عارفا باهل
زمانه مستوحشا من اوثق اخوانه فشد الله
من هذا ارکانه واعطاه یوم القیمة امانه

یعنی طلبهٔ علم و علماء بعلم ظاهر سه صنف میباشند پس بشناس
همهٔ ایشان را باشخاص و بصفات ایشان یک صنفی است که تحصیل
می نماید علم را بجهة مقصد جهل و جدال کردن و صنف دیگر است
که تحصیل مینماید برای مقصد سرکشی کردن و حیله زدن بایشان
و مقصود هیچیک از این دو قسم فهمیدن و عمل کردن و رضای
خدای و دار آخرت نمیباشد و صنف دیگریست که
تحصیل مینماید علم را بجهة مقصد فهمیدن و عقل پیدا کردن
و عمل نمودن بمقتضای آن اینها بیان اشخاص این سه طایفه است
و بیان صفات و علامتهای هر یک از ایشان اینست که
اول که صاحب مقصد جهل و جدال است اذیت رساننده
و جدال نماینده است و متعرض گفتگو و بحث نمودن میشود
در مجالس اجتماعات و محافل مردمان خصوصا در مجالس

اعیان و اکابر و سلاطین بکفش کوبی نمودن و بحث کردن در علم
و نماندن صفت تقدس و حلم و در ظاهر بخود بسته است خشوع
و تواضع را و باطن او خالی میباشد از ورع و تقوی و قصد
فهم و خیر پس میگوید خداوند ازین صنف دماغ او را و بینی او را
می نماید کمر بند او را و می شکند پشت او را دویم که صاحب
مقصد سرکشی و حیله بازی میباشد و صفت او اینست
که صاحب خدعه و مکر و افساد و تملق میباشد یعنی در زبان
اظهار دوستی میکند و در دل دوست نمیباشد و بسیار
و بزرگی می نماید بر امثال و اشباه خود و پیش و تواضع و تملق
مینماید از برای اغنیائیکه پست تر از او میباشند و از برای شیر مهمانی
اغنیاء خورنده و دین خود را پامال کننده میباشند پس کور و کم
می نماید خداوند بر این صنف دیگر خبر او را و قطع
می فرماید از آثار علما نشان و اثر او را سیم که مقصد او از علم
فهمیدن و عاقل شدن است صفت و علامت او این است
که صاحب حزن و اندوه و بیداری در شب است و خود را

لابد

در لباس و کلاه عبادت و زی عباد فرو برده و در تاریکیهای
شب قیام و تهجد نموده مشغول العمل بمقتضای علم خود می باشد
و خشیت از خداوند دارد و بر عاقبت خود می ترسد و دعا نماینده
و مشفق بر حال خود میباشد و روی بشغل و بکار خود آورده و عارف
باهل زمان و مستوحش از بهترین اخوان و برادران دینی خود میباشند
و نهایت احتیاط را در کار خود بکار میبرد پس محکم می نماید
خداوند ازین صنف ارکان او را و عطا میفرماید باو در روز قیامت
امان او را و مثل این حدیث است در تفصیل مقصد دنیوی علما
سوء و اهل دنیا نقل نموده امام محمد باقر علیه السلام که هر کس
طلب العلم لیباهی به العلماء او یماری به
السفهاء او یصرف به وجوه الناس فلیتبوأ
مقعده من النار ان الریاسة لا تصلح الا
لاهلها یعنی کسیکه تحصیل علم را نماید برای اینکه مباهات و تفاخر
و سرکشی بکند بآن علم بر علماء حقانی یا اینکه جدال و بحث نماید
بواسطه آن با سفهاء و جهال یا اینکه بگرداند بسبب آن روی

مردمان را بسوی خود و مرید جمع کنند و ریاست نماید پس باید
که مهیا نماید و مهیا نماید جای و مکان خود را از آتش جهنم بدرستیکه
ریاست نمودن درست نمیباشد مگر برای اهل آن و اهل آن
کسانی میباشند که علم را بجهت این مقصد بکار نمیبرند بلکه مردمان
بحکم فاسئلوا اهل الذکر در دور ایشان جمع شده اند
و میشوند و آن رئیس ایشانست لکن بدون ادعای ریاست
و مردمان مریدند بدون ادعای او مرشدیت و مرادیت
و این را ریاست الهیه گویند یعنی خداوند برای او ریاست را
مهیا و جعل فرموده است هر چند که او نخواهد چنانکه جناب
پیغمبر صلی الله علیه و آله می فرمود که انا نبیکم ولا فخر
یعنی من پیغمبر و رئیس شما هستم ولکن فخر و بزرگی بر شما نمیکنم
و طالب ریاست و تفاخر نمیباشم و از جمله احادیثی که علما را
بدو قسم بیان فرموده اند این حدیث است که العلماء
رجلان رجل عالم آخذ بعلمه فهذا ناج
و عالم تارک لعلمه فهذا هالک و ان اهل النار لیتاذون
من ریح

من ریح العالم التارک لعلمه وان اشد اهل النار
ندامة وحسرة رجل دعا عبدا الی الله فاستجاب
له وقبل منه فاطاع الله فادخله الله الجنة
وادخل الداعی الی النار بترکه علمه واتباعه
الهوی فیصد عن الحق وطول الامل ینسی الآخرة
یعنی علماء دو صنف میباشند یکی صنفی است که عالم است بعلم (و عمل نماینده است)
خود پس این صنف نجات یابنده و بفوز رسنده میباشند
و صنف دیگر عالمی است که ترک نماینده است عمل بعلم خود را
پس این صنف هلاک شونده میباشند و بدرستیکه اهل جهنم
هر آینه متأذی میباشند از گند بوی عالمی که تارک عمل
بعلم خود بوده باشد و بدرستیکه شدیدترین اهل جهنم
از جهت ندامت و حسرت مردیست که بخواند بنده را از بندگان
بسوی خداوند و طاعت او پس آن بنده استجابت نماید
او را و قبول نماید سخن او را و اطاعت نماید خداوند او را (خداوند او را پس داخل نماید)
بهشت و داخل نماید خواننده را بسوی جهنم بسبب ترک نمودن

او مر عمل بعلم خود را و تابع شدن هوای نفس خود را و طول
امل را اما تابع شدن هوای نفس پس باز میدارد اینکس را از حق
و طول امل فراموش مینماید این کس را از آخرت و در حدیث
دیگر فرموده اند که منهومان لا یشبعان طالب
دنیا و طالب علم فمن اقتصر من الدنیا علی ما
احل الله له سلم و من تناولها من غیر حلها
هلک الا ان یتوب و یراجع و من اخذ
العلم من اهله و عمل بعلمه نجا و من اراد
به الدنیا فهی حظه یعنی دو گرسنه و دو پرخورنده
اند که سیر نمی شوند یکی طالب دنیا و دیگری طالب علم
پس هر کس که اکتفا نماید از دنیا بر همان قدری که خداوند
از برای او حلال نموده است سالم میماند از بلاها و عذابهای
آخرت و کسیکه بگیرد دنیا را از غیر حلال آن هلاک میشود
مگر اینکه توبه کند و باز گشت نماید و کسیکه بگیرد علم را از معدن
و اهل آن و عمل نماید بآن علم ² بنا را پس همان دنیا بهره و نصیب اوست

نجات میابد و کسیکه بخواهد و طلب نماید بآن علم ²

و در آخرت

79

و در آخرت بهره و نصیبی ندارد و جناب امام زین العابدین علیه السلام
فرمودند که نوشته شده است در انجیل که طلب مکنید علم
چیزی را که نمیدانید و حال آنکه عمل نکرده باشید بآنچه میدانید
بدرستیکه علم هر وقت که عمل بآن نشود زیاد نمینماید بر صاحب
خودش مگر کفر را و فایده نمیدهد مگر او را بالنسبه بخداوند
مگر دوری و سخط او و امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که
اذا رأیتم العالم محبا للدنیا فاتهموه علی دینکم
فان کل محب لشیء یحوط ما احب یعنی هر وقت
که دیدید و فهمیدید که عالمی دوست دارنده دنیای خود میباشد
پس او را متهم بر دین خود بنمائید و در امر دین خود او را معتمد
و ثقه قرار مدهید بجهة آنکه هر دوست دارنده هر چیزی
جمع میکند و طالب میباشد همان چیزی را که دوست میدارد
یعنی ارشاد شما را بامور دنیویه میکند یا آنکه از جهت دنیای
خود ارشاد مینماید نه بجهة خدای و خلاف از او تنبیه سیم
ماحصل از آیات و احادیث و آنچه دیده و شنیده شده است

این است که عالم العلم ظاهر دو فرقه میباشند یکی اهل آخرت و خلیفهٔ خداوند و بندهٔ او و دیگری اهل دنیا و خلیفهٔ شیطان و بندهٔ هوای نفس خود اما اول که اهل آخرت و خلیفهٔ خداست پس آنست که بدل و زبان هر دو عالم میباشند و علم را بجهة فهم و عقل و عمل کردن و تقوی ورزیدن و نشر نمودن و بجهت نجات خود و تحصیل درجات آخرت و رضای خداوند و بنیت خلافت از خداوند تحصیل نموده و بعمل بآن و نشر آن و ارشاد خلایق مشغول میباشند و بهیچوجه من الوجوه مقصدی از مقاصد دنیویهٔ فانیه از قبیل ریاست و مباهات و تجارات و حب جاه و جمع مردمان و اموال ندارند و اهل این آیه است که خداوند فرموده است که انما یخشی الله من عباده العلماء یعنی نیست و جز این نیست که می ترسند از خداوند طایفهٔ علماء و ماحصل آنست که علامت و صفت علمائیکه ناجی و فوز یابنده و مستحق این اسم و ثمرهٔ علمانیه میباشند آنست که تحصیل علم و بکار بردن آن بجهت

عمل

عمل نمود بمقتضای آن و حلال دانستن حلال خدا و حرام دانستن حرام خدا و ایتمار باوامر و انزجار بزواجر و نواهی خدا و بنهیات خلافت از خداوند میباشد و در جمیع حرکات و سکنات خود شان مراقب خود و خداوند میباشند بنحویکه گویا خدا را می بینند و اگر که نمی بینند میدانند که خداوند ایشان را می بیند و گفتار آنها با کردار مطابق میباشد و بآداب حضور و تعظیم و خشیت اقدام مینمایند و در تعلیم و تدریس و فتوای خود غیر از قرب حق و نشر علم و اظهار حق و بیان شرع و تقویت دین و رضای خداوند و ثواب آخرت و خلافت از خدا و رسول و ائمه دیگر چیزی در نظر ندارند و نفس را از آلایش دنیا و حرص و طمع و طول امل تزکیه و پاک نموده اند و از علم فضول که لا یضر و لا ینفع است و حضرت تعبیر نموده اعوذ بک من علم لا ینفع پناه بخداوند از آن آورده است اجتناب نموده اند و علم خود را منحصر در این سه قسم که در این حدیث نبویه ذکر شده است قرار داده اند و بواسطهٔ عمل کردن بآن نفع از آن

نیز برده اند و حدیث اینست که رسول خدا داخل مسجد شدند
ناگاه دیدند که جمعی از مردمان در دور مردی جمع شده اند
پس فرمودند این چه چیز است مردمان گفتند که این مرد علامه است
پس فرمودند که چه چیز است علامه پس گفتند که عالم ترین
مردمانست به نسبهای عرب و واقعه های آن و ایام جاهلیت
و اشعار عرب پس آنحضرت فرمودند که اینها علمی است که ضرر
نمیرساند بکسی که جاهل بآنها باشد و نفع نمیدهد بکسیکه عالم
بآنها باشد بعد از آن فرمودند که إنما العلم ثلثة آية
محكمة أو فريضة عادلة أو سنة قائمة
وما خلاهن فهو فضل یعنی اینست و جز این نیست که علم
سه قسم میباشد یکی آیه محکمه و یکی فریضه عادله و یکی سنت
قائمه و آنچه از این سه قسم خارج باشد پس آنها فضول و زیادتی است
که لا یضر و لا ینفع خواهد بود معنی آیه محکمه علم اصول دین معرفة الله
که بآیات آفاقی و انفسی که محکم و هویداست شناخته و تحصیل نموده میشود
و معنی فریضه عادله علم اخلاق و معرفت تزکیه نفس است که واجب

برجمیع

٨١

بر جمیع بندگان و موجب تزکیه و حصول صفت عدالت
مر نفس است و معنی سنت قائمه علم فروع دین و علم حلال
و حرام و احکام است که از گفتار و کردار و بیان و سنت
و طریقه شارع و رسول صادر یافته بفرموده حلال
محمد حلال إلى يوم القيمة وحرامه حرام
إلى القيمة قایم و برپاست تا آخر دنیا و تا روز قیامت و این
طایفه است که بر شیوه خلاف از خداوند در روی زمین باقی
و برقرار مانده است و در امانت خلاف خیانت نکرده است و وارث
و خلیفه و جانشین انبیاء و رسل در هر عصری می باشند و در شان
و علو و رفعت ایشان آیات و احادیث وارد شده است فرموده اند
که إن العلماء ورثة الأنبياء إن الأنبياء لم
يورثوا دينارا ولا درهما ولكن ورثوا العلم
فمن أخذ منه أخذ بحظ وافر یعنی بدرستیکه علماء
ورثه انبیاء و پیغمبران میباشند بجهة آنکه پیغمبران درهم و دینار
و اموال بامیراث نگذارند بلکه علم را میراث واگذارند پس کسی که

که گرفته باشد بعضی از علم ایشان همه آنچه گرفته است حظ و نصیب
بسیار و فراوان و این طایفه اند که یکی از آنها افضل از هفتاد هزار
عابد بلکه هزار هزار عابد چنانکه در حدیث دیگر میباشد و مفترض
الطاعه و مرجع و ملاذ خلق و حق دار بر خلق میباشند و زیارت
و مجالست و مصاحبت و سؤال از ایشان واجب و عبادت
و طاعت الله شمرده شده است و ملائکه و زمین و آسمان و وحوش
و طیور و ماهیان دریا و آسمانها و زمینها و لیل و نهار و باد
و ابر و نجوم و نباتات و هر چیزی که آفتاب بر آن طلوع میکند و هر تری
و خشکی برای ایشان استغفار می کنند و در وقت موت ایشان
زمین و آسمانها بر آنها گریه میکنند و بموت ایشان خللی و رخنه
باسلام میرسد که هیچ چیز سد او نمیکند و مداد ایشان رجحان
و زیادتی بر دماء شهداء دارد و هر علمی که مردمان از ایشان
کسب نموده و از ایشان باقی مانده مثل اجر هر عمل کننده آن
از برای ایشان تا روز قیامت میباشد و هر کلمهٔ علمی که در
دفاتر و صحایف از ایشان باقی بماند بعدد هر حرفی حسنات

بعد

۸۲

بعد از برای ایشان ثبت میشود و آثار و باقیات الصالحات
از ایشان تا روز قیامت میماند و آیهٔ وَنَکْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ
آثَارَهُمْ و حدیث بهترین شاهد فاتر و مجاریست در حق ایشان
میباشد و ایشانند که در نزد خداوند افضل از مجاهدین و مرابطین و حجاج
و عمار و معتکفین و مجاورین و اکرم بر خداوند از هزار شهید میباشند
و هر کس که مصافحه با ایشان بنماید خداوند حرام میگرداند جسد او را
بر آتش جهنم و هر کس که اعانت و محبت با ایشان بنماید خداوند
می آمرزد او را و هر کس که حاضر شده است در جنازهٔ او و دوست داشته است
پیغمبران را و حشر او با پیغمبرانست و از برای ایشان مثل پیغمبران
منصب شفاعت میباشد و بغض ایشان بغض با پیغمبرانست
و جزای او جهنم میباشد باری مرتبهٔ ایشان بعد از مرتبهٔ
پیغمبرانست و بالاتر از آن مرتبه نمی باشد و خلیفهٔ آدم
و اعظم خداوند میباشند در نشر نمودن و تعلیم کردن علم را
به بندگان و باید که قدر این مرتبه را بدانند و خود را از آفات
محفوظ بدارند و آفات این مرتبه کبر و نخوت و تندخوئی

وحب دنیا وحب جاه و ریاست وحب خوراک وخواب حب
راحت وحب زنان وحرص وجمع مال وطول امل و جهد
واتباع هوا وطمع در خلق است وباید که از همهٔ اینها اجتناب
نمایند ومنزه باشند وتواضع وفروتنی وشکسته نفسی
وحلم وبردباری در تعلیم وفتوی دادن بمردمان را شیوه
وشعار خود سازند وزهد در دنیا را واعراض از زینت
وزخارف وامتعه ولذات فانیه آن بنمایند ویاس
از مردمان ونصیحت وخیرخواهی ایشان را شعار خود نماید
وقناعت وگذشت از هوای نفس وریا وخلق پرستی را
التزام نمایند وطریقهٔ اخلاص وتوکل ورغبت در آخرت
وتهیهٔ مردن قبل از آمدن مرگ را زاد و توشهٔ خود
نمایند وجناب امام جعفر صادق علیه السلم می فرمودند که اطلبوا
العلم وتزینوا معه بالحلم والوقار وتواضعوا
لمن تعلمونه العلم وتواضعوا لمن طلبتم
منه العلم ولا تکونوا علماء جبارین فیذهب

فیذهب باطلکم

فیذهب باطلکم بحقکم یعنی طلب نمائید علم را وزینت
دهید وبیارائید خود را بآن علم بحلم ووقار وتواضع
نمائید برای کسی که یاد میدهید او را علم را وتواضع نمائید
برای کسیکه میگیرید از او علم را ومباشید علماء جبروت دارنده و متکبر
ونخوت دارنده وتندخوئی که اینها صفات باطل میباشند
آفت صفت
وباطل شما حق شما میبرد وحق شما ومرتبهٔ شما را زایل و
فاسد میگرداند وامام محمد باقر علیه السلم فرمودند که ان
الفقیه حق الفقیه الزاهد فی الدنیا و
الراغب فی الآخرة المتمسک بسنة النبی
یعنی بدرستیکه عالم وفقیه درست وتمام آن شخصی است که
بعد از علم زاهد در دنیا وراغب در آخرت ومتمسک بطریقه
وشیوه وگفتار وکردار پیغمبر صلی الله علیه وآله باشد ووحی فرستاد
خداوند بحضرت داود ع که واسطه مدان در میان من وخود
عالمی را که مفتون بحب دنیا وزینت وزخارف آن باشد که باز
میدارد ترا از طریق محبت من وآنها قطاع الطریق بندگان

ارادت دارمن میباشند وادنی عذابی که بایشان می نمایم آنست
که برمیدارم لذت وحلاوت مناجات خود را از دلهای
ایشان و حدیث ذبح العقول ببروق الاطماع
وکلمات ذبح العلوم فی فروج النساء مشهور است
و باید که احتیاط تمام در تدریس و فتاوی و تعلیم نمایند و سخن
نفهمیده و بلا دلیل و بدون علم و بلا یقین نگویند و ننویسند
و در حدیث است که الوقوف عند الشبهة خیر
من الاقتحام فی الهلکة و ترکک حدیثا لم تروه
خیر من روایتک حدیثا لم تحصه یعنی توقف
کردن و سخن نگفتن در وقت شک و اشتباه و عدم علم بهتر است
از گفتن و انداختن خود را در هلاکت و ترک نمودن و نگفتن
تو حدیثی را که روایت نکرده و ندیده و نشنیده بهتر است
از روایت نمودن حدیثی را که درست نفهمیده و ضبط
و احصاء ننموده و در حدیث دیگر فرموده‌اند که حق خداوند
بر بندگان آنست که بگویند آنچه را علم دارند و توقف
نمایند

۸۴ نمایند در نزد چیزی که علم بآن ندارند و در حدیث دیگر فرموده‌اند
که خداوند تخصیص داده است بندگان خود را بمضمون دو آیه
از کتاب خود یکی آنکه نگویند تا وقتی که عالم بشوند و یکی دیگر آنکه
رد ننمایند چیزی را که علم بآن ندارند بعد از آن فرموده‌اند
که خداوند فرموده است که الم یؤخذ علیهم میثاق
الکتاب ان لا یقولوا علی الله الا الحق و فرموده است
که بل کذبوا بما لم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم
تأویله و باید که علم خود را از اهل و مستحق آن دریغ ندارند و الا ظلم
بمستحقین نموده اند و بنا اهل و غیر مستحق نیز عطا نفرمایند و الا
ظلم بعلم نموده اند و در هر دو صورت خیانت در خلافت
و امانت داری خداوند کرده اند و باید که از خلاف و اختلاف
اجتناب نمایند و خداوند فرموده است که وان هذا
صراطی مستقیما فاتبعوه ولا تتبعوا السبل
فتفرق بکم عن سبیله ذلکم وصیکم
به لعلکم تتقون یعنی بدرستیکه این دین من برشما

نازل کردم و بدست شما دادم راه راست در رسیدن
بمن میباشد پس پیروی همان نمائید و تابع مشوید راههای
مختلف را که متفرق میگرداند شما را از راه خدا و بدین
نصیحت را شما وصیت کردم شاید که شما از اختلاف پرهیز کنید
و تعقل نمائید که راه دین خداوند مختلف نمیباشد و باز فرموده
وَاِنَّ الَّذِیْنَ اخْتَلَفُوْا فِیْهِ لَفِیْ شَكٍّ مِنْهُ
اختلاف دلیل بر شکوکات و مانع از علم و رسیدن بحق
میباشد و فرموده است که اِنَّ الَّذِیْنَ فَرَّقُوْا دِیْنَهُمْ
وَکَانُوْا شِیَعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِیْ شَیْءٍ اِنَّمَا اَمْرُهُمْ
اِلَی اللّٰهِ ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ بِمَا کَانُوْا یَفْعَلُوْنَ یعنی بدرستیکه
اشخاصیکه تفریق و مختلف نمودند دین خود را و گردیدند
فرق متعدده و مختلفه نیستی تو ای پیغمبر از ایشان و هیچ آشنائی
با ایشان نداری و آنها تابع و امت تو نیستند و حکم امر ایشان
راجع بسوی خداوند است و در قیامت بعذاب نمودن خبر
میدهد ایشان را از کردار و باختلاف نمودن ایشان و از انجات

الفرق

٨٤

که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که ستفترق امتی
عَلٰی ثَلٰثٍ وَسَبْعِیْنَ فِرْقَةً کُلُّهَا فِی النَّارِ اِلَّا وَاحِدَةً
وَهِیَ الَّتِیْ تَتَّبِعُ وَصِیِّیْ عَلِیًّا و باید که متمسک تمام بطریقه
تقوی و ورع داشته باشند که مبادا اندک غافل از طریقه خود در روند
و بهوای نفس گرفتار گردند و باید که بدانند که گمراهی بعد از هدایت
ممکن و شدنیست و خداوند مدح فرموده است قومیرا که پناه
بخداوند میبرند از گمراهی بعد از هدایت بفرموده رَبَّنَا لَا تُزِغْ
قُلُوْبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَیْتَنَا یعنی خداوندا بگردان
دلهای ما را از راه حق بعد از آنکه ما را براه حق هدایت فرمودی
و تا بتوانند تصرف در مال وقف و مال ایتام ننمایند و وصایت را
نکنند که هر یک از آنها آفت عظیمیست و اسباب بهوای نفس
با آن مهیا میباشد و این کسرا از طریقه تقوی بیرون میکند
وَاِنَّ النَّفْسَ لَاَمَّارَةٌ بِالسُّوْءِ اِلَّا مَنْ رَحِمَ اللّٰهُ
و هم چنین است مصاحبت با ابناء دنیا و سلاطین و ظلمه و رؤیت
و دیدن آنها هم و غم می آورد و دل را تنگ و تاریک می نماید

و رنگ ظلمت بر آن احاطه میکند و از اینجاست که فرموده‌اند که من
داناهم فقد داراهم ومن داراهم فقد وقع
فيما وقعوا فيه يعنی کسیکه با ایشان هم صحبت شود باید
که با ایشان هم رای شود و کسیکه با ایشان هم رای گردید
پس بتحقیق که افتد در بلای و معصیتی که با ایشان در آن افتادند
باری باید که مقبل بر شأن و شیوهٔ خود باشند و نمازهای
فریضه را در اول اوقات آنها در نهایت حضور و آداب بجای آرند
و نوافل مرتبه را ترک نکنند و تهجد در شب را فراموش ننمایند
و قرائت کتاب الله را در هر روز لا اقل یکجزو بنمایند و دست
تمسک را از آن کوتاه نکنند و در اکثر اوقات خصوصاً قبل از
طلوع آفتاب و قبل از غروب آن بذکر و استغفار مشغول باشند
تا بفرمودهٔ فسبح بحمد ربك قبل طلوع الشمس و
قبل غروبها ومن آناء الليل واطراف النهار
لعلك ترضى عمل نموده و بمرتبهٔ رضا برسند و بعد از
نماز صبح تا طلوع آفتاب در مصلای خود بهیئت حال تشهد
بنشینند

٨٦

بنشینند و بتعقیب مشغول باشند و بعد از طلوع آفتاب مشغول
بتعلیم و تدریس و فتوی و سؤال و جواب مردمان و نشر علوم
و احیاء امر دین و منصب خلافت خود باشند و هم چنین بعد از
نماز ظهر و عصر و در شب بمهمانی و مجالس لهو و لعب و غفلت و مصاحبت
اراذل و عوام نروند و بعد از نفلی بخوابند و در وقت خواب
با طهارت و ذکر بسیار بخوابند تا بهمان حال ذکر بخواب روند
تا خوابگاه ایشان بمنزلهٔ مصلی و خواب ایشان عبادت باشد.
و از معنی حدیث نوم العالم عبادة بهره‌مند گردند
و شاید که بعد از عمل باین آداب روز بروز ترقی فرموده
و ملحق بطایفهٔ که عالم بعلم ظاهر و ناجی و ممدوح می‌باشند
خارج و ملحق بعلماء سوء که مذموم و هالک میباشند نگردد مبحث
در ره دین اگر چه آن نکنی به دست و پا از زبان نکنی تمهید چهارم
و اما طایفهٔ دویم از علماء بعلم ظاهر که اهل دنیا و خلیفهٔ شیطان
و بندهٔ هوای نفس میباشند پس آنانند که در زبان عالم و بدل
جاهل میباشند و علم در دل ایشان رسوخ نکرده و لهذا

عمل بمقتضای آن نمیکنند و از این سبب است که در احادیث
سلب علم از ایشان نموده شده است فرموده حضرت الصادق
قوله فعله فليس بعالم والعلم ما يورث العمل والعلم
يهتف بالعمل ان اجابه والا فارتحل و در دل ایشان
خوف و خشیه و حیا از خداوند نمیباشد و تحصیل علم را بجهت
هوای نفس و نشر آن را بجهت تحصیل دنیا و جاه و مال و اقبال
خلق و رسیدن بمنصب و ریاست و لذات و زینت و زخارف
دنیویه مینمایند و مستاکل بعلم خود میباشند و بر علمای حقانی
که طایفه اول و خلفای خداوند میباشند میخندند و حسد میبرند
و پوست و پوستین ایشان را می درند و بر ایشان افترا می بندند
و در مقام بحث و جدال و مراء و ایذاء در می آیند و اذعان بحق
نمی نمایند و بجلدی و زبان آوری بلکه بفحاشی و تندخوئی
حق را باطل می کنند و باطل را در لباس حق مینمایند و اظهار
فضل میکنند و جبار و متکبر و نخوت دار میباشند و از جمله
حسود و منافقی که فرموده‌اند او حسود یحسد او منافق

يعقوا

يعقوا اثره از مؤمن تک و جدا نمی شود می باشند و اینجاست
که جناب پیغمبر صلوات الله و سلامه علیه فرموده‌اند که اتقوا
كل منافق عليم اللسان يقول ما يعرف
ويفعل ما يعرف ويفعل ما ينكر يعنى بپرهيزيد
از هر منافقی که عالم بزبان میباشد نه بدل و میگوید معروف
میکند منکر را و جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده‌اند
که ان الحدا الرجل لحدث فلا يخطى بلام ولا
واو خطيبا مصقعا وقلبه اشد ظلمة من
الليل المظلم ونجد الرجل لا يستطيع الكشف
عما فى قلبه بلسانه وقلبه يزهر كما يزهر المصباح
یعنی بدرستیکه ما می بینیم و می یابیم مرد را که روایت حدیث
می نماید و تکلم میکند و خطا نمی کند بیک حرف لام و واوی
و خطیب و متکلم تمام شده است در زبان و در نهایت خوبی و دل او
تاریکتر است از شب تاریک و می یابیم مرد را که استطاعت
ندارد و اظهار نمودن از آنچه در دل آن میباشد بزبان خود و

ودل او نور و روشنائی میدهد مثل روشنائی چراغ و این طایفه
اند که آنحضرت ایشان را با جاهل عابد و مقدس شریک
نموده و آنها را قاصم الظهر و آفت در دین خود دانسته و فرموده است
که قصم ظهری رجلان عالم متهتک وجاهل
متنسک هذا یدعو الناس الی باطله بنسکه
وذلک یطرد الناس عن حقه بتهتکه یعنی شکسته است
پشت مرا و خراب نموده است دین را دو نفر یکی عالمی که بزبان
عالم است و هتک حرمت دین الله را مینماید و عمل بعلم خود
نمیکند و دیگری جاهلی که هیچ علم ندارد و عابد و مقدس میباشد
این یکی میخواند مردمان را بجهل و بباطل خود بسبب عبادات و تقدس
خود و آن یکی میراند مردمان را از علم و حق خود بسبب فجور و
تهتک و بی عملی خود و این علمای طایفه است که دنیا پرست و خلق
پرست میباشد و از حرص و طول املی که دارند دین را بدنیا
می فروشند و پیوسته روی بخلق خصوصاً با امیران و سلاطین
و خوانین و حکام بذلت میروند و بخواری و مهانت ایشان را خدمت

و رضا جوئی

و رضا جوئی میکنند و در فسق و فجور و بواطل ایشان با مداهنت
می نمایند و مدح و ثنای ایشان از نفاق و با آنچه در ایشان نیست
میگویند و بطمع فاسد امر و نهی از منکر را ترک می کنند بلکه
زیاده اعانت ظلمه می نمایند شاید که باین وسیلها مال حرامی
چند را بچنگ آرند یا آنکه رشوتی بدهند و منصبی را بگیرند و چونکه حب دنیا
دارند پروا و پرهیز از کذب و افترا بر خدا و رسول و ائمه
ندارند و حب الدنیا راس کل خطیئة میباشد
و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند که ستکثر علی
الکذابة الا من کذب علی متعمداً فلیتبوء
مقعده من النار یعنی زود باشد که بعد از من بسیار
بشود دروغ گوی بر من آگاه باشید که هر کس دروغ بگوید بر من
از روی عمد پس باید و البته که مهیا نماید جای خود را از آتش
جهنم و فرموده اند که هر وقت که ظاهر شد بدعت در امت
من پس باید که ظاهر نماید عالم حقانی علم خود را و اگر که ظاهر
نماید پس بر او باد لعنت خداوند و از این سبب است که حقیر

این سخنان و این کلمات را میگوییم و می نویسیم و هر کدام از
آنها که تسلطی بر جعل کردن حدیث ندارند و کذب و افتراء
بر علماء می بندند و در اکثر گفتهای خود بجهت رواج آن
میگویند که مسئله اجماعیست نعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و لشومی این طایفه که علماء مباحی و زاهدان مرائی میباشند
اعتقاد سلاطین و امراء و وزراء و خواجگان و بازرگان
و سایر خلق فاسد گردیده و قیاس مینمایند که جمله علماء
و زهاد و عباد و مشایخ بهمین سیرت بد و خصال مذموم
موصوف میباشند و بچشم حقارت بهمه مینگرند و بکلی
روی از آنها میگردانند و از فواید و فیوضات صحبت و مجالست
ایشان محروم و از نور علم و پرتو هدایت ایشان مهجور
و محجوب میمانند و از این طایفه را هیچ حقی و احترامی و تعظیمی و
تکریمی بر خلق نمیباشد و ندارند و اعانت ایشان جایز
نمیباشد بلکه اهانت و اذیت ایشان و بغض و عداوت با ایشان
بر خلق واجب میباشد و تمام اطوار و احکام و حقوق ایشان

برعکی

بر عکس طایفه اول میباشد و این طایفه اند که روز بروز زیاد
میشوند و غلبه میکنند و غاصب حق و منصب طایفه اول میگردند
و امانت را ادا و رد باهل آن نمیکنند و در تکلیف و منصب خلافت
خود خیانت و معصیت کرده اند و میکنند و تا زمان ظهور حضرت
صاحب العصر و الزمان صلوات الله علیه و علی آبائه و فور و غلبه
زیادتی بهم میرسانند و اول محاربین و مخالفین با آنجناب
میباشند و چونکه در ظاهر و در اسم با طایفه اول شرکت
و تشابه دارند طایفه اول را بدنام و کم نام کرده اند بقول شاعر
از ین خامی چند بدنام کننده نکونامی چند و در روایت
مرویست که کمیل ابن زیاد النخعی که جناب امیر المؤمنین
علیه السلام که گرفت دست مرا و بیرون برد در صحرا پس چونکه
بصحرا رسید نفس با اسف کشید و آه با حزن از سینه خود
بر آورد و بعد از آن فرمود ای کمیل بدرستیکه این دلهای مردمان
ظروف میباشند و بهتر آنها حفظ نماینده تر آنها میباشد پس حفظ
بنما از من آنچه را میگویم برای تو بعد از آن فرمود که الناس

بکرفته نزد باعات الفلاح چند
تا رفته ره صدق و صفا کامی چند

ثلثة فعالم ربانى ومتعلم على سبيل النجاة وهمج
رعاع اتباع كل ناعق يميلون مع كل ريح لم يستضيئوا
بنور العلم ولم يلجأوا الى ركن وثيق الى ان قال ها ان
هاهنا لعلما جما واشار الى صدره لو اصبت له
حملة بلى اصيب لقنا غير مأمون عليه مستعملا آلة
الدين للدنيا ومستظهرا بنعم الله على عباده وبحجج
على اوليائه او منقادا لحملة الحق لا بصيرة له في
احنائه ينقدح الشك في قلبه لاول عارض من
شبهة الا لا ذا ولا ذاك او منهوما باللذة
سلس القياد للشهوة او مغرى بالجمع والادخار
ليسا من رعاة الدين في شيء اقرب شبها بهما
الانعام السائمة كذلك يموت العلم بموت حامليه
اللهم بلى لا تخلو الارض من قائم لله بحجة اما
ظاهرا مشهورا او خائفا مغمورا لئلا تبطل حجج
الله وبيناته وكم ذا واين اولئك اولئك

والله الاقلون

والله الاقلون عددا الاعظمون قدرا بهم يحفظ
الله حججه وبيناته حتى يودعوها نظرائهم و
يزرعوها في اشباههم هجم بهم العلم على حقيقة قلوب
البصيرة وباشروا روح اليقين واستلانوا
ما استوعره المترفون وانسوا بما استوحش
منه الجاهلون وصحبوا الدنيا بابدان
ارواحها معلقة بالمحل الاعلى اولئك خلفاء
الله في ارضه والدعاة الى دينه آه آه شوقا
الى رؤيتهم يعنى آنكه مردمان سه صنف ميباشند

يكى عالم ربانى يعنى نقل وعلم او از خداوند وبدون
تكسب وتعلم ميباشد وآن بعد از ائمه عليهم السلام علمائند
كه علم ظاهر وباطن را همه دو دارند واحوال ايشان سابقا
مذكور شد ويكى ديگر متعلم بر طريق نجاتست يعنى علم را التعلم
از غير گرفته وتكسب نموده است وبدل وزبان وجاى گرفته
وعمل بعلم خود مينمايد ونجات مييابد وآن طائفه علماء

حقانی بعلم ظاهر میباشند که احوال و اوصاف ایشان نیز
مذکور شد و یکی دیگر اراذل و جهله و عوام و سفله میباشند و علماء
بعلم ظاهر که علم خود را برای دنیا صرف مینمایند داخل در این قسم
می باشند چنانکه اصل معنی همج پشه های کوچک بی قدر
و بیمقدارند که در روی گوسفندان و حیوانات و بر چشمهای
آنها جمع می شوند برای خوردن کثافات و رطوبات و عالم
دنیوی نیز همین حال را دارند زیاده آنکه بسبب عمل نکردن
بعلم خود از جمله جهله شمرده شده است و مراد از همج و رعاع
در اینجا نیز جهله و سفله میباشند و لهذا فرموده اند که تابع هر
صدا کننده میباشند و تمیز در مابین محق و مبطل نمینمایند
و میل مینمایند با هر بادی و نیافتند روشنائی بنور علم را
و پناه برکن محکمی نیاوردند یعنی همیشه مضطرب و متزلزل
در عقاید و معارف و تابع مردمان و خلق پرست و دنیا
پرست میباشند و کلام را در این باب بسیار فرموده اند تا اینکه
در آخر اشارت بسینه مبارک خود کردند و فرمودند که

که بدرستیکه

که بدرستیکه در اینجا علم بسیاری هست کاش که مییافتم از برای
آن بار برداری و متحمل شونده را بلی بلی مییابم شخصی را که میفهمد ولکن
امانت داری ندارد که علم را باو بسپارم چه آنکه استعمال مینماید
علم را که آلت دین داریست برای دنیا و بزرگی مینماید بواسطه
نعمت علم که خداوند باو داده است بر بندگان خدای
و تفاخر میکند بحجتهائیکه خداوند براو تمام نموده است بر دوستان
خدای یا آنکه مییابم شخصی را که مطیع مرد حق است و علم را برای
آخرت میخواهد ولیکن فهم و بصیرت ندارد و حاصل
میشود شک در دل او از اول شبهه که باو میرسد آگاه باش
ای کمیل که نه این قسم و نه آن قسم هیچکدام قابلیت تحمل علم ندارند
یا اینکه مییابم شخصیرا که فریفته شده است بلذات دنیا
و بآسانی میل بشهوات مینماید یا اینکه فریفته شده است بحرص
و طول امل در جمع نمودن و ذخیره کردن مال این دو قسم
هم نیستند از داعیان و مستحفظان دین در هیچ چیز شبیه تر
بانها حیوانات چرنده اند هم چنین بمیرد علم بسبب مردن

وناقابل بوده اند حامل آن و مخفی نماناد که قسم اول و دو قسم آخر اشاره
بعلماء ظاهر دنیاپرست و اقسام آنها میباشد و قسم
دویم اشاره بجاهل مقدس و صالح خشک میباشد
که همهٔ اینها سیاتقا داشته شد که قاصم الظهر و مخرب دین اند
بعد فرمودند که بار الها بلی خالی نمیماند زمین از کسی و شخصی
که متحمل شود و برپا بدارد حجت خداوند را یا ظاهر و مشهور است
و یا غایب و مستور میباشد بجهة اینکه زایل و باطل نشود
حجتها و دلیلهای خداوند و چه قدرند این طایفه و در کجا میباشند
بخدای قسم که این طایفه بسیار کم و قلیل میباشد عدد ایشان
و عظیم و بسیار میباشد قدر و مرتبهٔ ایشان و بواسطهٔ ایشان
خداوند حفظ مینماید و باقی میدارد حجتها و دلیلهای خود را
درمیان بندگان و آنها ودیعه میگذارند و میسپارند
و میکارند آن حجتها و دلیلها را در دلهای امثال و اشباه
خودشان اینها طایفه هستند که هجوم نموده است بایشان علم
برطریق ثبات و بصیرت و برخورده اند بروح یقین و سهل

شمرده اند

٩٢

شمرده اند آنچه را که اهل دنیا و نازپروران مشکل شمرده اند یعنی
زاهد در دنیا و لذات آن میباشند و دنیا در نظر ایشان
عظمی ندارد و چنانکه در نظر اهل دنیا عظم دارد و انس گرفته اند
بآنچه از آن مستوحش شده اند جاهلون یعنی انس گرفته اند
بتعب و جد و جهد و ملامت و کم نامی و خمول و تواضع و کم قدری
و فقر و قناعت و ترک خورد و خوراک و راحت و چیزهای
دیگر که جاهلین و اهل دنیا از آنها وحشت دارند و دوری میکنند
و این طایفه مصاحبت نموده اند با دنیا ببدنهائیکه روحهای
آن بدنها چسبیده بمحل اعلی و عالم قدس میباشد یعنی همان
بدن آنها در دنیا میباشد و اما دل آنها علاقه با دنیا ندارد
و علاقهٔ آن بعالم عقبی میباشد و این طایفه اندکه خلیفهای
خداوند میباشند در زمین و خوانده اند مردمان را بدین
خداوند آه آه بسیار مشتاقم بملاقات و دیدن آنها و این قسم
اشاره است بعلماء بعلم ظاهر که علماء حقانی عامل بعلم خود میباشند
بلی هر کرا کمند عنایت در گردن افتاد همانجای او فتاد و هر کرا

کردن بسلسله قهر ببستند در انجا بر بستند شعر هر کرا این عشق
بازی در ازل آموختند ؛ تا ابد در جان و شمعی ز نور افروختند ؛
وان دلیرا کز برای وصل او پرداختند ؛ همچو بارش در دو
عالم دیده کان بر دوختند ؛ پس در این منزل چگونه
تا بحجر آرند بازش ؛ بیدلان کاندران منزل بوصل آموختند ؛
لاجرم چون شمع گاه از هجر او بگداختند ؛ گاه چون پروانه
بر شمع وصالش سوختند ؛ در خرابات فنا ساقی چه جام اندر
فکند ؛ هرچه بود اندر دو عالم شان بمی بفروختند ؛
تمهید پنجم و اما واعظان و مذکران از علما پس ایشان طایفه
می باشند که مشغول بوعظ مردمان و بامر معروف و نهی از منکر
بخصوصه می باشند و معنی موعظه امر معروف است و تشویق
و ترغیب نمودن در آن و امیدوار نمودن بنده کان را
برحمت خداوند و نهی از منکرات و تهدید و تخویف نمودن
از آن و ترسانیدن بنده کان را از سخط خداوند چنانکه جناب
امیر المومنین صلوات الله علیه فرمودند که الا اخبرکم بالفقیه

حق الفقیه

حق الفقیه من لم یقنط الناس من رحمة
الله ولم یؤمنهم من عذاب الله ولم یرخص
لهم فی معاصی الله ولم یترک القرآن رغبة
الی غیره یعنی آیا خبر ندهم شما را بفقیه حق فقیه و عالم درست
و تمام آن کسی است که مایوس نگرداند مردمان را از رحمت خدای
و ایمن نگرداند ایشان را از عذاب خدای و رخصت ندهد ایشان را
در معصیت خدای و ترک نکند قرآن را بنحویکه راغب و متمسک
بغیر آن از کتابهای دیگر باشد و این طایفه واعظان چهار صنف
می باشند دو تای از آن هالک و مهلک و دو تای دیگر ناجی
و فایز میباشند اما آن دو که هالک اند پس اول آنست که فضل
مشیخه چند از سخنان مصنوع و مسجع بلا معنی یاد گیرند
که هیچ گونه دخل در علم دین و آخرت و ارشاد و هدایت
ندارد و زبان بدان جاری گردانند و در آن ورزش نمایند
و بقصد قبول خلق و جمع مال در اطراف و بلاد میگردند
و بصد گونه تصنع و تشیادی و بوالعجبی و رنگها و نیرنگها در آیند

تا چگونه که مقصود دنیوی را حاصل نمایند و بر سر منابر
بمداحی سلاطین و ملوک و امرا و وزراء و صدور و اکابر
و اصحاب مناصب و ائمه جماعت و قضاة و حکام مشغول شوند
و فاتحه و دعای خیر برای آنها گویند و آنها را بدین وسیله
منظور و معین خود نمایند و حکایتهای دروغ و احادیث
موضوع و مطعون روایت کنند و گویند که حدیثی است صحیح
و خلق را بامیدهای دروغ و مذموم امیدوار نمایند و بر خوبی
آمد ایشان سخن گویند و ایشان را در بدعت و ضلالت اندازند
و بسیار باشد که بهانه و باسم تعزیه جناب امام حسین علیه السلام
یا باسم اینکه من مقلد فلان مجتهدم و رساله او را در دست
دارم یا باسم اینکه زوارم و بامثال این صور نهادر می آیند
چنانکه در این زمانها بسیار و فراوان میباشند و عالم گیر
شده اند و لهذا با علماء حقه که با فعال و گفتار آنها خلیفا
نمی شوند و تبعیت نمی کنند عداوت می ورزند و افترا
می بندند و بر سر منبر گدائیها میکنند بهانهای
مختلفه

مختلفه و متصنعه و توزیع بر مردمان میکنند و چراغ اول
و دویم قرار میدهند و هر چرا غیر ابسم یکی از ائمه علیهم السلام
نامزد میکنند و از ظالمان و دیگران مال میگیرند و شاید
از درویشی که شام شب ندارد باکراه و بحکم می ستانند
و شاید که بر اکثر آنها خمس و زکوة واجب میباشد و علاوه بر ترک
دادن آنها خمس و زکوة را از مردمان میگیرند و حرام را میخورند و می پوشند
و گاه باشد تعصبها و فتنه کشتنها انگیزند و عوام را بر تعصب و فتنه اغوا کنند
باسم دینداری و جهاد و تقویه دین اینها از عالم و واعظ بزبان
و جاهل و ناواعظ در دل و آتش افروز جهنم میباشند رباعی
گفتی که بوقت مجلس افروختنی : آیا چه نکتهاست بر دوختنی :
ای بیخبر از سوخته و سوختنی : علم آمدنی بود نه آموختنی : دویم از این
قسم مالک آنست که عالم و واعظ بدل و بزبانست و صالح و متعبد
است و از بدعت و دروغ و افتراء اجتناب مینماید و همه
اقوال و افعال او از روی احادیث و آیات و بصیرت علماء
می باشد و بر جادهٔ شریعت است خلق را بوعظ و نصیحت و حکمت

بسوی خدای میخواند و شریعت و دین و تقوی و ورع
و زهد در دنیا و رغبت در آخرت دلالت مینماید و ایشان را
ایمن از عذاب و مایوس از رحمت خداوند نمیگرداند و رخصت
در معاصی نمیدهد و آنچه گوید حق گوید و لکن برای حق و باخلاص
نگوید بلکه دل او بطمع در خلق و محبت دنیا و جمع کردن مال
آلوده و گرفتار است و دین را بدنیا می فروشد و سابقا
حدیث اینکه عالمیکه محب دنیا باشد قطاع الطریق بندگان
میباشد و نباید که او را واسطهٔ هدایت قرار داد شنیدی و این
حدیث نبوی را بشنو که فرموده است که علماء هذه الامة
رجلان فرجل آتاه الله علما فبذله للناس
ولم یأخذ علیه طمعا ولم یشتر به ثمنا
فذلک یصلی علیه طیر السماء وحیتان
الماء ودواب الارض والکرام الکاتبون
یقدم علی الله یوم القیمة سیدا شریفا
حتی یرافق المرسلین ورجل آتاه الله علما

فی الدنیا

95

فی الدنیا فضن به عن عباد الله واخذ علیه
طمعا واشتری به ثمنا فهذا یعذب حتی
یفرغ الله من حساب الخلائق یعنی آنکه علماء این امت
دو صنفند یکی مردیست که خداوند داده است باو علمی را
و بذل نموده است او را برای مردمان و طمعی در بذل و نداده
و نفروخته است او را بثمن و بمال دنیا پس این صنف صلوات
می فرستند براو مرغهای هوا و ماهیان دریا و جنبندهای زمین
و کرام الکاتبین و وارد میگردد بر خداوند در روز قیامت
در حالیکه سید و شریف است یعنی آقا و مکرم نموده شده است
تا اینکه مرافقت مینماید با پیغمبران مرسل و یکی دیگر مردیست
که خداوند داده است باو علمی را در دنیا و باخلاص و بدون طمع
بخلق به بندگان بذل نمیکند بلکه در بذل آن طمع دارد
و آن را بثمن و بدنیا میفروشد پس این صنف معذب بعذاب خدا نموده
می شوند تا وقتیکه فارغ بشود خداوند از حساب خلایق
و آن وقت او را با اشقیا دیگر داخل در جهنم نمایند و حدیث

اینکه علماء عاملین بعلم خود هلاک نکنند الا المخلصین نیز شنیده
ومشهوراست وآیه وما امروا الا لیعبدوا الله
مخلصین له الدین را نیز خوانده و حدیث ان
الله یروج هذا الدین باقوام لا خلاق لهم
فی الآخرة نیز در شان این طایفه است و سابقا مذکور شد و
شیخ ابوطالب مکی در کتاب قوت القلوب روایت نموده است
که بود مردی که خدمت میکرد حضرت موسی را علی نبینا و علیه السلام
و همیشه برای خلق حدیث میگذرانید و میگفت که خبر داده است
مرا موسی صفی الله و موسی نجی الله و موسی کلیم الله تا اینکه صاحب
ثروت شد و مال او بسیار گردید و بعد آن حضرت او را ندید
و تفقد و سؤال از او می فرمود و نمیدید تا اینکه یک روز
یک مردی آمد در خدمت او و در دست او خنزیری بود و در گردن او
ریسمان سیاهی بود پس آن حضرت از او پرسید که فلان
کس را می شناسی عرض نمود که بلی و همین خنزیر است که در دست
منست پس آن حضرت طلب نمود از خداوند که او را بحال اول بر گرداند

تا از او بپرسد

تا از او بپرسد که سبب مسخ شدن او چه بوده است و خداوند فرمود
که اگر مرا بخوانی بدعائی که آدم و من بعد از او مرا بآن خوانده اند اجابت
ترا می نمایم و او را بحال اول بر می گردانم ولکن ترا خبر میدهم
بسبب آنکه این غضب را باو نمودم بجهة این بود که این مرد طلب مینمود
دنیا را بدین و دین فروشی می نمود و اما آن دو که ناجی و فایز
میباشند پس یکی از آن دو از علماء بعلم ظاهر است و دیگری از علماء
بعلم ظاهر و باطن هر دو که هر دو صنف مشغول بوعظ و ترغیب در حسنات
و تهدید و ترهیب از سیئات میباشند و مردم را از بشارت رستگاری
می نمایند و آنها را برحمت خداوند امیدوار و از نقمت او میترسانند
و هر دو در علم و عمل درست و تمام میباشند و در وعظ و ارشاد
مردمان اصلا طمعی در کسی ندارند و اجری از کسی نمیخواهند و مضمون
قل لا اسئلکم علیه اجرا که شیوه و طریقه اخلاص و رضا
جوئی خداوند در امر خلاف خود مشغولند و بفرموده ان اجری
الا علی الله که پیغمبران می فرمودند طمع و امید ایشان
در امر وعظ و نصیحت در رحمت خداوند و با جر و ثواب او میباشد

[illegible]

و مرتبهٔ خلافت خدای و وراثت انبیاء و ائمه ثابت و مستحقند
و لهذا از شقاوت و هلاکت دور و طایفهٔ دیگر نجات یافته‌اند و بفوز
و سعادت ابدیه رسیده‌اند و زیاده بر آیات و احادیثی که در شأن
و فضیلت علماء وارد شده است و قدری از آنها سابقاً مذکور شد
این احادیث دیگر که در شأن و فضیلت ایشانست نیز در اینجا ذکر
میشود در حدیث نبویست که نعم العطیة و نعم الموعظة
یعنی موعظه خوب عطیه و خوب هدیه است که بغیر داده میشود
و خداوند بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام فرمود که تعلّم الخیر
و علّمه من لا یعلمه فانی منوّر لمعلّمی الخیر
و متعلّمیه قبورهم حتی لا یستوحشوا بمکانهم
یعنی تعلیم بگیر خیر را بدرستیکه من نور دهنده و روشن
نماینده‌ام از برای یاد دهنده و یاد گیرنده خیر قبرهای ایشان را تا آنکه
مستوحش نباشند در منزل خودشان و از جناب رسول خدا
صلوات الله علیه و آله سؤال نموده شد که دو نفرند که یکی نماز فریضه
خود را مینماید و می‌نشیند و تعلیم مینماید مردمان را بخیر و

ودیگری

97

و دیگری روز را روزه میگیرد و در شب تهجد می‌نماید کدام
یک افضل میباشند پس فرمودند که فضل اول بر دوم مثل
فضل منست بر ادنی و پست‌تر شما ها فرمودند که ما تصدّق
المؤمن بصدقة احبّ الی الله من موعظة
یعظ بها قوما یتفرّقون و قد نفعهم الله
بها یعنی تصدق ننموده است مؤمن صدقه را که محبوب‌تر
باشد بسوی خداوند از موعظه که وعظ نماید بآن قومی را و از مجلس او
برخیزند و حال آنکه خداوند نفع رساننده باشد بایشان بسبب
آن موعظه و خداوند مدح فرموده است حضرت اسمعیل را و فرموده
و کان یأمر اهله بالصلوة و الزکوة و کان
عند ربه مرضیا و پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است
که احبّ المؤمنین الی الله تعالی من نصب
نفسه فی طاعة الله و نصح لامة نبیه
و تفکر فی عیوبه فاصلحها و علم یعنی محبوب فعمل
ترین مؤمنین بسوی خداوند تبارک و تعالی مؤمنی است

که وا او خود را در طاعت خداوند و نصیحت نماید امت پیغمبر
خود را و تفکر نماید در عیوب خودش و اصلاح نماید
آن عیوب را و عالم بشود و عمل بکند و فرموده‌اند که اجود
جودها خداست و من اجود بنی آدم میباشم و اجود بنی آدم بعد از
من کسی است که تحصیل نماید علمی را بعد از آن نشر نماید آنرا
و بخلایق برساند و این مرد در روز قیامت مبعوث میشود
و یک امتی است بتنهائی یعنی از شدت مرتبه و تشخص احتیاج
تبعیت احدی ندارد و باری فضیلت و مرتبه این طایفه
از حد گذشته و در تلو مرتبه پیغمبران و بالاتر از مرتبه مفتی میباشد
چونکه وعظ نمودن اشرف مرتبه و آخر کمال فتوی دادن و تعلیم
نمودنست و حق این طایفه بر مردمان شدیدتر است از حق
مفتیان و این دو طایفه الهیه که چونکه ارشاد و عمل موعظه ایشان
از دل و از روی اخلاص و بدون غرض میباشد و بمضمون
الا من اتی الله بقلب سلیم دل ایشان مقرون با خلاص
و سالم از طمع و ریا و شک و شرک میباشد و لهذا کلام و موعظه

ایشان

ایشان تاثیر میکند و بدل میرسد و بنده‌گان بآن
متشفع میگردند و عمل خلاف ایشان مر خداوند و انبیاء
متمثر میگردد و لیکن تاثیر کلام و موعظه آن یکی که عالم بعلم
ظاهر و باطن هر دو میباشد بمراتب سریع‌تر و شدیدتر
میباشد چونکه کلام و موعظه آن از عالم بالاتر از دل و از عالم مشاهده
و عیان که عالم روح میباشد صدور مییابد و سرتاپای
او همگی وعظ و کلام شده است و از اینجاست که حواریین از
حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام پرسیدند که مجالست
با که نمائیم پس آنحضرت فرمودند که من یذکرکم الله رؤیته
و یزید فی علمکم منطقه و یرغبکم فی الآخرة
عمله یعنی مجالست نمائید با کسی که همان دیدن او شما را بیاد
و ذکر خداوند بیندازد و زیاد نماید در علم شما نطق و کلام او
و راغب بگرداند شما را در آخرت همان عمل و کردار او و وارد شده
ایضا که العالم من یؤدب الناس بفعله قبل قوله
یعنی عالم آن کسی است که تادیب نماید مردمان را بکردار خود پیش از گفتار

يحببكم الله ميرسانند و ديده هر كس بجمال كمال اين طايفه نمى افتد
و در زير قباب اوليائى تحت قبابى لا يعرفهم
غيرى مستور و مجهول القدر ميباشند ، بالجمله مردان هش
زنده بجان مى گرند : مرغان همه آشيان آشيان دگرند :
منكر تو بدين ديده بدبينشان كاينشان : بيرون ز دو كون
در مكان دگرند : عامه خلق از ايشان همين سبيه و ريش را بينند
كه قياس احوال ايشان با عالمى از علما و واعظى از واعظان بشمرند و بيش
ندانند و غافل شده اند از اينكه لا يقاس الملئكة
بالحدادين دانه كشش دل خردمند است : كه از اين بنك
تا بدان چند است تنبيه تتميم و اما قاضيان يعنى حاكمان شرع
پس آنها از جمله علما اند كه شغل و عمل ايشان مخصوص بحكم كردن
در ما بين مردم ميباشد و معنى حكم جارى نمودن فتوا و كلى
يعنى كليات علم بر محال و مواضع مشخصه و معينه آنها مثلا فتوى و
علم اين است كه غصب جايز نيست و حرام است و اگر كه احدى غصب نمايد
بايد كه مال مغصوب را بصاحب آن رد نمايد و حكم اين است كه حاكم و قاضى

سبو حكمه اين مرد صوفى نيست تا نسبه و نسبت از خود

ابد

بزيد بخصوصه ميگويد كه غصب مكن و بغاصب بخصوصه ميگويد
كه مال را بصاحب آن رد نماى و از اينجا معلوم ميشود كه مرتبه قاضى
بالاتر از مرتبه واعظ است و هر دو بالاتر از مرتبه مفتى مى باشند
چونكه قضا و وعظ آخر مرتبه و آخر كمال و بروز علم و فتوى
دادن ميباشد و لهذا اقسام و شروطى كه از براى طايفه مفتيان
مذكور شد از براى واعظان ميباشد با زيادتى و اقسام و شروطى كه براى
واعظان ميباشد و مذكور شد همگى از براى حكام و قاضيان نيز ميباشد
با زيادتى و امر حكم و قضا عظيم و خطير است و از ميان علما كه
خلفاء الله و ورثه انبيا مى باشند حاكم و قاضى خليفه اعظم ميباشد
و اگر كه با آداب و شروط حكم و قضا و خلاف متصف و متادب باشد
درجه و مرتبه او درجه و مرتبه اوصيا خواهد بود و الا در اسفل دركات
اشقيا ميباشد چنانكه فرموده جناب امام جعفر صادق عليه السلام
است كه اتقوا الحكومة فان الحكومة انما
هى للامام العالم بالقضاء العادل فى المسلمين
لنبى او وصى نبى يعنى به پرهيزيد از منصب حكومت و قضا

بدرستیکه حکومت و قضا اینست و جز این نیست که از برای امامت
که عالم بقضاء و بحکم کردن و عادل در میان مسلمانان باشد
و از برای پیغمبر است یا وصی پیغمبر و جناب امیر المؤمنین علیه السلام
فرمودند بشریح قاضی که یا شریح قد جلست مجلسا لا
یجلسه الا نبی او وصی نبی او شقی
یعنی ای شریح بتحقیق که نشستۀ در مجلسی و منصبی که نمی‌نشینند در آن
مگر پیغمبری یا وصی پیغمبری یا شقی و در حدیث نبوی است که
القضاة ثلثة واحد فی الجنة واثنان
فی النار فالذی فی الجنة رجل عرف الحق وقضی
به واللذان فی النار رجل عرف الحق فجار
فی الحکم ورجل قضی للناس علی جهل یعنی
آنکه قاضیان و حاکمان سه فرقه اند یکی در بهشت و دو ی
در جهنم میباشند پس آن یکیکه در بهشت است مردیست که
شناخته است حق را و حکم بهمان حق نموده است و دو یکه
در جهنم میباشند مردیست که شناخته است حق را و بجور حکم

نمو

١٠١

نموده و بحق حکم نکرده است و مردیست که حکم برای مردمان
کرده است از روی جهل و بغیر علم و بدون شناختن حق
یعنی خواه آنکه بحق حکم نماید یا بجور و باطل پس بالاخره چهار فرقه
میشوند چنانکه در حدیث جناب امام جعفر صادق علیه السلام
تصریح بچهار شده است و فرمودند که القضاة اربعة
ثلثة فی النار وواحد فی الجنة رجل قضی
بجور وهو یعلم فهو فی النار ورجل قضی
بجور وهو لا یعلم فهو فی النار ورجل
قضی بالحق وهو لا یعلم فهو فی النار ورجل
قضی بالحق وهو یعلم فهو فی الجنة یعنی آنکه قاضیان
چهار فرقه اند سه در جهنم و یکی در بهشت میباشد مردی که حکم
بجور و باطل نموده است و او میداند حق را پس او در جهنم است
و مردی که حکم بجور نموده است و او نمیداند حق را او نیز در جهنم است
و مردی که حکم بحق نموده است و او میداند حق را پس او در بهشت است
پس قاضیان بحکم این حدیث چهار فرقه میباشند فرقه اول

فرقه

که حکم بجور و باطل مینماید و علم دارد و حق را میداند و بجهنم میرود
آنست که بسبب غلبهٔ هوای نفس و ریا و خلق پرستی و حب دنیا و
طول امل و میل و رغبت در زینت و زخارف دنیا و فراموشی آخرت
تارک علم خود شده و عمل بعلم خود نکرده و در خلافت و امانت خیانت
نموده است فرقهٔ دویم که حکم بجور و باطل مینماید و علم ندارد و حق را
نمیداند و بجهنم میرود آنست که بسبب اسباب مذکوره حب جاه
و ریاست نیز براو غالب شده و غاصب حق و منصب اهل علم و قضا
گردیده و هوای نفس خود را خدای خود قرار داده و در بندگی
آن مشغول میباشد والانحن گفتن و حکم کردن بدون علم معنی
ندارد و جمیع حرکات و سکنات خدای بر است باید که بعد از علم
بحسن و قبح آنها باشد و اما فرقهٔ سیم که حکم بحق نموده و او علم ندارد
و حق را نمیداند و بجهنم میرود پس سبب آنست که هر چند حکم او بحق
و موافق واقع است لکن چونکه بدون علم میباشد معلوم
میشود که بمقتضای هوای نفس نیز بوده و باخلاص و بمقتضای
رضای خداوند نبوده و شرط آخر و جزو اعظم عبادات و کردن

وکردن امر خلاف

و کردن امر خلاف اخلاص و مخالفت نفس میباشد و علماء
عاملین هالک میباشند مگر مخلصین چه جای اینکه با عدم اخلاص
علم نیز نداشته باشد و در حدیث است که در زمان بنی اسرائیل بود
یک قاضی که علم داشت و حکم نیز بحق میکرد و در وقت مردن بزوجه
خود گفت وقتی که مردم مرا غسل بده و کفن بنمای و روی مرا بپوشان
که بدی نبینی پس چونکه مرد آن زن بنحویکه گفته بود عمل کرد و بعد از
زمانی روی او را باز نمود ناگاه دید که کرمی دماغ او را پارچه پاره
میکند پس بسیار ترسید و چونکه شب داخل شد او را در خواب
دید و گفت که از آنچه دیدی او ترسیدی گفت بلی گفت آنچه
دیدی و ترسیدی بجهت برادرت بود فلان کس بود که دعوی
با کسی داشت و آمدند در نزد من بمرافعه و من در دل خود گفتم که خداوندا
حکم را بطرف او بگردان و چونکه نظر و تامل در دعوی ایشان
نمودم بمقتضای علم و بحق حکم نیز بطرف او واقع شد و حکم
بعلم و بحق بود و لیکن چونکه میل و هوای نفس با آن موافق داشت
بآنچه دیدی مبتلی گردیدم پس هرگاه منسوب شدن خلاف اخلاص

بهوای نفس عمل را چنین فاسد میکردانند پس چگونه خواهند بود
عمل و حکمی که بهوای نفس محض باشد باری این چنین فرقه
از اهل خیانت میباشند و ظلم در خلاف نموده اند و مخالفت
فرموده خداوند که فرموده است إِنَّ اللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ
تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ
بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ کرده اند و امانات
وحق حکومت را باهل آن وا نگذارده اند و حکم در مابین مردمان
بعدل و بحق و باخلاص که آخر معنی عدل و حق است ننموده اند
و از اهل جهنم میباشند و جناب امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده اند که آسیائی است در جهنم که میگردد و آرد میکند جبابره و قرا
سلاطین ظلمه را و وزراء خیانت کار را و علماء بی عمل را و قاضیان
جور نماینده در حکم و قضا را و چنانکه در حدیث دیگر فرموده اند
که میراثها از حکم ایشان گریه میکنند و خونها فریاد میزنند
و بحکم ایشان فروج حلال و حرام میشود و حرام حلال
میگردد و حقوق کافه خلایق از حق مالی و نفسی و عرضی همگی

در کردن

١٠٣

در کردن ایشانست و بسبب جهل و هوای نفس و خلق پرستی رشوه
میگیرند و کتابت سجلات و عقود و انکه قباله میبندند و اجرت
میگیرند و عمال و نواب و اطراف بمال و برشوه می فرستند
و شاکردها را مستولی مینمایند تا در ابطال حقوق و احقاق باطل
سعی کنند و رشوها بگیرند و شهود زور را بتراشند و اموال
ایتام را پامال کنند و بخورند و تصرف در مال وقف نمایند
و اموال وقف و خمس و زکوة و سایر صدقات و مناصب و مساجد
و مدارس را بغرضها و مرضها و رشوها از اهل و مستحق آن میگردانند
و بنا اهل میدهند و اهل دین را تقویت نمیکنند و امر
بمعروف و نهی از منکر را مهمل میگذارند و غمخوارگی اهل دین
و ابواب البر نمیکنند و هر یک از اینها سبب مستقلی است
از برای دخول و خلود در جهنم و قاضی دین دار و نجات یابنده
بسیار بسیار کم یاب میباشند و از اینجاست که فرموده اند که
مَنْ جُعِلَ قَاضِيًا فَقَدْ ذُبِحَ بِغَيْرِ سِكِّينٍ یعنی
کسیکه منصب قضا باو داده شود پس بتحقیق که سر بریده شده است

بغير كار و مراد آنست كه هلاك شده است بانواع هلاكتها و محنتها
و عذابها و از اينجاست ايضا كه حاكم بغير ما انزل الله در آيات متعدده
باسم فاسق و ظالم و كافر ناميده شده است و جناب امام جعفر
صادق عليه السلام فرموده اند كه حكم دو حكم است حكم خداوند
و حكم جاهليت پس هر كس كه خطا نمود در حكم خدا هر آينه حكم نموده است
بحكم جاهليت مراد آنست كه خطاء او معفو نيست و در احاديث معتبره
بسيار وارد شده است كه هر كس كه حكم نمايد در دو درهم بجور و بغير
ما انزل الله پس او كافر بخداوند عظيم و از اهل اين آيه باشد
ومن لم يحكم بما انزل الله فاولئك
هم الكافرون و بايد دانست كه هر كس از مردمان
كه در نزد اين سه فرقه مرافعه ميبرد و بحكم و قضاى او عمل ميكند
پس كافر و مثل آن قاضى ميباشد چنانكه مضمون اين آيه و احاديث
است كه خداوند فرموده است كه الم تر الى الذين
يزعمون انهم آمنوا بما انزل اليك وما
انزل من قبلك يريدون ان يتحاكموا الى

الطاغوت

الطاغوت وقد امروا ان يكفروا
به ويريد الشيطان ان يضلهم
ضلالا بعيدا يعنى آيا نظر و تامل نميكنى اى پيغمبر
بسوى حال و ضلالت و حماقت آنچنان اشخاصيكه گمان
ميكنند انكه ايمان آورده اند بآنچه نازل نموده شده است
پيش از تو مثل توريه و انجيل و حال آنكه ميخواهند كه مرافعه
برند بنزد طاغوت يعنى حكاميكه بجور و باطل و بحكم
جاهليت و بسواى آنچه بتو نازل شده است حكم ميكنند و حال آنكه
در قرآنيكه بتو نازل شده است مامور شده اند بآنكه كافر و منكر
طاغوت باشند و ميخواهد شيطان آنكه آنها را گمراه نمايد بگمراهى
دورى كه عود ايشان به راه هرگز نشود مقصود و حاصل آنكه رجوع
بطاغوت باگمان و ادعاى ايمان با يكديگر منافات دارد چرا كه
رجوع بطاغوت كفر است و كفر با ايمان جمع نمى شود زياده
آنكه در احاديث وارد شده است كه ماليكه بحكم حكام جور گرفته
ميشود هر چند كه حق اين كس باشد بهمين سبب كه بحكم جور گرفته

شده است حرام میکردد و در احادیث ایضا منع از آن شده
و مجالست نمودن با آنها شده است چه جای اینکه در نزد آنها کسی
بمرافعه رود و اما فرقه چهارم که حکم بحق میکنند و میدانند حق را پس آن
پیغمبر و وصی او و عالم و حاکمیست که بآداب و اوصاف و شروطی که
سابقا از برای علماء حقانی دانسته شد متصف و آراسته
باشد و علم را از پیغمبر و وصی او اخذ نموده باشد و وارث آنها
باشد و باخلاص و بدون شائبه طمع و هوای نفس و بعدل
حکم نماید و آن در بهشت و با پیغمبران و اوصیاء میباشد و خلیفه
خداوند است در روی زمین و بر عکس سه طایفه دیگر مردمان
مأمور میباشند که مرافعه و رجوع باو نمایند و حکم او را
واجب و اطاعت او را مفترض دانند و امام جعفر صادق علیه السلام
در حق این فرقه فرموده است که انظروا الی من کان
منکم قد روی حدیثنا و نظر فی حلالنا
و حرامنا و عرف احکامنا فارضوا به حاکما
فانی قد جعلته علیکم حاکما فاذا حکم
بحکمنا

بحکمنا فلم یقبل منه فانما بحکم الله
استخف و علینا رد و الراد علینا الراد
علی الله و هو علی حد الشرک یعنی نظر و توجه
نمائید ای گروه شیعیان بسوی کسیکه بوده باشد از خود شماها
یعنی مردی باشد مؤمن و عادل و متقی و از اهل اخلاص و روایت
نموده باشد حدیث ما را یعنی علم را از ما اخذ نموده باشد و نظر
نموده باشد در حلال و حرام ما و شناخته باشد احکام ما را یعنی
آنکه علم او تمام و محیط و از روی معرفت و بصیرت و یقین باشد
پس راضی شوید بچنین شخصی که حاکم و قاضی شما باشد بدرستیکه من
حاکم قرار دادم او را بر شما پس وقتیکه حکم نمود بحکم ما و کسی از او
قبول ننمود پس البته جز این نیست که بحکم خداوند استخفاف شده
و بر ما رد نموده شده است و کسیکه رد نماینده بر ما باشد رد
نماینده بر خدا و بر حد شرک میباشد

باب هفتم

در بیان سلوک ارباب نعم و دولت و اصحاب اموال و ثروت
که در مرتبه چهارم خلافت از جانب خداوند جل و علا میباشند

ودر آن سه تمهیدات تمهید اول آنکه مال و نعمت و جاه
و دولت اعظم اسباب معیشت و زندهگانی کردن بندگان
و مخلوقات در روی زمین در دار دنیا و خداوند تبارک
و تعالی ارباب مال و نعمت و جاه و دولت را واسطه و خلیفه
خود فرموده است که آنها را تحصیل و حفظ و ضبط نموده
و بمواضع و مواقع آنها برسانند و بکار برند و باین وسیله
مستحق درجه و اجر و ثواب مرتبه و منصب خلافت بگردند
و در جنات عدن بدولت ابدیه و بامن و راحت و رضوان برسند
و فرموده است که ان الله اشتری من المؤمنین
انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یعنی
بدرستیکه خداوند مشتری شده است و خریده است از مؤمنین
نفوس و اموال ایشان را بثمن و بهاء و آنکه از برای ایشان بهشت باشد
و چون آنکه مال و جاه و دولت سبب اعظم و اهم در معیشت بندگان است
خلافت در مال و دولت نیز اعظم و اهم از انواع خلافتهای
دیگر است و خداوند بر و نیکی را در آن قرار داده بلکه منحصر در آن نموده

وفرموده است که لیس البر ان تولوا وجوهکم
قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن
بالله والیوم الآخر والملائکة والنبیین
وآتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی
والمساکین وابن السبیل والسائلین
وفی الرقاب واقام الصلوة وآتی الزکوة و
الموفون بعهدهم اذا عاهدوا والصابرین
فی البأساء والضراء وحین البأس او
لئک الذین صدقوا واولئک هم المتقون
یعنی آنکه بر و نیکی و عبادت و بندهگی در این نیست که بگردانید
روهای خود را بجانب مشرق و مغرب در حال نماز یعنی فخر
بقبلهٔ خود بنمائید و آنرا نیکی و بندهگی بدانید و لکن بر و نیکی
و عبادت و بندهگی در آن کسانیست که اولا ایمان بیاورند
بخداوند و بروز قیامت و معاد و بملائکه و پیغمبران و ثانیا
و بعد از آن بدهند مال را از روی اخلاص و بجهت محبت

ورضای خداوند اصحاب قرابت خود و به یتیمان و بفقراء
وبابن السبیل و بسائلین و بآنها که صاحب قرض میباشند و
کردن ایشان بسبب قرض در بند میباشند و بعد از آن برپای
بدارند نماز را و درست بجای آورند و بدهند زکوة واجبه را
و وفا کننده گان بعهد خود باشند بر وقت که عهدی
با خداوند یا با خلق بنمایند و صبر کننده گان باشند در بلاها
و شدتها و فقر و بیماریها در حال جنگ و جهاد این جماعت که این
کارها را میکنند آنان میباشند که براستی و درستی و منصف بصفات
و بندگی خود ایستاده اند و آنان میباشند که از عذاب و سخط
خداوند ترسیده و پرهیز نموده اند و در احادیث وارد شده است
که اول کسیکه داخل بهشت میشود معروف و اهل معروف است
و از برای بهشت دریست که نام او معروف است و داخل از آن
در نمیشود هیچکس مگر اهل معروف و اهل معروف در دنیا هم ایشان
اهل معروف در آخرت میباشند و بهتر از معروف هیچ چیز نیست
مگر ثواب آن و مراد از معروف جمیع انواع عبادات و تقربات

بخداوند

بخداوند میباشد خواه آنکه عبادات مالیه باشد یا بدنیه و لیکن
غالب استعمال آن در عبادات مالیه و دادن اموال بمستحقان
می باشد و چنانکه مال و دولت اعظم اسباب معیشت و زندگانی
است و خلاف آن از اعظم و اهم اسباب و وسیلهای
عبادت و بنده که و نکسب نمودن امر دین و امر آخرت و حصول
رضای خداوند و وصول بدرجات و انواع سعادات میباشد
و از اینجاست که خداوند فرموده است که وابتغ فیما آتاك
الله الدار الآخرة ولا تنس نصیبك من الدنیا
واحسن كما احسن الله الیك ولا تبغ الفساد
فی الارض ان الله لا یحب المفسدین خطاب بقارون
که صاحب مال و دولت شده است که طلب نمای بمال و دولتی که خداوند بتو
داده است دار آخرت و ثواب و سعادت را فراموش منمای
نصیب و بهره خود را از دنیا و مال آن و نیکی بنمای بخود چنانکه
خداوند نیکی بتو فرموده است و طالب فساد در روی زمین
مباش بجهت آنکه خداوند دوست نمیدارد مفسدین را ما حصل آنست

[illegible]

که نصیب و بهره انسان از دنیا و مال آن همان صرف نمودن است
در عبادات و ثواب آخرت و نیکی کردن بخود منحصر در چنین
صرفی و چنین عملی میباشد و صرف نمودن مال را در غیر عبادات
و امر آخرت مثل صرف نمودن آنرا در معاصی یا گذاردن
و ذخیره کردن آن را فساد در روی زمین و افساد در مال میباشد
و از اینجاست که در حدیث قدسی وارد شده است که یا ابن
آدم الی کم تقول مالی مالی ما لک من مالک الا ما وَمالی
اکلت فافنیت او لبست فابلیت او تصدقت فابقیت
یعنی ای فرزند آدم تا کی میگوئی که مال من و مال من نیست
از برای تو از مال تو مگر آنچه را که بخوری و بخوردن فانی گردانی
یا بپوشی و بپوشیدن کهنه گردانی یا تصدق نمائی و بتصدق
نمودن برای خود باقی بگذاری و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله
باصحاب خود فرمودند که کدام یک از شماست که مال
خود را از مال وارث خود دوست تر میدارد پس آنحضرت فرمود
که مال شما آنست که بآخرت می فرستید و مال وارث شما آنست

همه گفتند که ما همه مال خود را از مال وارث خود دوست تر میداریم صح

که در اینجا وامیگذارید و در حدیث است که جمعی از فقرا بآن
جناب عرض نمودند که توانگران و مالداران نعمت دنیا و آخرت را
مالک شدند و مثل ما نماز و روزه را میگذارند و زیاده چون
مال دارند زکواة و صدقات و مبرات و حج و جهاد و آزاد
کردن بنده و امثال اینها را میکنند و ما بسبب نداشتن
مال آن اعمال را نمیکنیم آنحضرت فرمودند که بشما تعلیم نمایم
چیزی را که بهتر باشد از صرف نمودن تمام اموال دنیا در راه
رضای خداوند و گفتن تسبیحات جناب فاطمه زهراء علیها السلام
با یکصد مرتبه لا اله الا الله بعد از هر فریضه نماز بایشان
تعلیم فرمودند چون مالداران شنیدند نیز بآن عمل میکنند
و اعمال خیری را که ایشان بواسطه اموال خود میکنند ما نمی توانیم
نمود پس آنحضرت فرمودند که ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء یعنی داشتن اموال فضل خداوند است و بهر
کس که میخواهد میدهد یعنی هر کس که او را خلیفه خود در اموال دانسته
و خواسته است باو میدهد پس از این تقریرات معلوم شد

[illegible]

که صاحب اموال منصب خلافت الهی دارند و باید که چنانچه خود
ایشان مملوک‌اند اموالی که در دست ایشان میباشد
آنرا بحکم العبد وما فی یده کان لمولاه از خداوند بدانند و او را مالک و خود را وکیل و خلیفه و مباشر
در تصرف آن دانند و بنحویکه بایشان امر شده است آنها را
در مواقع آن صرف کنند و حبس ننمایند و ذخیره نکنند
و اولا خمس و زکوة واجبی آن را که از جمله علامات و حدود اسلام است
که اگر تعلق بآن بگیرد بیرون کنند و بعد نفقه خود را و عیال
واجب النفقه را از آن بدهند و بعد بحکم آیه سابقه حقوق ذوی
القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل و هر سائلی و هر محتاجی
و حق همسایگان و آشنایان و قرض داران از آن بدهند
و بعد از آن آنچه بماند در سایر مبرات و خیرات و باقیات الصالحات
مثل وقف کردن املاک و ساختن مساجد و مدارس و پل و رباط
و امثال آنها و ضیافات و تحف و هدایا و حفظ عرض و دین و نفس
و مال بدادن اموال ظلمه و امثال اینها صرف نمایند و باید که همگی

اینها

اینها بنیت اخلاص بر وجه خلاف و بدون ریا و سمعه و تفاخر
و مباهات و تکبر و رفع و ابراء و منت و توقع ثنا و حب صیت
و شهره و لاف و ریاست و جاه و مکر و خدعه و بدون اسراف
و تبذیر و تقتیر بوده باشد و آداب مستحبه و مکمله را نیز در آنها
بجای آورند مثل دادن قبل از سؤال و مبادرت و تعجیل
نمودن و تعیین کردن از برای هر روز و هر هفته و هر ماه چند
و تعیین کردن اوقات مخصوصه را از برای دادن غیر آن مثل وقت
عشاء و شب جمعه و ماه رمضان و ایام ذی الحجه و عید غدیر
و پنهانی و در پرده دادن و غیر آن و اهل فضل و کمال و تقوی را
مقدم داشتن و دادن انسب و اطیب مال و دادن تا بجد دفع
فقر و حصول غنی و دست خود را بوسیدن و التماس دعا از سائل
نمودن و عطیه خود را قلیل شمردن و بسیار ندانستن و بسا
آدابی دیگر که در مواضع آنها مذکور است و این مختصر گنجایش ذکر
آنها را ندارد و در حدیث نبوی است که هر کس کسب نماید مال
حلالی را پس محفوظ بدارد با آن آبروی خود را یعنی طمع در خلق

نماید و کَلّ و ثقل بر غیر نشود و نفقات و حوائج خود را بآن بگذارند
وصلهٔ رحم خود را بآن بجای آورده بهر پرستی بنماید بآن
همسایهٔ خود را همراه به ملاقات بنماید خدای را در روز قیامت
وحال آنکه روی او مثل ماه شب چهارده میباشد و هر کس
که مال حرام پیدا بد و کسب کند و بآن تفاخر و تکاثر و ریا بنماید بهر آینه ملاقات
میکند خدا را در روز قیامت در حالتیکه خداوند بر او غضب
دار میباشد **تمهید دویم** بدانکه تمام امتعه و اسبابیکه در دنیا
میباشد و خداوند به بندهگان عطا فرموده است دو وجه دارد
و دو جهه میباشد خصوصاً مال و نعمت و جاه و دولت تو بآنها
تکسب امر آخرت و اخلاق حسنه و حمیده و کمال انسانی
و تکسب امر دنیای فانی و اخلاق سئیه و رذیله و نقصان
انسانی هر دو میتوان نمود و بمنزلهٔ مس میباشد در علم کیمیا
و چون اکسیر علم اکسیر کیمیا باشد هر چند مس بیشتر باید زر را
بیشتر حاصل نماید و بواسطهٔ اکسیر سیاهی و کدورت و خفت
و بی ثباتی را از آن زایل کنند و سرخی و صفا و ثقل و ثبات

درآن حاصل نماید و زر خالص گردد و یکی مقصد بایشتر گردد
در مال و منال و جاه و دولت دنیویه نیز چند صفت ذمیمه
و آفت مشوشه قبیحه میباشد که اگر صاحبان آن آنها را
از آن زایل سازند و بجای آن صفات و خصایص محموده
بگذارند و حاصل کنند کیمیا گر نموده باشند که بسعادهٔ ابدیه
و دولت سرمدیه برسند و اما صفات و آفات ذمیمه که
در مال و جاه و از جهت دنیویه میباشد و بسبب آن عارض بر
صاحب آن میشود ده خصلت است **اول** که خداوند فرموده است — طغیانست
إِنَّ الْإِنسَانَ لَيَطْغَىٰ أَن رَّآهُ اسْتَغْنَىٰ و طغیان و سرکشی
و دوری از خداوند است **دویم** بغی است که فرموده است
وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي
الْأَرْضِ و بغی ظلم بر عباد و فساد در بلاد است **سیم**
اعراض است که فرموده است وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِ
نسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ و اعراض روگردانیدن
از خداوند و مشغول شدن بهوای نفس و کفران نعمت است

وچهارم عجب وتکبر است چنانکه فرعون را عارض شده بود وگفت
أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي
پنجم تفاخر است که فرموده است که وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وتفاخر
کردن بر اقران وترفع بر اخوان وفراموش کردن خود وخدا
ششم تکاثر است که فرموده است که أَلْهَاكُمُ التَّكَاثُرُ
وتکاثر مباهات ولاف زدن بر بسیاری مال واز غافل شدن
از حق است هفتم مشغولیت است که فرموده است شَغَلَتْنَا
أَمْوَالُنَا ومشغولیت ضایع نمودن عمر است در جمع وحفظ
مال وصرف وخرج آن در مقصودات دنیویه ومستلذات
وتمتعات حیوانیه وبهیمیه هشتم بخل است که فرموده است
وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ
مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَهُمْ
وبخل منع نمودن حقوق ونفقه مالست در خمس وزکوه ودر نفقه
واهل وعیال وصله ارحام وحق اخوان وهمسایه وسایل وضعیف
وتعهد غربا وفقرا وامثال اینها نهم تبذیر است که

فرموده است

111

که فرموده است که إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ
الشَّيَاطِينِ وتبذیر اسراف نمودن در خرج
وانفاق است بر خلاف رضا وفرمان خدای ودر مطالبی
که صلاح نفس ودین وبدن در آن نباشد مثل صرف کردن
مال در طلب جاه ومنصب وشهرت ومدح وثنای خلق و
انفاق نمودن بر سفهای وفساق وظلمه ومبالغه نمودن
در اتلاف آن در ماکولات ومشروبات وملبوسات ومساکن
ومناکح وباغ وکوشک وایوان وتکلف در ظروف واوانی
وفرشها وپردها ومرکوبها وآلات خانه ودر کنیزان
وغلامان وخدم وحشم وملازمان وسایر اخراجات که
زیاد از حد کفایت وحد معروف است ودر هیچ یک
از آنها صلاح نفس وبدن ودین نمی باشد دهم غرور است
که فرموده است لَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا
يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ وغرور دل بدنیا نهادن
وفریفته شدن بزینت وزخارف واموال آن وفراموش

نمودن مرگ و قبر و برزخ و حساب و کتاب و صراط و میزان
و ثواب و عقاب و جنت و نار و غافل شدن از خشیت
و هیبت و عظمت و جباری خداوند و امیدوار گردیدن
در رحمت و کرم او بدون اطاعت و بدون رجوع و بازگشت و توبه
و مبتلی شدن بطول امل و امید بقاء و بودن و ایمن ماندن
از زوال نعمت و حلول نقمت اینها همگی آفات و خصلتهای
ذمیمه ایست که در آمدن مال عارض انسان میگردد و محک
و فتنه او می شود چنانکه فرموده است که اِنَّمَا اَمْوَالُکُمْ
وَاَوْلَادُکُمْ فِتْنَةٌ پس هر صاحب مال و دولتی
که بمساعدت سعادت و رفاقت توفیق متابعت حدود
شریعت و حدود مال داری را نماید و خود را از شر مال
و جاه و آفات آن نگاه دارد و تنقیه کند زر و طلا را
از برای مال و نفس خویش حاصل نماید از آن مال منتفع شده
و آن را در امر آخرت و کمال نفس خود صرف کرده و بر جادهٔ
منصب خلافت باقی و برقرار مانده و محل نِعْمَ الْمَالُ الصَّالِحُ

مع الرجل

مَعَ الرَّجُلِ الصَّالِحِ گردیده است مقصد سیم و اما
صفات حمیده و خصال محموده که بسبب مال و از جهت الخیریه
عارض صاحب مال میگردد و بآن سبب مال و خود بهره ور
صالح و نیکو می شوند پس آنها نیز ده خصلت است
اول علو همت است و علو همت عبارتست از گذشتن
حیوة دنیا و زینت و زخارف آن و زهد نمودن در آن
و خواستن و استعمال نمودن اموال و امتعهٔ آن را برای
آخرت و رضای خداوند نه خواستن خداوند و آخرت را
برای دنیا و اموال آن و خداوند فرموده است که مَنْ کَانَ
یُرِیدُ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا وَزِینَتَهَا نُوَفِّ اِلَیْهِمْ
اَعْمَالَهُمْ فِیهَا وَهُمْ فِیهَا لَا یُبْخَسُونَ دویم عفت
یعنی عفیف النفس باشد و بواسطهٔ مال و جاه ابواب شهوات را
بر خود باز نکند و نفس را از شهوات بطنیه و فرجیه منع
نماید و باز دارد و از جمله اِسْتَمْتَعْتُمْ بِخَلَاقِکُمْ کَمَا
اسْتَمْتَعَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکُمْ بِخَلَاقِهِمْ

سیم توجه بحق و رغبت در آخرت است یعنی آنکه مال را وسیلهٔ
روی آوردن بخدای و بطاعت او و مشغول شدن
به توشهٔ آخرت بگرداند و از توجه و حب مال روی بگرداند
وجهت وجهی للذی فطر السموات
والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین و ابرا
شیوه و مقصود خود قرار دهد و مال و جاه را عدو خود و خدا را
دوست خود داند و فرموده فانهم عدو لی الا رب
العالمین را فراموش نکند چهارم شکر است یعنی قانع
و راضی شدن بعطاء خداوند و مال و نعمت را از او دیدن
و صرف نمودن آن را در مواقعیکه خدای قرار داده است فرموده است که
فکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا واشکروا
الله ان کنتم ایاه تعبدون ولئن
شکرتم لازیدنکم پنجم تواضع است و من تواضع
لله رفعه الله و تواضع خودشناسی و فروتنی است
و اینکه بداند که اصل او اول تراب و قطرهٔ منی بوده و آنچه

براو

113

براو افزوده است از قوت و شوکت و مال و دولت و عقل و کیاست
و علم و معرفت همگی از فضل و رحمت و نعمت خداوند است و نباید
که بآن تفاخر و تکبر و ترفع بر بندگان نماید و چنانکه در
حدیث است تواضع نیکو خصلتی است و از غنی و مالدار نیکو
تر است و خداوند فرموده است که وعباد الرحمن
الذین یمشون علی الارض هونا سخاوت
و حقیقت سخاوت بذل کردن مالست بخود و غیر خود و مالدار
باید که مال خود را حبس نکند و از خود و عیال خود و همسایه و مستحقان
و صاحبان حاجت و اقارب و اولوا الارحام دریغ ندارد
و در حقیقت بداند که آنچه را بغیر داده بخود داده است
چنانکه فرموده است که ان احسنتم احسنتم لا
نفسکم بیت منه مال فراوان کان ترا نیست
ترا گر دو چه در دادن شتابی اگر خواهی بنه تا باز یابند
و گر خواهی بده تا باز یابی و در حدیث است که سخاوت
درختی است در بهشت و هر کس که بیک شاخهٔ او تعلق گرفت

داخل بهشت میگردد **هفتم** فراغت البال یعنی مال دنیا را
از برای حصول فراغت و رفع موانع از سبیل الله و راه آخرت خود داند
خود داند و استعمال کند تا فارغ البال گردد و مشغول بخدای
و بذکر طاعت او و بتعمیر آخرت خود باشد نه اینکه آن را
بر موانع و حجابهای دیگر بیفزاید و مشغول بآن و بتعمیر دنیا
گردد و خداوند فرموده است که رجال لا تلهیهم
تجارة ولا بیع عن ذکر الله واقام الصلوة
وایتاء الزکوة ولا اقل اگر خود را بآن فارغ البال
نگرداند صرف آنرا باشخاصیکه بواسطهٔ آن فارغ البال میگردند
بنماید تا لا اقل بواسطهٔ من احب قوما کان منهم از جملهٔ محبین فارغ البالها گردد و بمضمون یحشر الله
کل قوم مع ما یحب در قیامت با ایشان محشور گردد
هشتم تقوی است یعنی در تحصیل و حفظ و خرج و انفاق
مال و اجتناب از محرمات و شبهات نماید و بسبب آن امر
حرام و شبهه را ترک و اجتناب از واجبات را مرتکب نشود و از ریا

وسمعه

114

وسمعه و مکر و حیلهٔ خود را دور دارد و خداوند فرموده است که
ان اکرمکم عند الله اتقیکم **نهم** قوام و اعتدالست
چنانکه خداوند فرموده است که والذین اذا انفقوا
لم یسرفوا ولم یقتروا وکان بین ذلک قواما
یعنی در خرج نمودن و انفاق کردن مال خود و بر دیگران
اسراف نکند و در آنچه در آن صلاح بدن و نفس و دین باشد باز
نگیرد و میانه روی و حد اقتصاد را که خیر الامور اوسطها
اشاره بآن نیز شده است نگاه دارد **دهم**
تسلیم و رضا است که باب الله الاعظم میباشد و مراد آنست
که در تحصیل و صرف و انفاق مال خصلت تسلیم را مراعات کنند
و مال را از خود ندانند و از خدای دانند و خود را خلیفه و وکیل
در تحصیل و در انفاق دانند و خلق را بنده گان و حواله کرده
های خداوند بندارد و از راه تسلیم و رضا بفرموده خداوند
بمصالح ایشان قیام نماید و بچشم حقارت باحدی و بچشم
بزرگی و اختیار مالداری بخود ننگرد و منت بر احدی ننهد

فی نسخة بجای تغییر بر دیگران نفس
یعنی از آنچه صلاح بدن و نفس
و دین باشد هیچ

نگذارد و بلکه هر کس که مالی از او قبول کند منت دار او باشد
که راضی بوکالت مرخدای شده و حواله او را قبول نموده
زیاده آنکه چون در عالم الست مال و نفس را بخداوند فروخته
و بهشت را خریده است اشاره بآن فرموده إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ
الْجَنَّةَ باید که در دار دنیا که وقت و محل تسلیم است مال
و نفس را بطریق تسلیم و رضا تسلیم نماید تا در قیامت که وقت
و محل تسلیم بهشت است خداوند بهشت را باو تسلیم کند
پس اصحاب اموال و ارباب نعم چون خود را و مال و جاه دنیا را
از آن ده صفت ذمیمه که سابقا مذکور شد پاک و مبرا گردانند
باین ده صفت و ده خاصیت موصوف و مخصوص گردانند
بکیمیای سعادت ابدیه رسیده باشند و مال و جاه دنیای
فانی را یکی بهفتصد و اضعاف مضاعف درجات و مثوبات
آخرت و قربت و جوار حق گردانیده باشند چنانکه خداوند وعده فرموده
و فرموده است که مَثَلُ الَّذِينَ يُنفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ

فی سبیل الله

115

فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنبَتَتْ سَبْعَ سَنَا
بِلَ فِي كُلِّ سُنبُلَةٍ مِّائَةُ حَبَّةٍ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ
لِمَن يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ یعنی مثل و حالت آنچنان
اشخاصیکه انفاق می نمایند اموال خود را در راه رضاء فرموده
خداوند بمثال و حالت یک دانه است که برویاند هفت سنبله را
و در هر سنبله یک صد دانه باشد و خداوند زیاد و مضاعف
میگرداند بهفتصد دانه ایضا از برای هر کس که بخواهد و خداوند
واسع است رحمت او و عالم به نیات و اعمال بندگان
و استحقاق او و امید او و مضاعف میگرداند **باب هشتم**
در بیان سلوک دهاقین و رعیان و ارباب زراعت
که در مرتبه پنجم خلاف میباشند و از برای اظهار صفت رازقیت
خود تا بعالم ظهور خاک برسد و مناسب رزق و خوردن
و آشامیدن و پوشیدن بندگان بگردد اسباب
و آلات خلق فرموده است و از جمله و عمده آن اسباب آب است
و آب را بسبب خلاف خلیفهای آسمانی و غیبی بپایین فرستاده

از آن ...

و در آن سه مهد است مهد اول بر آنکه خداوند تبارک و تعالی ارزاق بندگان ...
که فرموده است و جعلنا من الماء کل شیء حی

و فرموده است که وانزلنا من السماء ماء طهورا
لنحیی به بلدة میتا ونسقیه مما خلقنا
انعاما واناسی کثیرا یعنی فرو فرستادیم و
نازل فرمودیم ما از آسمان آب پاک و پاک نماینده را تا آنکه
احیاء و زنده نمائیم بوساطت و بسببیت آن زمین مرده را
و سقی بفرمائیم و بیاشامانیم آن آب را بآنچه خلق نموده ایم
از جنس حیوانات و آدمیان بسیار را و فرموده است که فاختلط
به نبات الارض مما یاکل الناس والانعام
یعنی بعد از نزول آب از آسمان مخلوط میگردد بآن گیاه
و رویش زمین از آنچه میخورند مردمان و حیوانات و بمحض نزول
همه گیاه و نباتی که خوراک حیوانات و بنی آدم میباشد
روئیده نمیشود بلکه محتاج بچند نوع دیگر از تربیت و تدبیر
میباشد مثل جاری نمودن آب را در اوقات مخصوصه و روی
زمین و حرث و شکافتن زمین و پاشیدن تخم و نشانیدن
درخت و امثال اینها و آنها را بسببیت و آلیت و خلاف فرقه

از بنده کان

116

از بنده کان بنده کان قرار داد نموده است و آن را نیز احیاء
الارض و زنده کردانیدن زمین کویند و در حدیث نبوی است
که من احیی ارضا فله فیه اجر وما اکله العوا
فی فهو له صدقة یعنی هر کس که احیاء و زنده نماید زمین را
پس از برای او بسبب این عمل احیاء اجر عظیمی میباشد و آنچه را که بخورند
از آن طالبان رزق از انسان یا بهایم یا طیور پس آن از برای او
صدقه و ذخیره آخرت میباشد پس جمعی از بنده کان
در روی زمین خلیفه خداوند میباشند در تعمیر زمین یعنی بیرون
آوردن او را از حد تعطیل که متقارب عدم است بسوی کمال
ممکن در آن و اظهار نمودن هر حکمت در خلقت و تسخیر آن که بایست
از انتفاع بردن از آن باشد و باعتبار ظهور حکمت و انتفاع
از آن تا بنا آن را احیاء کویند و در حدیث دیگر فرمودند که
اطلبوا الرزق فی خبایا الارض یعنی طلب نمائید
رزق را در کوشههای و پنهانیهای زمین پس اهل دهات
و اهل زراعتها و غراستها خلیفه و وکیل و نایب خداوند

آن عدمیت آن
و باعتبار تعطیل و عدم کرده شده
اولا آن را اموات کرده

می باشند در اظهار نمودن صفت رازقیت خداوند و تدبیر و تربیت
دادن رزق بندگان و خلایق هر طالب رزقی را و
اگر که این معنی و این مرتبه را ادراک نمایند و باین اراده
و باین نیت خلافه و وساطت مشغول بعمل زراعت بکردند
و در جمیع اعمال آن لطف نموده خداوند که آنها را خلیفه نموده است
عمل و عدالت نمایند هر آینه مرتبه و درجه عظمی و سعادت کبری
رسیده اند و عمل زراعت ایشان از اعظم عبادات و داخل
در عمل آخرت میباشد و الا از اعمال دنیویه محض خواهند بود
و اجر اخروی ندارد و همان منفعت دنیویه اجر آن میباشد چنانکه
خداوند فرموده است که من کان یرید حرث
الآخرة نزد له فی حرثه و من کان یرید حرث
الدنیا نؤته منها و ما له فی الآخرة من نصیب
یعنی کسیکه بوده باشد که اراده و نیت او در اعمال و کردار او
خصوصا در عمل زراعت و غراست بندگی و خلافت و اجر
آخرت و ثواب خداوند بوده باشد زیاد میفرمائیم از برای

او در کار

او در کردار او در زراعت او یعنی زیاده بر اجر و نفع دنیویه او را
اجر و ثواب اخروی غیر عطائی فرمائیم و کسیکه بوده باشد که
اراده و نیت او در اعمال و کردار خصوصا در عمل زراعت و غراست
همان گذران و نفع دنیوی باشد عطا می فرمائیم باو از همان
دنیا و متاع آن نعمت از برای او در آخرت هیچ نصیبی و اجر و
ثوابی و حدیث الدنیا مزرعة الآخرة معنی آن نیز
باین نحو است که اگر این کس در جمیع اعمال نیت عبادت و بندگی
و خلافت خداوند دارد و طالب ثواب و اجر اخروی میباشد
در دنیا و در آخرت هر دو اجر و نفع باو داده میشود و الا اجر
و ثواب آن همان منفعتی است که در دنیا بر آن عمل مترتب میگردد
تمهید جدید بدانکه این جمعی که مشغول میباشند باین نوع از خلافت
مذکوره سه طایفه اند دهقان و رئیس و مزدور اما طایفه اول
پس آنانند که مال و ملک دارند و زمین زراعت و غراست مال
و ملک ایشان میباشد و در تعمیر آن محتاج بفلاح و مزارع
و عمله و شاگرد و مزدور میباشند و اینها را دهقان گویند

یعنی خان و بزرگ و مالک ده و آب و زمین آن و هر یک از اینها
که از اهل سعادت باشند و بخواهند که اقدام بر عبادت
و بندگی و امر خلافت خداوند نمایند و در خلافت او
خیانت نکنند پس آداب و شرایط ایشان اینست که اولا باید
که باملاک و اموال خویش مغرور نگردند و دل بر آن ننهند
همه را در ید تصرف خود عاریه دانند و ملک و مال را از خدای
و او را مالک الملک دانند و از مضمون آیه وَلِلّٰهِ مُلْكُ
السَّمٰوٰاتِ وَالْاَرْضِ وَاَنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ
يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ وَقُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ
غافل نباشند و در قید جمع کردن و ذخیره نمودن و عجب
و تکبر نکنند و بچشم حقارت بفلاح و شاگرد و مزدور خود
و درویشان ننگرند و در مزارعت خود نیت زراعت و تخم
پاشی آخرت نمایند و معنی اَلدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْاٰخِرَةِ
را هوش کنند و چون تخم را از انبار بیرون آرند و بمزدور
دهند به نیت تخم آخرت بدهند باین نحو که چون خداوند

و به تصرف خود و ... خلیفه و نائب او

این تخم را

۱۱۸

این تخم را پرورش دهد و انتفاع و ارتفاعی از آن حاصل گردد
هر کس از طالبان رزق از آدمی و غیر آن که از آن بخورد همه را
رزق او بدانند و بر او حلال نماید و چنین بداند که بندگان
خداوند محتاج برزق میباشند و رزق ایشان موقوف
به تربیت و تدبیر و دهقانیت است و همه کس این
دهقانیت را نمیتوانند نمود و من بخلافت خداوند و
بمقتضای رضای الهی بخدمت و دهقانیت و تربیت امر
رزق ایشان مشغول گردیدم و عبودیت خدا را در این امر بجای
می آورم و بنا بر این نیت و این معرفت باید که بر فلاح و مزارع
و شاگرد خود هیچ حیف و میل نکند و مزد و نصیب
ایشان را تمام بدهد و در امر معروف و نهی از منکر در حق
ایشان کوتاهی نکند و هر روزه تا وقت حصول ارتفاع
و منافع دل و امید را بکرم و رحمت خداوند بدارد و
بعد از حصول منافع از کشت و باغ حقوق یوم الحصاد بعمل نموده
وَاٰتُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ بدرویشان و سائلان

و وارد ان بدهد و اگر بعد از آن بنصاب رسد زکوة
واجبی آنرا بیرون کند و بمستحقان آن برساند و
بداند که اگر از مال زکوة چیزی در مال او بماند همگی مال
او شبهه ناک میگردد و آنچه بعد از اخراج صدقهٔ یوم
الحصاد و زکوة واجبی از برای او باقی بماند قانع و راضی
باشد و در قید ذخیره نمودن برای سال دیگر نباشد
و توکل بر خدای نماید چنانکه بامر دهقنت که عین معنی توکلست
مشغول شده و قیام نموده است و در تحصیل منافع آن
امیدوار بلطف و کرم خدای گردیده و از برای هیچ مخلوقی
در آن مدخل و مجال ندیده است و باید که پیوسته در خانهٔ خود را
بر صادرین و واردین و عابدین از درویشان و توانگران
مفتوح و گشاده دارد و بگشودگی و خوش خلقی و اعتقاد
و نیت خالص خدمت نموده کان خدای نماید بر قدر دخل
و منفعت خود و منت بر احدی نکند و ایذا و اذیت بکسی نرساند
و اگر که سالی ارتفاع و مداخل کم باشد یا خشک سال باشد

بجهت

بجهت آن محزون و غمناک نگردد و بجهت حب مال و حرص کفران
نعمت سابقه را ننماید و از آیندهٔ آن مایوس نگردد و بدل یا بزبان
انکار و اعتراض بر قضا و قدر خداوند نکند و همه را حکمت و خیر
بیند و سر رضا و تسلیم را پیش آرد و رازق را خداوند داند
و امر دهقنت را اسباب رزق و خداوند را مسبب الاسباب
داند و از تغییر دادن اسباب نباید که تغییر در اوهام رسد
و کمتر از پیری نباشد بیت زالکی کرد سر برون ز نهفت
کشتک خویش خشک دید و بگفت کای همه آن تو و هم آن تو رزق
برسان هرچه خواهی کن و چون دهقان دهقنت را بر این
نحو نماید و در آب و زمین دیگران تصرف نکند و ظلم بکسی روا
ندارد و اوامر و نواهی خداوند را در امور دیگر نیز بجای آرد هر حبه
و هر دانه و هر ثمره که از مال و ملک و کشت و باغ او با آدمی
یا حیوانی یا مرغی میرسد جمله در دیوان حسنات او ثبت
و وسیلهٔ تقرب و درجات او میشود هر چند که بفروشد و بعوض
آن قیمت بگیرد چنانکه دانسته شد که خداوند فرموده است که

من كان يريد حرث الآخرة نزد له في حرثه

ومعنی آن نیز بیان نموده شد که چون نیت برای آخرت
باشد اجر دنیوی ملاقات با اجر اخروی ندارد و بهره بیش
میرسد و در حدیث است که هر کس که طالب آخرت باشد
می آید بسوی او دنیا و آخرت و هر کس که طالب دنیا باشد فوت
میشود از او دنیا و آخرت **تمهید سیم** و اما طایفهٔ دویم که رئیسان
پس آنها جماعتی هستند که در امر زراعت و عزاست از دهقان
پایین تر و از سایر شاگردان و مزدوران بالاتر میباشند بجهة
مالکیت ایشان مر آلات و اسباب زراعت و قلیلی از آب
و زمین ده و قریه و باین اعتبار داخل در دهقان و باعتبار
اشتغال خود ایشان بامر زراعت ملحق بشاگرد و مزدور
می باشند و آنها را رئیسان گویند یعنی رئیس و مقدم
بر طایفهٔ دویم است که شاگرد و مزدور است و آداب
و شرایط امر خلاف ایشان همانست که از برای طایفهٔ اول
مذکور شد با زیادتی اینکه باید در میان رعیت و شاگردان

و مزدوران تسویه

۱۲۰

و مزدوران تسویه و عدالت را مراعات کنند و قوی را بر ضعیف
ترجیح ندهند و رشوه نگیرند و رعایا را آسوده و مرفه الاحوال
دارند و طمع را از ملک و مال و خدمت رعیت ببرند و قانع و کوتاه
دست باشند و از فساد و افساد دوری نمایند و بصلاح
و اصلاح زنده کانی کنند و مفسدین را پامال کنند و
مصلحین را پر و بال دهند و صاحبان فساد و فضول را تادیب
نمایند و توبه دهند و امر بمعروف و نهی از منکر را
بجای آرند و ناصر حق و مقوی دین و اهل دین باشند و بشرایط
ریاست و رعیت داری قیام نمایند و معنی حدیث کلکم

راع و كلكم مسئول عن رعيته را فراموش نکنند

و بدانند که هر خیر و شری که از رعایا صادر گردد مثل ثواب
یا عقاب آنها در دیوان اعمال ایشان که رئیسانند و دال بر خیر
و شر نیز ثبت نموده می شود و اما **طایفهٔ سیم** پس آنها جماعت و طایفهٔ
شاگردان و مزدوران و عمله جات امر زراعت اند و باید
که بقدر وسع خود بآداب و شرایط طایفهٔ اول و دویم قیام نمایند

و دیانت و امانت را نگاه دارند و از خیانت و تصرفات فاسده
اجتناب نمایند و شفقت را در حق مالک و رعیت دریغ ندارند
و در غیاب و حضور ایشان راست و درست باشند و در حفظ
مال و ملک ایشان و عمارت و زراعت و غراست زمین جد و
جهد بنمایند و بر حیوانات و بر زمین و آب که اسیر و رعیت
ایشانند ظلم نکنند و کار بسیار و بار گران بر آنها ننهند و آنها را
بسیار نزنند و در آب و علف و جای و مکان و پوشش و سایر
خدمات آنها کوتاهی و زیاده روی ننمایند که خداوند فرموده
وَاللهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ بازخواست نماینده و انتقام کشنده است
و جناب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه فرموده‌اند که اتَّقُوا اللهَ
وَاللهِ لَتُسْئَلُنَّ حَتّی عَنِ الْبِقَاعِ وَالْبَهَائِمِ یعنی
بپرهیزید از سخط و عذاب خداوند بخدائی قسم که البته
سؤال کرده می‌شوید از سلوک و رفتار با همه چیز و در همه چیز
حتی از احوال و سلوک با زمینها و حیوانها و در وقت شیار
کردن و گاو راندن باید که پیوسته مشغول بذکر خداوند

باشند

باشند و نمازها را در وقت آنها بجای آرند و بجماعت گذارند و زراع
و غارس را در حقیقت خداوند جل و علا دانند و خود را در شغل
زراعت و غراست سبب و آلت و خلیفه او دانند چنانکه فرموده
است که أَفَرَأَيْتُم مَّا تَحْرُثُونَ أَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ
نَحْنُ الزَّارِعُونَ یعنی آیا می‌بینید و میدانید که آنچه را میکارید
آیا شما زرع میکنید و میکارید یا آنکه ما زراعت کننده و کارنده
میباشیم یعنی در حقیقت خداوند عز و علا زراعت نماینده است
و بندگان آلت و اسباب و خلیفه او در اظهار امر زراعت
میباشند چو آنکه محقق است که دست و پای و بینائی و شنوائی
و فعل و حرکت و هوش و معرفت و اراده و قوت و قدرت
از بندگان که بواسطه آنها زراعت یا عمل دیگر میکنند همگی را
خداوند خلق فرموده است از برای آنکه با آنها اظهار زراعت و سایر
اعمال خیرات دیگر را نماید زیاده آنکه در زراعت که ما نحن فیه و محل
کلام است بعد از افشاندن تخم دیگر از برای بندگان تصرفی
نمی‌باشد و خداوند بالنیت و وساطت اسباب و آلات

غیبت آن تخم را در زمین انبه هم می شکافد و سبزه را از آن بیرون می آورد
و بعد از آن ساق و برگ و سنبله را بر آن مترتب میکرداند
و تربیت میدهد تا بکبر اهعقصد و بیشتر میکرداند با انواع اختلافات
در رنگ و بوی و طعم و شکل و مقدار و خاصیت و غیر ذلک را
پس رازق و زارع خداوند است و ارزاق بنده که از الحکمة البالغة
خود در زاویهای زمین پنهان و مستور داشته و بنده کان را
بطلب آنها فرستاده و آنها را آلت و وسیله و سبب از برای اظهار
آنها فی الجمله قرار داده است و هر یک از شاکردان و مزدوران
که این معنی را بفهمند و به نیت امتثال امر خداوند و خلاف از او
اقدام بر شغل زراعت نمایند تمام حرکات و سکنات ایشان
عبادت و بنده کی خواهد بود که موجب اجر عظیم و ثواب جزیل
در آخرت خواهد کردید و حقیقت معنی الدنیا مزرعة
الآخرة در شان ایشان خواهد بود و با جر و نفع و ثمرات دنیویه
زراعت خود نیز رسیده اند و در حدیث است که ان
المتقین شارکوا اهل الدنیا فی دنیاهم و ما

شارکوا

١٢٢ شارکوا فی آخرتهم یعنی بدرستیکه اهل تقوی و اهل آخرت
و آنها که در همهٔ اعمال خدای و آخرت را در نظر و در نیت دارند
شریک شدند با اهل دنیا در دنیای ایشان و اهل دنیا که در همهٔ
اعمال خود را و محض دنیا را در نظر و در نیت دارند شریک نشدند
با اهل آخرت در آخرت ایشان و ما حصل آنست که هر کس که طالب
آخرت باشد همان دنیائی که اهل دنیا طالب آن میباشند نیز باو
میرسد و بسبب حصر نیت در آخرت دنیا از او فوت نمیشود و بر عکس آن
هر کس که طالب دنیا باشد و دنیا را بجهت دنیا بخواهد و نیت او
منحصر در آن باشد همان چیزی که اهل آخرت طالب او میباشند
از آن فوت میشود و باو نمیرسد و دنیا هم چونکه بالذات
فانی میباشد بالآخره از او فوت میشود پس طالب آخرت
دنیا و آخرت را هر دو مالک میشود و طالب دنیا هر دو از دست
او میرود و الحال ظاهر شد که فریب حماقتی است که در شرع و ما
اهل دنیا بهم رسیده است که دنیا تنها را که میخواهند راه تحصیل
و وصول بآن را ترک نموده اند و از شدت حب و حرص

در آن متوسل بطلبی که موجب فوت آن میباشد گردیده اند
و باین سبب آن را از خود دور و خود را از آن بی نصیب و مهجور
میدارند پس اگر گنجت دهند رو ناز میکن ؛ و گر نه چشم حسرت
باز میکن باب نهم در بیان سلوک ارباب تجارت که
در مرتبهٔ ششم از خلافت میباشند و در آن سه تمهید است
تمهید اول بدانکه از جملهٔ اسباب رسیدن ارزاق و امور
معیشت بندهگان با ایشان حفظ نمودن و نگاه داشتن
آنهاست از زمانی تا زمانی یا نقل نمودن آنها را از مکانی بمکانی
یا از دستی بدستی چو آنکه جمیع بندهگان در مکانی که ارزاق
و امور معیشت ایشان در آن خلق میشود و بظهور میرسد جمع
نمی باشند و علم بمکان رزق خود نیز ندارند و بقدری
از ایشان که در آنجا میباشند حاجت همگی آنها منحصر در آن
وقت نمیباشد و از برای همگی ایشان قدرت و توانائی
بر ضبط و حفظ نمودن قدر ما یحتاج خود را تا زمان
حاجت نیز نمیباشد لهذا باید که خداوند تبارک و تعالی

بقدرت

بقدرت کاملهٔ خود آنها را از مکانی بمکانی و از ید تصرف مالکی
بمالک دیگر و از زمانی بزمان دیگر نقل و تحویل فرماید و ضبط
و حفظ نماید تا آنکه در وقت حاجت و در مکان صاحب حاجت
و بدست طالبان و خورندهگان آنها رساند و از برای اظهار
این نوع از قدرت جمعی را خلق فرموده و مسخر نموده است و حوصله
و قابلیت این نوع سببیت و تسمیت را و خلافت را بایشان
عطا فرموده و ایشان را در اظهار این نوع از قدرت خلیفه
و نایب خود گردانیده است و لهذا این جماعت را تجار
گویند زیرا که شغل طایفهٔ تجار تکسب نمودن و حرکت و سعی
کردنست در نقل و تحویل ارزاق و امور معیشت بندهگان
از بلدی به بلدی یا از ید مالکی بید مالک دیگر یا گرفتن
و جمع و ضبط و حفظ نمودنست آن را تا آنکه هر محتاجی در وقت
حاجت و بقدر قدرت و وسعت خود آن را بیابد و از آنها
بگیرد و بردارد پس طایفهٔ تجار خلیفهٔ خداوند میباشند
در اظهار نمودن صفت قدرت و رازقیت خداوند

ورسانیدن رزق هر یک از بندگان را باو و مرتبهٔ خلافت
ایشان مرتبهٔ عظمی و اشمل میباشد و اجر و ثواب ایشان اوفی
واکمل خواهد بود اگر این معنی را بفهمند و باین سبب و نیت
اقدام بر تجارت بنمایند و ازین جاست که وارد شده
است که نه اعشار از رزق در تجارة و یک عشر آنها در گوسفند
می باشد و وارد شده است که تجارت عقل را زیاد میکند و ترک
آن کم کننده و برنده و زایل نماینده عقل میباشد
و سبب آنست که العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به
الجنان است و عبودیت خداوند رحمن و کسب نمودن
جنات عدن و رضوان در ضمن تجارت بیشتر از سایر کسبها
و خلافتها میباشد چوانکه در تجارت خلافت در صفت ربوبیت
و قدرت و علم بیشتر میباشد و این نسبتهای مذکوره که
مکان و زمان و بید تصرف است نمی شود و لهذا نه اعشار
رزق در آن میباشد و از انجاست ایضا که در حدیث
نبوی ص وارد شده است که التاجر الصدوق

الامین

۱۲۴ الامین یوم القیمة فی الجنة مع الا
نبیاء والمرسلین یعنی آنکه تاجری که صادق و راست
و با اخلاص و با امانت باشد در شغل تجارة خود و تجارة را از باب
عبودیت و بندگی و خلافت از خداوند بنماید و در خلافت
خود خیانت نکند و تابع هوای نفس نگردد و در روز قیامت
در بهشت و محشور و مصاحب با پیغمبران و مرسلین میباشد
و ایضا فرموده اند که التاجر فاجر الا ان یتفقه
یعنی آنکه هر تاجری در شغل خود فاجر و معصیت کار میباشد
مگر اینکه بفهمد که تجارة برای چیست و بنده گی کیست
و در طلب آخرت است چوانکه در صورتیکه این معنی را نفهمد و بقصد
آخرت و عبودیت و خلافت تجارت نکند همه را بقصد
دنیا و هوای نفس خود و بقدرة و حرکت از جانب خود خواهد بود
و خداوند فرموده است که من کان یرید الحیوة
الدنیا و زینتها نوف الیهم اعمالهم فیها و هم
فیها لا یبخسون اولئک الذین لیس لهم فی

الاخرة الا النار وحبط ما صنعوا فیها وباطل
ما کانوا یعملون یعنی هرکسیکه بوده باشد که اراده نماید
باعمال و کردار و سعی و تک خودش زنده کانی دنیا و مال و زینت
آنرا هرآینه بتمام میرسانیم بسوی او اجر اعمال او را در دار دنیا یعنی
همان منافع دنیویه اجر او میباشد و ایشان در دنیا نقص
نموده نمیشود در اجور ایشان و ایشان آنان هستند که نیست
از برای ایشان در دار آخرت مگر آتش جهنم و باطل و بیهوده
اجر شده است در آخرت اعمالی که در دنیا کرده اند
و باطل بوده است آنچه را که بودند که عمل میکردند در دنیا چونکه
بنیت دنیا بوده است و هر چیزیکه بسوای نیت آخرت و بغیر
طلب رضای خداوند است باطل و بلا حقیقت میباشد
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است که صادق ترین
کلمها کلمه ایست که لبید گفته است که الا کل شیء ما خلا
الله باطل وکل نعیم لا محالة زائل و در
حدیث نبوی است که التجار یحشرون یوم القیمة فجارا

الا

الا من اتقى وبر وصدق یعنی آنکه همه تاجرها محشور
میگردند در روز قیامت در حالتیکه همگی فجار میباشند و این
کلام اشاره بآنست که باید بجهنم بروند چنانکه خداوند فرموده است
که ان الفجار لفی جحیم یصلونها یوم الدین
مگر آن تاجری که تقوی را در تجارة خود داشته باشد و تجارترا
برای مال دنیا و زینت آن نکند و نیکی نماید یعنی تجارترا برای
خداوند و نیت عبودیت بخلاف بجای آورد و صادق
و راست و درست باشد در نیت و گفتار و اعمال تجارت
خود و این حدیث که الناس کلهم هالکون الا
العالمون والعالمون کلهم هالکون
الا العاملون والعاملون کلهم ها
لکون الا المخلصون والمخلصون
علی خطر عظیم مشهور است و معنی آن واضح و معروفست
و سابقا نیز اشاره بآن شده است و عموم و معنی آن نسبه
بجمیع بنده کان و در تمام اعمال میباشد تمهید دویم

الا المتقون والمتقون کلهم هالکون الا الصادقون والصادقون کلهم هالکون

نسخه

بدانکه تجارت بر دو نوع است اول تجارت از برای محض آخرتست و ثمرهٔ
و نفع آن در آخرت باین کس داده میشود و باو میرسد و آن
ایمان آوردن بدلست بخداوند و برسول و ائمه و بمعاد و عمل نمودن
بجوارحست بمقتضای آن بکردن اعمال صالحات و اجتناب از محرمات
و بذل نمودن نفس و مال را چنانکه خداوند فرموده است که
یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة
تنجیکم من عذاب الیم تؤمنون بالله و رسوله
و تجاهدون فی سبیل الله باموالکم و انفسکم
ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون یغفر لکم ذ
نوبکم و یدخلکم جنات تجری من تحتها
الانهار و مساکن طیبة فی جنات عدن
ذلک الفوز العظیم و اخری تحبونها نصر من
الله و فتح قریب و بشر المؤمنین یعنی ای جماعت
کسانی که ادعا نموده اید ایمان را و داخل شده اید در سلک
مؤمنین آیا دلالت نمایم شما را بر تجارتی که نجات بدهد شما را از عذاب

دردناک و الم دار آن تجارت آنست که ایمان می آورید بخداوند و رسول
او و جد و جهد مینمائید در راه رضای خدای باموال خود
و بنفوس خودتان این نوع از تجارت بهتر است از برای شما اگر
که بوده باشید از اهل علم و دانش چونکه باین تجارت می آمرزد
خداوند از برای شما گناهان شما را و محو میفرماید نقصان
و بدیهای شما را و داخل میفرماید شما را در بهشتهای که جاری
میباشد در زمین آنها نهرها و در مسکنهای طیبه پاکیزه
در بهشتهای عدن اینست فوز بزرگ و بس و بشما خصلت
و عطیت دیگر نیز در دنیا میدهد که آن را دوست میدارید
و طالب آن میباشید آن نصرت از خداوند و فتح نزدیک است
که از برای شما قرار داده فرموده است و بشارت بده
ای پیغمبر باین فوزها و باین عطیه مؤمنین را خلاصه آنست
که مطلق اقدام نمودن بر تکالیف راه تجارة دار آخرت گویند
و سابقا نیز دانسته شد که خداوند فرموده ان الله
اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم

بان لهم الجنة خریده است از مؤمنین نفوس و اموال
ایشان را بقیمت و بهائیکه در بهشت است و فرموده است
که الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم
وحسن مآب یعنی اشخاصیکه در دار دنیا ایمان بحق آورند
و بر طبق آن اعمال صالحات را کردند از برای ایشان خوشی
و نیکوئی مرجع میباشد نوع دوم تجارت از برای امور
معیشت دنیویه است که ثمره و نفع در دنیا باین کس میرسد
و آن نیز بر دو نوع است اول آنست که از برای منافع دنیویه محض
و به نیت محض تحصیل دنیاست و باعتقاد آنکه بدنیا و متاع
آن میتوان رسید مگر بعمل تجارت و این اعتقاد نیست
که فاسد است و عملی است که مذموم است چوانکه از برای صاحب
آن در آخرت بهره و نصیبی نباشد مگر آتش جهنم چنانکه سابقا
دانسته شد و زیادتی آن عین نقص و حاصلش بی حاصلی
و موجب وزر و وبال و تعب و حساب و ربح آن عین خسران
میباشد و از اینجاست که گفته اند بیت زیادة المرء فی دنیاه

نقصا

نقصان : و ربحه غیر محض الخیر خسران اهل
دنیا : کار آنرا سربسر بی سر و سامان ببین : گرچه باشد
در زیادت جمله را نقصان ببین : چونکه شد دنیا بغیض
حضرت پروردگار : سود آن باشد زیان و ربح آن خسران ببین
دوم آنست که از برای منافع اخرویه به نیت عبودیت و
بندگیست و منافع دنیویه بتبعیت آن می آید و باین کس میرسد
چنانکه در حدیث قدسی است که خداوند وحی فرستاد
بسوی دنیا که اخدمی من خدمنی واتعبی من
خدمک یعنی خدمت نما و برو بسوی کسیکه خدمت
میکند مرا و طلب و سعی و کوشش او در تحصیل تو بجهت عبودیت
و رضای من و گرفتن توشه راحله سفر آخرت بوده باشد و
برنج و تعب و محنت و خدمت بیندازد هر کس را که خدمت
تو نماید و طلب و سعی و کوشش او از برای تو باشد و تاجران
باین نوع از تجارت خلیفه خداوند و اهل آخرت و صاحب
مقام و مرتبه و سعادت میباشند و لازم این نوع آنست

که صاحبان آن اقدام نمایند بر آداب و تکالیف که از برای
ارباب نعم و دولت سابقا دانسته شد و علاوه آنکه
عمل تجارت خود را مانع و مزاحم از یاد و ذکر خداوند و از تکالیف
دیگر و واجبات بدنیه و قلبیه و مالیه نگردانند چنانکه خداوند
آنها را باین صفت یاد فرموده است و آنها را مرد میدان
نامیده و فرموده است که رجال لا تلهیهم تجارة
و لا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و
ایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب
و الابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم
من فضله و الله یرزق من یشاء بغیر حساب
یعنی مردانی هستند که مشغول و غافل نمیگرداند هیچ تجارتی
و هیچ بیع و شرائی ایشان را از ذکر و یاد خداوند و از
گذاردن نماز و دادن زکوة و سایر اعمال و عبادات
دیگر و سبب آنست که آخرت را در نظر دارند و میترسند
از روزیکه منقلب و بر میگردد در آن روز دلها و دیدها.

وعاقبت

۱۲۸

و عاقبت کار این قسم تجار که تجارت ایشان مزاحم تکالیف
و عبادات دیگر ایشان نباشد آنست که جزا میدهد خداوند
ایشان را در قیامت بهتر از آنچه عمل نموده اند و زیاد میفرماید
از برای ایشان از فضل خود بیشتر اجر ایشان و خداوند روزی
میدهد در دنیا بهر کس که بخواهد و از آنجمله ایشانند روزی را
که بغیر عقاب و حساب بوده باشد و خلاصه آنست که تجارتیکه
به نیت عبودیت و بندگی و خلافت از خداوند و برای
توشه گرفتن سفر دار آخرت و تحصیل کردن رضای
خداوند بوده باشد علامت و نشانه صدق و راستی آن
کردن طاعات و واجبات دیگر و نکردن محرمات میباشد
چرا که هر کس که طاعت و رضاجوئی کسی را در نظر دارد باید که
در جمیع اوقات و در همه کردارها مقتضای طاعت و رضای
او عمل نماید و متعرض عملی که موجب معصیت و سخط او بوده باشد
نشود و الا معلوم میشود که طالب طاعت و رضای او نبوده است
پس هر تاجری که تجارت او مانع و مزاحم طاعات دیگر گردد

وبسبب تجارة مرتکب حرامی از محرمات و تارک واجبی
از واجبات نشود معلوم میشود که تجارة او برای آخرت و رضای
خدا و طاعت او نبوده و برای محض دنیا بوده است و بنا کرده
است قصر برای او خراب نموده است مصری را و ملحق القسم اول
که خاسر و زیان کار است میگردد و هم چنین است هر عابدی
که از نوع تاجر خسروی محض است یعنی هر وقت که بجهة کردن
یک نوع از عبادت مثل نماز تارک و مزاحم یک نوع
دیگر از عبادات نشود مثل زکوة یا بسبب کردن نماز نافله
مزاحم و تارک نماز فریضه مثلا نگردد معلوم میشود که آن
عبادت بجهت عبادت و رضای خداوند نبوده بجهت غرضی
بوده است از قبیل ریا و تحصیل خاصیت دنیویه و تبعیت
دیگران و عصبیت و امثال اینها باری امر معلوم و مبرهن است
و مشهور است که تخلف یکی از معلولات دلیل بر عدم علت میشود
تنبیه جسیم بدانکه تاجری که تجارت را بجهت خلاف و انتظام
نظام و گذران امور معیشت خود و بنده گان می نماید و اهتمام

فایز

فایز و ناجی میباشد لازم دارد و از علامات آن اینست که در
عمل تجارت خود تقوی و عدالت را مراعات نماید و در امانت
و دیانت خود برقرار باشد و بجهت رزق و امور معیشت
خود و دیگران در معصیت خداوند گرفتار نگردد و دین را
بدنیا نفروشد و اجمال در طلب بنماید یعنی تجارت را بطریق
حرص و تضییع و تعطیل هیچکدام نباشد بلکه چنانکه در حدیث
است باید که طلب معیشت فوق کسب مضیع و دون طلب حریص
باشد و در حدیث نبوی است که فرمودند بدرستیکه روح
الامین دمیده است در دل من آنکه نمیمیرد هیچ نفسی تا وفی
که تمام نماید رزق خود را پس بپرهیزید ای بنده گان از
خداوند عز و جل و اجمال نمایید در طلب رزق و واندارد
شما را دیر آمدن چیزی از رزق خداوند بر اینکه طلب
نمایید آن را بچیزی از معصیت خدای عز و جل بدرستیکه
خدای تبارک و تعالی قسمت نموده است رزقها را در مابین خلق
خود بطریق حلال و قسمت ننموده است آنها را بطریق

حرام پس هر کس که تقوی را مراعات نماید و صبر کند عطا
میفرماید خداوند باو رزق او را از راه حلال و کسیکه هتک
حرمت نماید و از تقوی بگذرد و تعجیل در امر رزق خود
نماید و بگیرد آن را از غیر راه حلال تقاص نموده میشود
براو در روز قیامت بیش از آنکه تاجر در حال اختیار و بدون ضرورت
سفر دریا را نماید و در عین گرما و سرما و در وقت خوف در راه
و بلاد مخالف نیز سفر نکند بلکه ببلاد بسیار بعیده نیز
نرود چو انکه اینها همگی علامت حرص میباشد و وارد شده
است که الحریص محروم و ایضا وارد شده است که
از بسیار وارد شده است که از نشانه سعادت مرد
مسلم آنست که کسب تجارت او در خانه خودش باشد
و سزاوار آنست که در سفر بهر شهر که برسد تفحص از بزرگان
و اهل دین و کمال نماید و از خدمت ایشان مستفیض گردد
و تجسس از ضعیفان و درویشان نماید و بقدر مقدور
با ایشان اعانت کند و دلجوئی نماید و آن را غنیمت خود داند و در ابیات
منسوب

همان حرام بعوض رزق حلال او حساب نموده میشود ۱۲

۱۳۰

منسوب بجناب امیر المؤمنین ع که تغرب عن الاوطان
فی طلب العلی وسافر ففی الاسفار
خمس فوائد تفرج هم واکتساب
معیشة وعلم وآداب وصحبة ماجد
و تجارتی که چندان دخلی بنظام امر معیشت بندگان ندارد
نکند از قبیل تجارت جواهر و ترمه و قاشوق و ظروف طلا
و نقره و لباسهای فاخره ابریشمی و زری و آلات لهو
و لعب و حلویات و ترشی جات و امثال آنها چو انکه اشتغال
باین امور دلیل غفلت و غرور دنیاطلبی میباشد و معامله
ربا را هیچ نوع نماید که فرموده یمحق الله الربوا یعنی موجب
زوال و بی برکتی رزق او میباشد و در حدیث صحیح است
که یک درهم از آن بدتر و شدیدتر از هفتاد زنا است که
بمحارم خود باشد و حبس و احتکار طعام را و آنچه محتاج مردمان است
نماید که المحتکر ملعون والجالب مرزوق و
فقاهت و احکام هر عملی که تجارة در آن میکند یاد بگیرد

ومعلوم کند چنانکه التاجر فاجر الا ان یتفقه
وارد شده است و استقبال قافله که متاع را از آن میخرد
نماید چنانکه این عمل مکر و خدعه و غش قریب میباشد
و در بیع و شرای خود قسم نخورد هرچند که راست باشد چنانکه
وارد شده است که خداوند نظر نمی نماید بسوی کسیکه
متاع خود را بفروشد بقسم خود و غل و غش و خیانت با هیچ
کس نکند که الامانة تجر الرزق والخیانة
تجر الفقر وارد و محقق است و غلام و کنیز فروشی
نکند چنانکه وارد شده است که شر الناس من باع
الناس و در بین الطلوعین و در تمام شب مشغول بتجارة
نگردد چنانکه وارد شده است که کسیکه شب بیدار بماند
در کسبی و نه بیند بچشم خود خط آنرا از خواب پس کسب او سحت
و حرام خواهد بود و قرآن فروشی نکند و با طایفه ظلمه و
با هر بد نفسی و بی برکتی معامله نکند و هر معامله که می نماید
باید بدین و انصاف باشد و خلاف مروت را نکند و مدح
متاع

و نحل
و چاکت و امثال آن از آن و جنس
و امثال آن نماید
و طعام و نان لطیف و نادری
و در ... شی
نکند

متاع خود و ذم آنچه را میخرد ننماید و عیب متاع را بپوشد و دروغ
نگوید و غل و غش نکند و اقدام بر خریدن چیزی از جهت رغبت
نمودن مشتری نکند چنانکه فرمودند که من غشنا فلیس
منا یعنی کسیکه غش و نادرستی با امت و باینده و کار نماید
هر آینه از امت و شیعه ما نمی باشد و با مردمان در بیع و شری
و حواله و دادن و گرفتن و مهلت دادن در همگی مسامحه و مساهله
کند و گرفت گیری نکند چنانکه وارد شده است که رحم
الله امرا سهل البیع سهل الشراء سهل
القضاء سهل الاقتضاء و داخل در معامله کسی نشود
باری آداب و احکام حلال و حرام تجارت بسیار است
و در مواضع آن مذکور است و باید که تمام آداب تجارت
واقف و عامل میشد تا آنکه تجارت خود مثل کسیکه بنا
نموده است قصر را و خراب کرده است شهر را نباشد
و در حدیث است که الفقه ثم المتجر یعنی اولا فقه
و علم و آداب تجارة را یاد بگیر بعد از آن تجارة را بنمای و تجر

از تجارة او حاصل میشود و اگر که خمس و زکوة بآن تعلق بگیرد
بزودی آنها را اخراج کند و بمستحق آن برساند و باقی را
در نفقهٔ خود و عیال و ذوی القربی و هم سایگان و فقراء بقدر
مقدور صرف کند و در ماکل و مشرب و مسکن و غیر
ذلک زیاده بر کفایت و بجهة اسراف و زینت صرف نکند
و در فکر ذخیره نمودن نباشد و خود را از داخلین در آیهٔ
الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ
وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ
أَلِيمٍ نگرداند و زنده گانی چنان کند که چون وقت سفر و رحلت
باخرت شود حال او حال کسی باشد که سرمایه و سود خود را
همه پیش از خود بوطن خود فرستاده و منتظر و بشوق و رغبت
تمام روی بحضر و وطن خود میرود و الا حسرت و ندامت
او شدید خواهد بود در حدیث که در روز قیامت حسرت و ندامت
که بر چهار کس است بیشتر از مخلوق اولین و آخرین خواهد
بود اول عالمیکه جمعی بعلم او منتفع گردیده و خود بعلم خود

عمل و کار

عمل و کار نکرده است و در قیامت می بینند که دیگران بسبب
علم او به بهشت میروند و خود بسبب آن بجهنم میرود دویم
آقائی که بنده دارد و آقا در دنیا بفساد و بنده بصلاح
مشغول باشد و در قیامت می بینند که غلام بندهٔ او را
به بهشت و خود آقا را بجهنم میبرند سیم شخصی که در دنیا طاعات
بسیار نموده و لیکن بمردمان بانواع مختلفه ظلم کرده است
یکی را بهتان بسته و دیگری را غیبت نموده و دیگری را فحش داده
و دیگری را مال او برده و در قیامت اهل حقوق و مظلمه همگی جمع
آیند و حج و نماز و روزه و خمس و زکوة و سایر عبادات او را
بگیرند بلکه سیئات خود را نیز برا و گذارند و می بینند که
دیگران بطاعات او به بهشت روند و او بسیئات آنها
بجهنم میرود چهارم صاحب مالیکه در دنیا مال را برنج و تعب
بسیار تحصیل نموده و آنرا خود در مصالح خود صرف نکرده
و باقی گذارده و وارث او آن مال را در مصالح و عبادات
و خیرات و مبرات و ذخیرهٔ آخرت صرف نموده و صاحب

مال در قیامت می پسندد که بسبب مال ~~می پسندد که بسبب مالی~~
او دیگری به بهشت و او بسبب آن بجهنم میرود باری
تاجران باید که قدر مرتبه و منصب خلاف خود را بدانند
و در عمل تجارت بقاعدهٔ خلاف و امانت و دیانت و راستی
و درستی و نظرت بر سنی عمل نمایند و سلوک کنند تا نقد نموده

التاجر الصدوق الامین فی الجنة
مع الانبیاء والمرسلین

بعد از مردن ناجی و فایز و رستگار باشند رباعی
عاقل چه بسیرهٔ جهان درنگرد
اقبال زمانه را بیک جو نخرد ؛
پیوسته در آن بود که تا آخر عمر ؛
زین دام ملمع چگونه بیرون گذرد

باب دهم

باب دهم در بیان سلوک اهل حرفه و صنعت است که در مرتبهٔ هفتم از خلاف میباشند و در آن سه تمهید است

تمهید اول

تمهید اول بدانکه بنده کان و مخلوقات که در روی زمین از صنع و آفریده خداوند خلق شده اند از برای خلقت و صنع آنها اسباب و صنایع بسیار دیگر خداوند اظهار فرموده است

مثل

مثل صنعت آسمان و زمین و آنچه در آن هاست و از برای زنده کانی و معیشت آنها در روی زمین تا وقت محدود و اجل معلوم و معدود بسبز مجدد آناً فآناً صنایع بسیار بر امید که بصفت صانعیت خود خلق و اظهار فرماید تا آنکه امر معیشت و زنده کانی آنها در روی زمین ممکن باشد مثل صنعت نجاری و حدادی و حلاجی و نانبائی و بنائی و خیاطی و کفش دوزی و امثال اینها و لهذا جمعی از بنده کان را بجهت مناسبت فیما بین و سهل بودن انتفاع بردن از یکدیگر بسبب آلت و خلیفهٔ خود در روی زمین قرار داده است و صنعتها را بایشان تعلیم داده و قدرت داده و سمع و بصر و حیات و تکلم را بایشان داده تا بواسطهٔ آنها صنعتها را روز بروز از کتم عدم بوجود آرند و خلیفهٔ خداوند در صفت صانعیت بوده باشند و امور معیشت بنده کان با آن بگذرد و از اینجاست که خداوند فرموده است که

وَلَقَدْ مَکَّنَّاکُمْ فِی الْأَرْضِ وَجَعَلْنَا

لکم فیها معایش قلیلا ما تشکرون
یعنی بتحقیق که تمکین و قدرة و علم و اراده اعطا فرمودیم
بشما ای بندگان در روی زمین و باین واسطه قرار
دادیم از برای شما در زمین معیشتها و سببهای زندگانی
کردن شما را چه بسیار کم تذکر و کم شکر میباشید و قدر
این نوع از نعمت و تعلیم صنایع را نمیدانید و بموجب
آن شکر نمیکنید و صنعتهای خود را بنحوی و برای امور
مصلحتی که خداوند خواسته است بکار نمی برید و در قصه
حضرت داود علیه السلام فرموده است که وعلمناه صنعة لبوس
لکم لتحصنکم من بأسکم فهل انتم شاکرون
یعنی و تعلیم نمودیم ما بحضرت داود صنعت زره
سازی را برای شما ای بندگان تا اینکه سبب زندگانی
و معیشت شما باشد و نگاه بدارد شما را از جراحت در حال حرب
پس آیا شما شکر نماینده این نعمت میباشید و قدر آنرا
میدانید و می شناسید و فرموده است که وجعلنا فیها

جنات من نخیل و اعناب وفجرنا فیها
من العیون لیأکلوا من ثمره وما عملته
ایدیهم افلا یشکرون یعنی و قرار دادیم
ما در زمین باغها از درخت خرما و درخت انگور و منفجر و روان
ساختیم در زمین از چشمهای آب تا اینکه بخورند بندگان
از ثمرهای آن و قرار دادیم صنعتهای چند را که می کنند
و مشغول میشوند بعمل آنها دستها و جوارح بندگان آیا
شکر این نعمتها و صنعتها که بایشان تعلیم نمودیم و بواسطه
ایشان اظهار آنها را فرمودیم نمیکنند و آنها را در جای
خود صرف نموده خداوند بکار نمیبرند و فرموده است که
واصنع الفلك باعیننا و وحینا یعنی مشغول
بشو ای نوح بصنعت نجاری و کشتی سازی در حضور ما بالهام
و وحی ما و در حدیث نبویست که ان اطیب ما یأکل
الرجل من کسب یده یعنی بدرستیکه حلالتر و پاکیزه تر
آنچه را که میخورد و صرف مینماید انکس آنست که از عمل

وتکسب نمودن دست او باشد و چنانکه حرفت و صنعت
وتکسب نمودن بجوارح مدخلیت عظیمی در امور معیشت مرتبه
و زنده کانی بنده کان دارد و خلاف اهم و اعظم از خداوند
می باشد و بدون آن زنده کانی و معیشت بنده کان نمیشود
و نمیگذرد و اجر عظیمی و ثواب جسیمی دارد لهذا تکسب و صنعت
طریقهٔ انبیاء و اولیاء بوده است و خود را از آن معاف نداشته
اند با وجود شدهٔ زهد و اعراض ایشان از دنیا و ما فیها
و حضرت داود و سلیمان و ابراهیم خلیل و زکریا علیهم السلام
همگی تکسب و صنعت میفرمودند و نمیخوردند مگر از تکسب ید خود
و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال صغر سن در نفقهٔ عم
خود ابطالب بود و چنانکه فی الجمله بحرکت در آمد آن حال را
برای خود مرضی ندید و برای خود کسب می فرمود و سرمایه از خدیجه
گرفت و بتجارت مشغول شدند و جناب امیر المؤمنین و سایر
اولاد ائمهٔ معصومین علیهم السلام همگی عمل و زراعت و عمارت
میکردند و در روایات از طرفین وارد شده است که آنجناب
هزار

هزار مملوک را که بمال و تکسب خود خریده بودند آزاد نمودند
و مشهور است که حرفت آنحضرت نیز کتابت بود و خیاطی حرفت
ادریس و چوپانی حرفت موسی بوده است و نهی و توبیخ بسیار از ائمه
اطهار علیهم السلام در عطلت و فراغ و کسالت و اتکال
بر معونهٔ مردمان و سؤال از ایشان وارد شده است و جناب
امام جعفر صادق فرمودند که آیا عاجز است احدی
از شما اینکه مثل مورچه باشد بدرستیکه مورچه میکشد
بسوی سوراخ خود و فرمودند که کسل مباش از معیشت
خود بجویکه کل بر مردمان باشی و سؤال فرمودند دریک سوتی
از احوال مردی و عرض شد که محتاج شده است پس
فرمودند در این روزها چه میکند عرض شد که در خانهٔ خود
عبادت پروردگار خود میکند آنگاه فرمودند که قوت
او از کجاست عرض کردند از نزد بعضی از اخوان دینی او پس فرمودند
که بخدا قسم که آن کسی که قوت او را میدهد عبادت او
شدیدتر است از او و در حدیث نبویست که من الذنوب

ذنوب لا یکفرها الا الهم فی طلب المعیشة
یعنی بدرستیکه از جملهٔ گناهان گناهانی میباشد که هیچ چیز
کفارهٔ آنها نمیگردد مگر هم بطلب معیشت و روایت شده
است انکه حضرت داود علی نبینا و علیه السلم درخواست
نمود از خداوند جل و علا که میخواهم انکه همنشین خود را
در بهشت ببینم خداوند فرمودند که فردا از شهر بیرون
برو و اول کسیکه بتو برخورد همان همنشین تو در بهشت
میباشد و چون آن حضرت بیرون رفت مردی را دید
که پشتهٔ هیزم بر پشت دارد و می آید حضرت باو سلام کرد
و گفت باو که چه عمل کرده که بسبب آن مرتبهٔ مرافقت و مجالست
با انبیاء در بهشت بهم رسانیده گفت عمل من اینست که هر روز
یک پشتهٔ هیزم می آورم و بیک درهم میفروشم و دو دانگ
آنرا در نفقهٔ مادر پیر خود و دو دانگ بر عیال خود و دو دانگ
دیگر بر درویشان و محتاجان صرف مینمایم پس آنحضرت
گفت که حق است که رفیق انبیاء باشی بعد از آن فرمود

که بیا

که بیا در نزد من باش و من هر روزه یک درهم بتو میدهم تا
چنانکه در بهشت رفیق من خواهی بود در اینجا نیز رفیق من
می باش آن مرد گفت که رفاقت ترا در بهشت بسبب همین رنج و
کسب هیزم کشی دارم و یافته‌ام و چون دست از آن بردارم دیگر
این مرتبه را ندارم پس بهمین منوال کسب میکنم و خدمت خدای
و بندگان خدای مینمایم و تا اجل در رسد مراد این کار
میباید بیت رنج اندر است ای خردمند گنج ❊ نیابد کسی
گنج نابرده رنج تتمهٔ دوم بدانکه دار دنیا بمنزلهٔ مهمان خانهٔ ایست
و خداوند تبارک و تعالی مالک الملک و صاحب خانه است و خلایق
و بندگان همگی در این مهمان سرای بمنزلهٔ مهمان اند
بعضی از آنها مثل انبیاء و اولیاء بنیابت و خلافت خدا
ناظر و مهماندار می باشند و از اینجاست که فرموده اند سید
القوم خادمهم و باقی بندگان دو نوع اند بعضی از آنها
مخدوم و بعضی دیگر خادم‌اند و صاحب خانه هر یک از این
دو نوع را بمهمان دیگر سپرده است تا هر یک را در مقام خود

برکاری که لایق آنهاست وا دارد و مدد و معاونت و دلالت و ارشاد
نو بر آید مخدومان از شغل فراغت و بندگی و تملق و شکر
وحمد و ثنای صاحب خانه و تمتع بمناجات و انبساط و فیض حضور
او و خادمان را بخدمت گذاری آنها وا دارد تا اینکه فراغت
وجمعیت خاطر از برای آنها حاصل شود و در طاعت و بندگی
وحمد و ثناء و ادراک فیض حضور خدمت خداوند مشغول باشند
پس بعضی عمله این مهمان خانه و بعضی طلبه اند که اگر اینها طلبه باشند و خدمت
خود را هنوز بنمانند هر آینه بواسطه خدمت از فراغت و طلب باز
خواهند ماند چو اینکه طلب کار. فارغانند چنانکه آیه فاذا فرغت
فانصب اشاره بآنست بیت در عشق تو زر چو استه ام از همه
کار : کاین کار کسی نیست که کاری دارد : اما مخدومان و طالبان
از بندگان در این مهمان خانه پس آنانند که اول الامر
بحسب قابلیت و اولویت روی بعالم بقاء و بخدمت و عبو
دیت حق تعالی آورده اند و از اهل آخرتند و بدنهای
ایشان در دنیا و قلوب و ارواح ایشان متعلق بعالم قدس

وملا

۱۳۷

وملأ اعلی میباشند از قبیل انبیاء و اولیاء و علماء و اتقیاء
وصدیقان و عباد و زهاد و شهداء و اما خادمان پس آنانند
که در اول الامر روی بدنیا و بخدمت و عبودیت خود و دنیا آورند
ولهذا آنها را با دنیای ایشان خادم دیگران قرار داده اند و
در حدیث قدسی که یا دنیا اخدمی من خدمنی
واستخدمی من خدمک اشاره و بآن شده است
از قبیل اهل حرفت و صناعت و تجارت و زراعت و سلطنت
و وزارت و چنانکه طایفه مخدومان در صورتی که ثانی الحال
مشغول بعمل خادمان بشوند هر آینه در آن عمل در عین فراغت
و بندگی و عبودیت میباشند و مزاحم مخدوم بودن
ایشان نمیباشند همچنین اگر که طایفه خادمان در ثانی
الحال و برخلاف حال اول الامری که در ایشان بخدمت
خدمت نمودن مخدومان با مر مهمان دار از جانب صاحب
خانه و برای رضای او در خدمت و در کار خود بنحوی که خدمت با آنها
تعلیم شده است و از آنها خواسته اند مشغول بشوند بنیت

هوای نفس و میل بدنیا هر آینه بالآخره هر کدام بقدر خود در مرتبهٔ
عبودیت و محمودیت با مخدومان و با مهمانان دارد در نزد
صاحب خانه برخوردار و بهره‌دار خواهند بود و همگی
صاحب منصب خلافت و از اهل آخرت خواهند گردید
و در حدیث سابق الذکر که التاجر الصدوق
الامین فی القیمة مع الانبیاء والمرسلین
و حدیث شیعتنا معنا فی درجتنا و آیهٔ
اولئک الذین انعم الله علیهم من النبیین
والصدیقین والشهداء والصالحین
وحسن اولئک رفیقا اشاره بآن شده است
پس باید که اهل حرف و صناعت مثل شش طایفهٔ دیگر که
در ابواب سابقه ذکر و بیان سلوک آنها نموده شد هر یک
در حرفت و صنعت خود بدانند و نیز آنرا چنین داشته باشند که
بندگان خدای در زمین همگی محتاج باین نوع از
حرفتها و صناعتها میباشند و همگی نمی‌توانند که مشغول

بآنها بشوند و از اشتغال و مداومت باین اعمال معلوم میشود
که خداوند این عملها را در عهدهٔ ما گذارده است و ما را در این باب
و در این خدمتها خلیفهٔ خود دانسته است پس باید که ما این عملها را
از بابت خلافت و امر خداوند برای خدمت بندگان و انتظام امور معیشت
و مبدا و معاد ایشان بجا آریم و باید که بصفت شفقت و امانت و عدالت
و دیانت و محکم کاری بجای آورند و از افراط و تفریط اجتناب نمایند
و در جمیع حرکات و سکنات و داد و ستد در نکت و حرفت خود
بر جادهٔ شریعت و صراط مستقیم و بر وجه تعلیم و ارشاد و امر و نهی صاحب
شریعت بایستند و ثابت قدم باشند و تقوی را پیشهٔ خود سازند
و کسب خود را از حرام و شبهه محفوظ دارند و کم نکنند و زیاد نستانند
و در حرفت خود کار را معیوب و ناتمام و کم بیش نکنند و عدالت
و انصاف را در حق جمیع معامله کاران نگاه دارند و از غل و غش و
دروغ و قسم خوردن اجتناب نمایند و سایر حدود دیگر در باب
سابق مذکور شده بجای آورند تا کسب ایشان حلال و طیب باشد
و بامر خداوند که یا ایها الذین آمنوا انفقوا من طیبات

بما اکسبتم عمل نموده باشند و هر یک بقدر مقدور از مدخل
کسب طیب خود انفاق بر خود و عیال و ذوی القربی و هم سایه و فقراء
و مساکین و سایر ابواب البر و الخیرات بنمایند و بخل در آن ننمایند
که بخل بخود کرده اند چه خداوند فرموده است که ها انتم هؤلاء
تدعون لتنفقوا فی سبیل الله فمنکم من
یبخل و من یبخل فانما یبخل عن نفسه و الله
الغنی و انتم الفقراء یعنی ای بنده گان شما آنان هستید
که خوانده شده اید بسوی اینکه انفاق بنمائید نفوس و اموال
خود را در راه رضای خداوند این بعضی از شما کسی است که بخل
می نماید و انفاق نمیکند و هر کس که بخل مینماید این است و جز
این نیست که بخل بخود کرده و منع از خود نموده است و خداوند غنی است
و حاجت بمال و انفاق شما ندارد و شمائید که فقیران و محتاجان
می باشید و باید که بواسطه راه نمائی خداوند و فرمان برداری
او و انفاق نمودن از نفوس و اموال خود در رفع فقر شما بشود و بغنا
برسید و باید که رزق خود را در کسب خود ندانند بلکه آنرا از عطا

خداوند

خداوند و رزق را بر خداوند بدانند و توکل بر خداوند بنمایند
که خداوند بوسیله این کسب یا بوسیله دیگر رزق ایشان را میرساند
و غرور و طول امل و تکیه نمودن بر دنیا و زینت و زخارف آن را بر خود
راه ندهند و در بند ذخیره و جمع نمودن مال نباشند و در جمیع
اوقات و احوال در ذکر و یاد خداوند باشند و حرفت ایشان
آنها را از یاد خدای و نماز و روزه و دادن صدقات و سایر عبادات
باز ندارند و الا در خساره حسرت و ندامت ابدی گرفتار میگردند
و خداوند فرموده است که یا ایها الذین امنوا لا تلهکم
اموالکم و لا اولادکم عن ذکر الله و من
یفعل ذلک فاولئک هم الخاسرون و انفقوا
مما رزقناکم من قبل ان یاتی احدکم
الموت فیقول رب لولا اخرتنی الی اجل قریب
فاصدق و اکن من الصالحین و لن یؤخر الله
نفسا اذا جاء اجلها و الله خبیر بما تعملون
یعنی ای گروهان جماعتی که ایمان آورده اید مشغول و غافل نگرداند شما را

اموال شما و اولاد از ذکر و یاد خداوند و کسیکه این کار را بکند و بواسطهٔ
اموال و اولاد از یاد خدا و از سایر تکالیف باز بماند هر آینه معلوم
میشود که ایمان نداشته است و این جماعت ایشانند زیان
کاران و بر حق انکه سرمایهٔ ایمان را که با آن همه تجارتی و همهٔ منافعی
می توانستند که حاصل نمایند باختند و سوختند و انفاق
بنمایید از هر چیزی که بواسطه هر کسبی بشما رزق داده ایم
پیش از انکه بیاید بسوی یکی از شما مرگ پس فرصت و چاره از دست
او رفته باشد و از روی حسرت و ندامت بگوید که ای پروردگار
من چرا چند روز دیگر مرا مهلت ندادی و تاخیر ننمودی اجل
مرگ مرا تا مدت نزدیکی تا آنکه من از جملهٔ متصدقین مصدقین
و صالحین باشم و انفاق نفس و مال بنمایم و هرگز خداوند تاخیر
نمی اندازد هیچ نفسی را در وقتیکه آمده و حاضر شده اجل
آن و وقت قبض روح آن و خداوند خبردار و عالم است بآنچه
در دار دنیا میکنید و بمقتضای آن ثواب یا عقاب را
بشما میدهد و میکند فمن یعمل مثقال ذرة شرا یره

ومن

ومن یعمل مثقال ذرة خیرا یره رباعی هر کس که بقدر
ذره شر کند : با انکه ز خیر قدر یک ذره کند :
از علم و عدالت خدا در نرود : با هر دو حساب خیر و شر کند :
تنبیه بیستم بدانکه در تنگ بحر معرفت و صنعت اگر کسی با دیدهٔ بصیرت
باشد ابواب و مفاتیح انواع معرفت خود و خداوند و صفات
او و کیفیت صانعیت و افعال و آیات او گشاده و نموده شده است
پس خوشا بحال نیک بختی و همایون فرخی که در معرفت و صنعت
خود مطالعهٔ انوار معارف و خودشناسی و خداشناسی را
بنماید و جام جهان نمای را در خود بیابد و بفوز من عرف
نفسه فقد عرف ربه برسد و از کاس و انهار
وفی انفسکم افلا تبصرون سیراب و ارشاد
گردد بلی هر عامل عملی و هر صانع صنعتی مثلا نجار می بیند
که شکل و هیئت چیزی که در کتم عدم و حیز امکان بوده
اولا و قبل از ایجاد و اظهار آن علم او بامکان و بایستنی
آن بوجه مخصوص و حکم منافع و مصالح مخصوصهٔ آن احاطه

نموده است بنحوی که علم او با آن قبل از ایجاد آن مثل همان علم اوست
با آن بعد از ایجاد آن بر یک نحو و بدون تفاوت علم او
بالنسبه با جزء کبیر سریر یا صغیر و لطیف آن و شکل و هیئت
سریر را از روی علم بمقتضای آن بیرون و بوجود می آورد پس باید
که بهمین نحو بداند که خداوند تبارک و تعالی که خالق و صانع
تمام مخلوقات و مصنوعات است آنها را از کتم عدم بوجود
می آورده فیض وجود را از خود بر آنها افاضه میفرماید از روی علم
خود که محیط است بجمیع احوال امکانیه و کیفیات و حکم
و مصالح آنها بر وجه تسویه و بدون تفاوت بالنسبه بخلق آسمانها
و زمینها و مورچها و ذره ها و علم او با آنها قبل از ایجاد آنها مثل
علم اوست با آنها بعد از ایجاد آنها چنانکه فرموده انه
عِلْمُهُ بالاشیاء قبل خلقها کعلمه بها
بعد خلقها و صنع و عمل مترتب بر علم است و تا علم نباشد
عمل کردن ممکن نمیباشد و لهذا فرموده است که الا یعلم
من خلق و هو اللطیف الخبیر یعنی آیا می تواند

تصور

۱۴۱

تصور نمود که نمیداند و علم ندارد خداوندی که خلق خلایق
و صنع صنایع را کرده است و حال آنکه او لطیف است یعنی دقایق
و لطائف همگی عالم امکان را می بیند و میداند و خبردار و مطلع
از تمام شکلها و هیئتها و مصالح زمانیه و مکانیه آنها
میباشد بعد از آن نجار در صنعت سریر می بیند که قدرت
او بر ایجاد نمودن آن بر وجه اتم بر نحو تساوی است بالنسبه بتمام اجزاء
آن و همگی آن اجزاء منقاد و اسیر در تحت قدرت او میباشد
و کبر و صغر آنها موجب تفاوت قدرت او نبوده است و نمیشود
پس بهمین نحو بداند که قدرت خداوند بر تمام عالم امکان و ماسوای
خود بر وجه اتم و بر نحو تساوی است و بالنسبه بجلیل و حقیر و پنهان و هویدا
و کبیر و صغیر آنها بدون تفاوت و انقیاد و اسیری آنها در تحت
قدرت او بر یک نحو و یکسان میباشد چنانکه فرموده است که فقال
لها و للارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین
یعنی پس امر فرمود بر آسمانها و زمینها که بوجود بیائید و مخلوق
و موجود بشوید از روی طوع یا از روی اکراه یعنی قدرة بر وجه اتم

وبر فرض طوع وکره آنها تفاوت در قدرة نمی باشد جواب داده‌اند وگفته‌اند که موجود می شویم ومخلوق از روی طوع وانقیاد تمام مراد عالم تفاوت است در انقیاد واسیری همه در تحت عزت وغلبه قدرت او و فرموده است که ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة یعنی نیست خلق نمودن جمیع شما را اولا و زنده نمودن جمیع شما را ثانیا وبعد از مردن مگر مثل خلق کردن و زنده نمودن یک نفس و کثرة و وحدة مخلوق موجب تفاوت در قدرة نمیگردد و بعد از آن نجار می بیند و میفهمد که علم و قدرة او بدون حیوة و بقاء نمی باشد و تصور نمیتوان نمود و باید که بهمین منوال بداند که خداوند که عالم و قادر است البته که متصف بصفت حیات و بقاء است و اوست حی لا یموت و باقی لم یزل و لا یزال چنانکه فرموده است که الله لا اله الا هو الحی القیوم و فرموده است که وهو حی لا یموت بیده الخیر وهو علی کل شیئ قدیر بعد از آن می بیند و می فهمد که علم و اطلاع

بر مقدار

۱۴۲

بر مقدار ونداز ووشکل وصنعتهای اجزاء آن چه بهادر و وقت تراشیدن وبهم بستن آنها دارد وباین اعتبار خود را میداند که در صنع خود سمیع است یعنی شنوا است وبصیر است یعنی بینا است ولطیف وخبیر است یعنی مطلع از دقایق وخبردار از جمیع احوال صنع خود است و باید بهمین منوال بداند که خداوند سمیع بصیر لطیف وخبیر است وهیچ صدائی وندائی ودقایق واحوالی از مخلوقات که همگی صنع وصنعه اوبند از جناب احدیت او مخفی نبوده و نمیباشد ونخواهد بود چنانکه در وصف خود فرموده است که وهو السمیع البصیر وهو اللطیف الخبیر بعد از آن می بیند و میفهمد که در ساختن سریر مختار است یعنی اگر که بخواهد که بسازد می سازد و اگر که نخواهد نمی سازد و عمل وصنعت خود را بازرگ آن اتفاقی بالطبیعه و ذاتی نمی بیند بلکه بمقتضای اراده و دیدن ترجیح ومصلحت وحکمت در کردن ونکردن می بیند و باین سبب خود را مختار ومرید وکارکننده میداند ومی نامد و باید بهمین منوال بداند که خداوند تبارک وتعالی در فعال وصنایع خود مختار می باشد در کردن ونکردن و در هریک از آنها باراده

رجحان و حکمت و مصلحتی باشد و خلق فرمودن او از روی اتفاق
بالطبع و اقتضاء ذاتی و اضطرار و عبث و باطل و بلا حکمت نمی باشد چنانکه
فرموده است که ما خلقنا السموات والارض وما بینهما
باطلاً و در آیهٔ دیگر الا بالحق فرموده است و بداند که خداوند در افعال
و صنایع خود مختار و مرید و کاره است چنانکه فرموده است که و یبتلی
بخلق ما یشاء و یحکم ما یشاء و فعال لما یرید و ان الله یأمر
بالعدل و ینهی عن المنکر و لا یرضی لعباده الکفر
و می بیند که بعد از ساختن و صنعت نمودن سریر او را نجار و صانع
سریر گویند و بهمین منوال بداند که خداوند بعد از خلق فرمودن
هر مخلوقی صفت خالقیت خود را ظاهر نموده او را خالق و متکلم گویند
چنانکه فرموده است که خالق السموات والارض و کلم
الله موسی تکلیما و یعنی و نیز خالق الکلام است و هر مخلوقی را
نیز کلمة الله و کلام الله گویند و از جملهٔ آنها کلامیست از خداوند
که مرکب از حروف نمی باشد و در شجر و جماد خلق میفرماید و
اینکه متکلم را بجای و بمعنای خالق گویند آنست که هر چیز را که خداوند خلق

میفرماید

و در آیهٔ دیگر عبثاً و در آیهٔ لاعبین

می فرماید باو میگوید کن یعنی موجود باش فیکون پس بلا فاصله موجود میشود
چنانکه فرموده است که انما امره الشیء اذا اراده ان یقول
له کن فیکون یعنی این است و جز این نیست که امر ما از برای
خلقت هر چیزی در وقتی که اراده بنمائیم خلقت آن را سبب خلقت آن
همین است که می فرمائیم مر او را که موجود و مخلوق باش پس بلا تأمل موجود
و مخلوق میشود اینها که مذکور شد امهات صفات ثبوتیه خداوند
و نجار و هر صاحب صنعتی در نفس خود و در صنعت خود می فهمد و می بیند که
خداوند تبارک و تعالی حی و عالم و قادر و سمیع و بصیر و لطیف و خبیر و مختار
و مرید و کاره و متکلم است و متصف بودن خود را باین صفات و نجار
و هر صاحب صنعتی اظهار فرموده و آنها را دلیل و آیه و دریچه و دیدن
و مشکوة مطالعه نمودن این صفات قرار داده و تاج سنریهم آیاتنا
فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
بر سر همه بندگان گذارده و پیغمبر صلی الله علیه و آله آنها را نیز بخلعت
من عرف نفسه فقد عرف ربه مخلع فرموده است
بعد از آن نجار می بیند و می فهمد که اگر کسی غیر از او شریک در صنعت او باشد

خالی از این نیست که یا او محتاج است بمدد و اعانت او شریک و بدون
آن عاجز از صنعت خویش میشود و این صورت میداند که خود صانع
و نجار نمیشود و از ما نحن فیه که او نجار و صانع فرض نموده‌ایم بیرون است
و یا او نجار صانع تمام است و شریک مؤثر با مر او نمیشود و در این
صورت آن نه شریک بلکه آلت و سببی است که خود او آن را آلت و سبب
قرار داده است مثل سایر آلات و اسباب دیگر از قبیل تیشه و اره
و غیر ذلک و یا آن شریک بعینه مثل خود او نجار و صانع تمام و مستقل
و خود رای است در این صورت می بیند و می فهمد که با وجود شریک
امر نجاری و صنعت و درست نمی شود و فاسد میگردد و چونکه می بیند
که درست و منتظم شده است میداند که این انتظام بسبب وحدت
و استقلال بی شریکی اوست و بهمین منوال باید بداند و بفهمد که
خداوند در الهیت و ربوبیت و صنع و افعال خود واحد و بلا
شریک و بلا نظیر و بلا شبیه و بلا وزیر میباشد و اگر که یکی از آنها با او
می بود هر آینه امر منتظم و برقرار و با صلاح نبود و فاسد می بود چنانکه
فرموده است که لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا

یعنی

۱۴۴

یعنی اگر که بود در صنعت زمین و آسمان و سایر مخلوقات و صنایع
خداهای دیگر بغیر از خداوند هر آینه زمین و آسمان بوجود
نمی آمدند و فاسد و معدوم می بودند و این نفی شریک اصل
و اتم تمام صفات سلبیه است و از آن سایر صفات سلبیه و نقصانات را
می فهمد و میداند و خداوند خود را بدلیل و آیه در خور نجار است
متصف بجمیع صفات کمال و جلال و جمال و مبرا از تمام
نقایص و عیوب میداند و می بیند چنانکه فرموده است که ق
هُوَ اللهُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ
الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللهِ
عَمَّا يَصِفُونَ بعد از آن نجار می بیند و می فهمد که خود
با نسبت بسریری که صنعت اوست عطوفت دارد و غافل از آن نمیباشد
و امر که آن با او محتاج باشد از قبیل مکان و جای سایه و پای آب
و پای آتش از برای او مهیا میدارد و دفع مفاسد از او میکند و اگر که احدی
او را بشکند یا عیب دار نماید با او در مقام غیرت بر می آید و وکیل و کافل
و متکفل و کفایت نماینده جمیع امور او بقدر قدرت خود میباشد

ومیشود و بهمین منوال باید بدانند و بفهمند که خداوند کافی و متکفل و وکیل و کافی و رازق و حافظ و غیور بر مخلوقات خود و متبع و رضا می شود که احدی بغیر و بغیب آنها را نماید چنانکه فرموده است

که إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ وَهُوَ الْوَكِيلُ وَهُوَ الْحَافِظُ وَالْمُهَيْمِنُ وَالرَّقِيبُ

و فرموده است که وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غَافِلِينَ

پس اهل صنعت و حرفت در خلاف در عالم حقیقت و با اعتبار عالم معرفت از همه انواع خلافها بالاتر و کامل تر و شامل تر میباشند چونکه صانع و قادر و عالم و مرید و خالق در حقیقت خداوند است و افاعیل و صنایع خود را در عالم صغیر انسانی بواسطه روح او اظهار فرموده و در عالم کبیر که آنرا جهان گویند بواسطه روح اعظم و روح کل و روح الارواح اظهار فرموده است و تمام عالم صغیر و کبیر را آیات و علامات و دلایل و خلیفه آثار حقیت خود قرار داده است و همگی را درین باب هدایت و ارشاد بمعرفت خلیفه خود گردانیده است و باید که او را بواسطه نظر خود که دلایل او و آیات و نشانه است

بشناسد

١٤٥

بشناسد و او را در خود ببینند و از اینجاست که وارد شده است و فرموده اند

که یَا مَنْ دَلَّ عَلَى ذَاتِهِ بِذَاتِهِ یعنی به آثاری که از خود او میباشد و از غیر نمیباشد و فرموده اند که مَا رَأَيْتُ شَيْئاً إِلَّا وَرَأَيْتُ اللَّهَ فِيهِ وَبَعْدَهُ وَقَبْلَهُ بنا بر تفاوت ادراکها و بازیافتها و خداوند فرموده است که سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطٌ یعنی بزودی و بسهل می نمائیم به بنده گان آیات و علامات و آثار و دلایل حقیقیه و الوهیت خودمان را در آفاق یعنی در آنچه خارج و بیرون از نفوس ایشان است و در نفوس ایشان تا اینکه ظاهر و هویدا بگردد از برای ایشان آنکه خداوند حق و خداوند ذات و بس و ما سوای او مخلوق و مصنوع میباشد اما آیات آفاقی آسمانست که با این بلندی و عظمت و وسعت خلق شده و با انواع کواکب

و بروج و خواص آراسته شده وَزَيَّنّاها لِلنّاظِرين
در شان آن فرموده و بسبعیت آنها در زمین کلها ولانهار
وآبها و اشجار و ازهار و اثمار و نباتات و حیوانات و عناصر مفرده
و مرکبه و معادن و منشعبات آنها که لا تعد و لا تحصی است خلق
فرموده است که اِنَّ فی خَلقِ السَّمواتِ والاَرضِ
وَاختِلافِ اللَّیلِ وَالنَّهارِ وَالفُلكِ
الَّتی تَجری فِی البَحرِ بِما یَنفَعُ النّاسَ وَما
اَنزَلَ اللهُ مِنَ السَّماءِ مِن ماءٍ فَاَحیی بِهِ
الاَرضَ بَعدَ مَوتِها وَبَثَّ فیها مِن کُلِّ
دابَّةٍ وَتَصریفِ الرِّیاحِ وَالسَّحابِ المُسَخَّرِ
بَینَ السَّماءِ وَالاَرضِ لَآیاتٍ لِقَومٍ یَعقِلونَ
واما آیات انفسی بس بر وفق است یکی آن آثاری که در نفس انسان
و ارباب صنایع است مذکور فرموده شده یکی دیگر آنست
که از یک قطره منی شخص انسان را بدین لطیفی و ظریفی با سمع و بصر و
جوارح و اعضا و حواس ظاهره و مدارک باطنه و بنحو هایی که
می بینی

۱۴۶

می بینی و مبدا خلق فرموده و بعد از بیان خلقت او فرموده است
که فتبارک الله احسن الخالقین بعد از آن فرموده
است که اَوَلَم یَکفِ بِرَبِّكَ یعنی که آیا حاجت
بنماندن بآیات میباشد و کافی نیست وجود و ظهور پروردگار
تو که بر همه چیز و بر ماسوای خود شاهد و حاضر میباشد بعد از آن
فرموده است که اَلا اِنَّهُم فی مِریَةٍ یعنی آگاه باش که همگی بندگان
در شک از ملاقات نمودن و دیدن پروردگار خود میباشند در معاینت
و شاهدیت و حاضریت او با آثار و آیات بعد فرموده است که
اَلا اِنَّهُ بِکُلِّ شَیءٍ مُحیطٌ یعنی آگاه باش که بتحقیق
و بیقین که خداوند بهمه چیزها و بماسوای خود بهمگی احاطه دارد و با همه
میباشد و الحال وقت جفاف قلم و کفاف قم است خلیلی
ما لی لا اری غیر شاعرٍ فلم منهم الدعوی
و منی القصاید اجل فاعلما ان الشعر
کثیرة ولکن سیف الدولة الیوم واحد
مدعی بسیار بینی اندرین صنعت ولیک ؛ زیرکان دانند

سیراز سوسن و خار از سمن ❊ بی جمال یوسف و بی عشق یعقوب از کراف

تو نیابد نابد از هر بال و از هر پر سخن ❊ الحمد لله رب العالمین وصلی

الله علی محمد وآله اللهم اجعلنا من عبادك الصالحين

وخواصك المقربين واترك لنا خطيئة قدسك واهل

انسك من الانبياء والمرسلين واختم لنا ولجميع

المؤمنين والمؤمنات تمت خاتمة كتابك والقائلين وصلى

الله على محمد وآله الطاهرين آمين يا رب العالمين

تاریخ ختم و اختتام در آخر یوم السبت روز آخر از ماه ... سنه ۱۲۴۶

هزار و دویست و چهل و شش الهجرة نبویه علی هاجرها الف من الصلوة

والسلام والتحیه و چون که تمام این کتاب من اوله الی آخره خصوصا تمهید

آخر آخر آن مغز حق کلام بود لهذا ماده تاریخ ختم و اختتام

مغز حق کلام اتفاق افتاد ❊ ناظم گفت من را ... جواب ❊ مغز

حق کلام آمد ختم ❊ والحمد لله رب العالمین تمت الکتاب

بعون الملک الوهاب علی ید اقل خلق الله محمد کریم ابن مرحوم ملا جعفرعلی البروجردی

غفر الله لهما و ستر عیوبهما فی ظهر یوم الخمیس رابع و عشرین شهر المحرم

الحرام سنه ۱۲۹۶

کیست این پنهان بود در جان و تن ❊ کز زبان من همی گوید سخن

اینکه گوید از لب من راز کیست ❊ بنگرید این صاحب آواز کیست

در من اینک خودنمائی میکند ❊ ادعای آشنائی میکند

کیست این گویا و شنوا در تنم ❊ باورم یارب نیاید کین منم

خوش پریشان با منش گفتارهاست ❊ در پریشانگوئیش اسرارهاست

مختصر با همرهان ای همنفس ❊ از نگاه چشم و از لب سخن

با خدنگ غمزه صید دل کند ❊ دیده هر جا طائری بسمل کند

گردنی هر جا در آنجا در کمند ❊ تا نگیرد کس ازین انس و کمند

[illegible] ۱۳۳۳ [illegible]

[illegible]

